

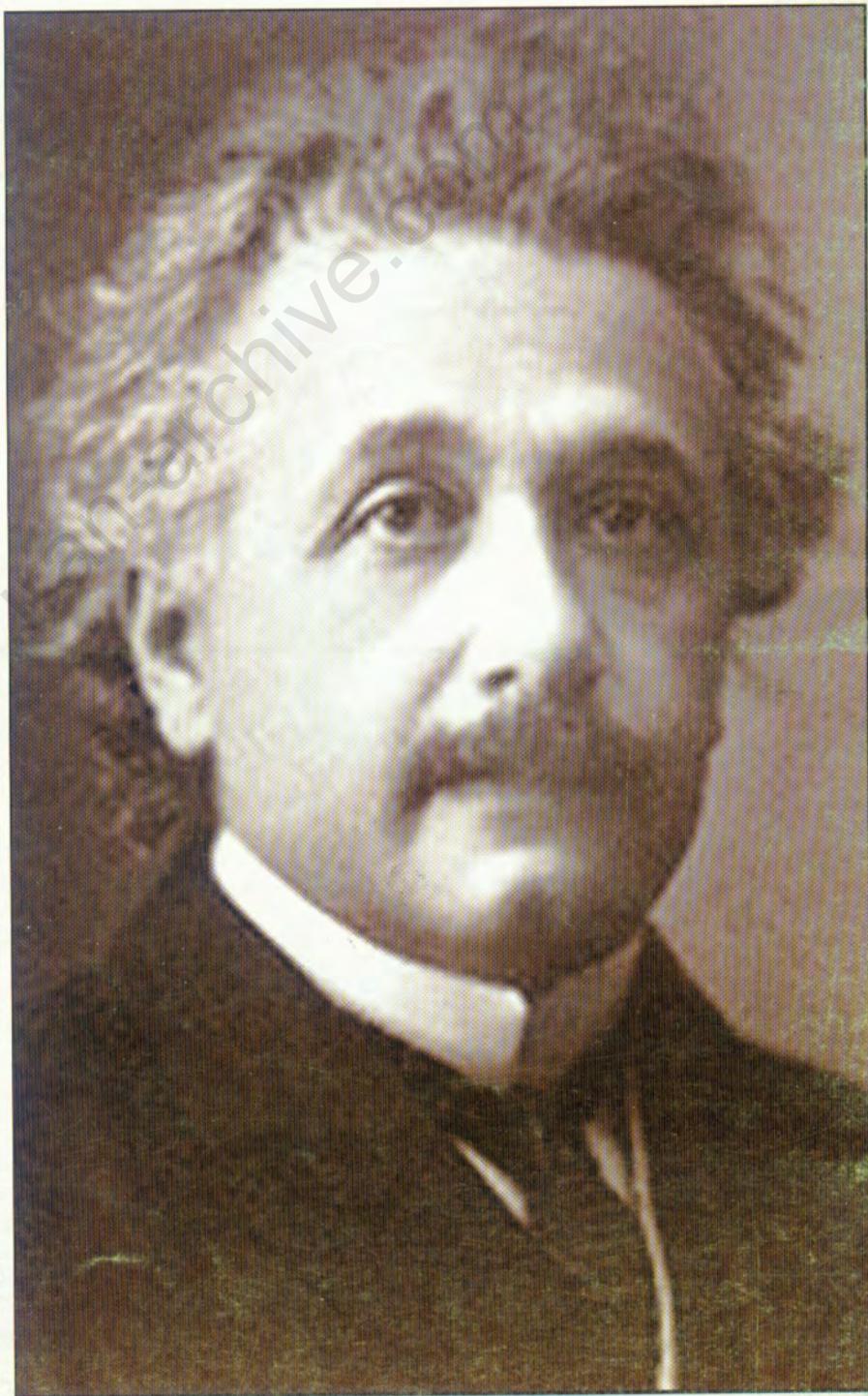
- اینشتین:
چرا سوسیالیسم؟
آزادی
حقوق بشر
ضرورت سرمایه داری تبه کار
نازیسم نگهبان درنده نظام طبقاتی سرمایه داری
جنبیش معلمان
کارگران و قانون (۲)
جهان در گردش به چپ
جامعه اطلاعاتی تمھیدی برای عبور
از بحران ادواری سرمایه داری

همکاران این شماره:

- بابک پاکزاد
- دکتر حبیب الله پیمان
- حسین حضرتی
- ناهید خیرابی
- دکتر فریبهر رئیس دانا
- دکتر کاوه سرمست
- سیامک طاهری
- طوس طهماسبی
- کاظم فرج الهی
- مریم محبوب
- رضامرادی اسپیلی
- دکتر کاظم معتمدنزاد

با آثاری از:

- ریچارد اسمنیت
- سمیر امین
- آلبرت اینشتین
- هری بریورمن
- جان بلازمی فاستر
- پل سوئیزی
- نانسی هولمستروم



سوئیزی، امین، سینتر
میلی باند، ویلاس، بویز

آینده‌ی سوسياليسم

ترجمه
ناصر زاده‌تان



لنو پانیچ: کالین لیز

مانیفست، پس از ۱۵۰ سال

ترجمه
حسن عرضی



نشر آگاه منتشر کرده است

ای.ک.هافت

تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی

ترجمه
سهراب بهداد



فریبرز رئیس‌دانا

رویکرد و روش در اقتصاد



به نام خداوند جان و خرد



در این شماره می خوانید:

- سرمقاله
هم اوایل روش فکران و مردم ۴
- میزگرد
جهانی سازی، جهانی شدن، چالش‌ها و چشم اندازها (قسمت دوم) ۶
- تنظیم و ویرایش: بابک پاکزاد
- اندیشه
انیشتین، دانشمند، سوسيالیست، آزادی خواه ۱۴
- رضا مرادی اسپیلی
- چرا سوسيالیسم ۱۶
- آلبرت انیشتین / ترجمه: بابک پاکزاد
- آزادی ۲۰
- آلبرت انیشتین
- حقوق بشر ۲۲
- آلبرت انیشتین
- به یاد پل مارلور سوئیزی ۲۳
- جان بلاسی فاستر / ترجمه: رضا مرادی اسپیلی
- به یاد هری بریورمن ۳۰
- فریبرز رئیس دانا
- بررسی‌های اقتصادی
ضرورت سرمایه داری تبه کار: انباست آغازین در روسیه و چین ۳۲
- ترجمه: رضا مرادی اسپیلی
- جهانی شدن یا آثار تایید جهانی ۳۸
- سپیرامین
- سیاسی
نازیسم، نگهبان درنده نظام طبقاتی سرمایه داری ۴۳
- طوس طهماسبی
- اجتمعی ۴۶
- جنبش معلمان
- مریم محبوب
- کارگران و قانون (قسمت دوم) ۴۸
- کاظم فرج‌الهی
- مسایل جهان ۵۰
- در جستجوی معنای جهانی سازی
- بامداد پاکزاد
- جهان در گردنش به چپ ۵۴
- سیامک طاهری
- پیروزی آگاهانه و نژو نلایی ۵۸
- فرزام رامند
- مصاحبه
«جامعه اطلاعاتی» تمھیدی برای عبور از بحران ادواری سرمایه داری ۶۰
- مصطفی با دکتر کاظم معتمدزاد / ناهید خیرلی
- صفحه «سیب» ۶۸
- نقد و معرفی کتاب
- نبرد دارا و ندار ۷۰
- حسین حضرتی

نشریه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی
شهریور، مهر ۱۳۸۳ / ۷۲ صفحه ۸۰۰ تoman

صاحب امتیاز و مدیر مستول:
دکتر رحیم رحیم زاده اسکویی

زیر نظر شورای مشاوران:
دکتر فریبوز رئیس دانا - دکتر رحیم
رحیم زاده اسکویی - بابک پاکزاد -
سیامک طاهری - رضا مرادی اسپیلی

مدیر داخلی:
کاظم فرج‌الهی

مدیر تولید:
زهرافرج زاده جلالی

امور چاپ:
سaud جنانی زاویه

طرح گرافیک و صفحه‌آراء:
سعید قره‌خانی

نمونه خوان:
پگاه فرج‌الهی - کتابیون رحیم زاده اسکویی

آدرس: تهران - میدان هفت تیر - خیابان بختیار -
شماره ۲ طبقه همکف.

صندوق پستی: ۱۳۳۴۵-۱۴۹
E-mail: naghdeno_83@yahoo.com
تلفن: ۸۸۴۷۵۸۸۵

شماره حساب: بانک ملت شعبه جام جم
جاری شماره ۶۴۶۲۴ ع رحیم رحیم زاده اسکویی

توضیحات:
۱- درج آراء و نظریات مختلف الزاماً به معنای تأیید.
آنها از سوی «نقد نو» نیست.
۲- آثار، نوشههای، نظریات، انتقادات و پیشنهادهای
خود را می توانید به نشانی مجله ارسال کنید.

مهم‌ترین پدیده‌ی تاریخی از بدو تولد نظام سرمایه‌داری صنعتی تاکنون، تولد و رشد طبقه کارگر با سرعت‌ها و کیفیت‌های متفاوت در جوامع مختلف بوده است و نه تولد لایه‌ی روشنگری که بخش اعظم آن به طبقه‌ی متوسط جدید تعلق دارد. طبیعه‌ی کارگر محصول تولید و رشد سرمایه‌داری است. روشنگران عصر پیش‌اسرمه‌داری نیز محصول همین عصرند. اما طبیعه کارگر در صورت‌بندی‌های اجتماعی - اقتصادی دیگر یعنی مدیران صنایع و خدمات و مقام‌های بلندپایه‌ی حکومتی، در گذشته نیز حضور داشتند. مثلاً در آسیا همان دیوانیان و امیران و سرداران.

روشنگران در جوامعی که بی‌بهره از فرهنگ نوشتاری بودند به شکل جادوگران، خنیاگران، نسبت‌نویسان و کارگزاران مناسک ظاهر می‌شدند. در جوامع دارای فرهنگ نوشتاری به صورت فلاسفه، حکماء، شاعران و شارحان به شیوه‌ی خاص مثلاً حافظه و فردوسی یا استقلال طلبی ایدنولوژیک مانند مسعود سعد سلمان و ناصر خسرو رانقی نمی‌کرد. از چندسال پیش از مشروطه و از سراغ‌دوره‌ی بیداری، روشنگران مستقل از دون طبقه‌ی متوسط نوگرای شهری بدین خاستند و تا پس از مشروطه پیش‌آمدند که نمونه‌های آن در طیف گسترده‌ای عبارت بودند از ملک‌خان، میرزا آقالخان کرمانی، ادمیت، حیدر عمو اوغلی، عارف، ملک‌الشعرای بهار و میرزا‌اه عشقی.

اما تحول اجتماعی و قطبی شدن ذاتی جوامع گرچه با همسان‌سازی‌های فرهنگی و مصرفی نیز همراه بود روشنگری و نخبه‌گرایی را نیز قطبی کرد. روشنگران هر چه بیشتر تکابوی می‌کردند تا از بزرگ و در میان ماندگی نوع «مارکوزه» - که روشنگران را هم خادم قدرت و هم نافی آن می‌دانست - بیرون بیایند. خود این تلاش‌ها، خمامه‌ها و ترازدی‌های آن وجه مشخصی از عصر مدرنیته است. جلوه‌ی جهان‌سومی آن نیز برجستگی خاص خود را دارد. در سرزمین ماروشنگری، بروز ناتل خانلری را در مقابل صائق هنایت و اراده مقابل نقی ارایی؛ بدویزه روشنگری در زمان پهلوی دوم مجیزگوبان وابسته به سواک و دربار و دستگاه دیوانی شاه را در مقابل کسانی چون شاملو و آل‌احمد و گلسرخی داشت. در ربع قرن اخیر صفات‌گرایی ادامه یافته است و نه شگفت آن که ارزش‌های برجهسته و ماندنی و جهانی متعلق به گروه هرچه مستقل تر و نمونه‌های عالی آنان مستقلان متنقد قدرت و وضع ناسالم موجود بوده است.

هم روشنگران را دیگال، هم تحلیل گران جوامع صنعتی پیش‌فته‌ی می‌تفاوت شده از حیث سیاسی و هم آنان که شاهد افول جنبش‌های کارگری، طبقاتی و دموکراتیک بوده‌اند، به‌ویژه با مشاهده نقص روشنگران در جنبش‌های انقلابی و نهضت‌های رهایی بخش جهان سوم و جریان‌های اصلاح طلب ساختاری پیکر و سوییل دموکراتک به این نتیجه رسیده‌اند که بار اصلی تحول اجتماعی بر دوش روشنگران است. شماری حتی جنبش سوییلیستی را بیانگر ایدنولوژی

به هم‌بیوستگی ژرف طبقاتی بین نخبگان از یک سو و کارگران و دهقانان و اقشار متوسط پایین از سوی دیگر که محصول عداوت و روحیه ضدسوییلیستی، کوشش می‌کنند به انجام مختلف نقص تاریخی طبقه کارگر را نادیده بگیرند. گروه دیگری روشنگران و بخش‌هایی از دیگر نخبگان را، مستقل در نظر می‌گیرند که بینایین صاحبان قدرت و ستم گران «خیر حال را برای رفع شر آینده» قربانی کند.

تفسیرهای بالا، اگر توجیه‌گری حرفا‌ی باداش جویانه یا باستگی نظری تاگزیر و مزمن به قدرت را از آن‌ها رهایی بخش و اصلاح طلبی ساختاری را در عصر مانع توان مطلقاً بحضور طبقه کارگر و اقشار تحت ستم و کارگری برخلاف همه شکل‌های جنبش اجتماعی (مثلاً دهقانان) اساس‌آدراei آن چنان ماهیت اجتماعی است که نمی‌تواند بی‌نظریه‌سازی، هم‌کنشی با روندهای اجتماعی، واردشدن در روابط و نظریه‌های بغرنج به‌ویژه از قیادت و اسارت ذهنی و عملی ارباب قدرت بیرون می‌زنند و به جنبش کارگری و سوییلیستی و از دیدگاه انسانی می‌بایند.

تبیغاتی و سیاسی از یک سو و سلطه‌انگیزه‌ها و جدان نظام بازار از دیگر سو، عمدت‌ترین عواملی هستند که با قبول استقلال نسبی روشنگران این را نیز باید پیذیریم که مجموع کارکرد نهادها، مؤسسات، دستگاه



هم‌آوایی روشنگران و مردم

استقلال روشنفکر را به مخاطره می‌افکنند. در واقع در یک نظام مسلط سرمایه‌داری و خودکامگی سیاسی و فرهنگی روشنفکران وابسته به قدرت به مراتب به گونه‌ای غیرقابل قیاسی وابسته‌تر از کسانی آنکه به جزم‌اندیشی این‌تلوریک یا حزبی دگراندیشانه مبتلا شده‌اند. دومی برای روشنفکری مستقل قابل تأثیر نیست اما آن را معمولاً اشتباه- گاه نیز سهمگین- تحمل می‌کند، اما اولی درواقع مجموعه ساختمندی از جریان ویران‌سازی انسان است.

اگر استقلال نسبی روشنفکری را پایه‌ی کار بگیریم، یک پرسش مهم این است که چه چیز او را از هم‌منظر و پیگیر با اشاره تحت ستم جامعه، یادویزه کارگران بازی دارد. واضح است که نخستین و مهم‌ترین دلیل جنبه‌های مادی و موقعیتی قدرت است. اما در چندان کم‌اهمیت‌تر از آن، تبلیغات، مغزشی و اعتقاد گیری‌نایزیر به نظریه‌های سیاست و توخالی‌ای است که شماری از روشنفکران را در طبقی از نظریه‌های جزئی و سطحی تا پایان و هم‌تا معز استخوان گرفتار می‌سازد- ته‌این که از او کاوشگری ژرف، شکاک اما باورمند در عرصه نظریه‌ها بسازد. عوامل ترس، تربیت اجتماعی، مدرس‌های و خانوادگی نیز ایقای نقش می‌کنند- و گاه به گونه‌ای جدی.

اما اولستگی طبقائی از آن جا که روشنفکران تا بدل مستقل یا نیمه مستقل باقی نمی‌مانند، بهترین زمینه برای کشف چگونگی سوگیری خدمه‌دمی بخشی از روشنفکران است. هنرمند روشنفکری که خیال می‌کند اگر برای نیروی بازار اثر هنری بسازد و بفروشد ازد است- و واقعاً نه برده- البته در جایگاهی مستقلانه‌تر از آن هنرمندی قرار دارد که می‌گوید چون باخ و موتسارت و وردی در اروپا و فرانسه سیستانی و رودکی نیز در اینجا در دربارها و با مدحجه‌سرایی آثار جاودان خلق کرده‌اند پس راه من نیز وابسته شدن به این و آن صاحب قدرت یا نهاد سرکوب است، هرچند توخالی و بی‌پشتونه باشد. با این وصف هر دو گروه به قدر لازم روح و خرد و منش در قلمرو آزادگی و استقلال نگذاشته‌اند. گروه دوم از نادانی در شناخت موقعیت‌های تاریخی هنرمندان وابسته به قدرت- و ماهیت آن قدرت- و گروه اول از نادانی در شناخت بردن- و گاه به گونه‌ای جدی.

اما جرا شماری از روشنفکران مستقل و مرمدی از پیوستن یا پاری وساندن در عرصه‌های کاری خود به گروه‌های اجتماعی تحت سلطه و نیازمند هم‌اندیشی سریاز می‌زنند. به گمان من شماری از آنان تحت تأثیر روشنفکران بازاری که خود را مستقل می‌بندازند قرار گرفته‌اند و گمان می‌کنند مثلاً

بهترین کار برای کارگران، هیچ کاری نکردن است و گویا با این کار و قن دادن به بی‌عملی از اشتباههای احتمالی می‌گیرند. دلیل گروه دیگر قابل فهم است اما کامل نیست. آن‌ها از اشتباه روشنفکران رادیکال، دموکرات و سوسیالیست که برای یاری به کارگران دست به حرکت‌های فردی و جمعی زده‌اند و عمل آنان مصیبت شکست و بدآموزی و یا س به بار آورده است، درس‌های احتیاط‌آمیز فالازم آموخته‌اند. آن‌ها توان باقی و نیرو و انگیزش عظیم و انسانی آن روشنفکران را نادیده گرفته‌اند. آنان پنداشته‌اند هر شکست برای توجیه بی‌عملی کافی است. آن‌ها ندانستند که دهشت‌ناک‌ترین سرکوب‌های تاریخی آزاداندیشی و عدالت‌خواهی و بهویزه سرکوب چپ تجربه شده است و راه بهتر غوطه زدن در آب‌های نیمه یخ‌بندان و تن به انجامداد دادن نیست، بلکه حرکت است و دماسازی.

گروهی نیز به چند باور نادرست جسمینه‌اند- و برای این که بدانم انگیزه واقعی آن‌ها چیست- زمان و کار کاونده‌تری لازم است. آن‌ها می‌گویند طبقه کارگر در خود و برای خود ندارد، این طبقه اگاهی خود را خوب‌به‌خدودست می‌آورد و این از لحظه تولد جریان دارد و موضوع مداخله روشنفکران- که یک پا این جا یک پا آن جا هستند- کار آنان را خراب‌تر می‌کند. شماری از آن‌ها کارگران را مقدس می‌بندازند و بی‌نیاز از آموزش، جالش و نقد و گمان می‌کنند هرچه کارگران انجام می‌دهند همان خوب سوسیالیستی است، و اشتباه می‌کنند. این رویکرد البته با خودانگیختگی طبقائی که برای روشنفکران نقشی نه در درون طبقه کارگر بلکه در فضای عمومی اجتماعی در جهت منافع آنان و ارمان سوسیالیستی قائل است تفاوت دارد. این رویکرد در نقطه مقابل این نظر که وظیفه روشنفکران از ازد رهابی جو و سوسیالیستی رفت، کارکردن، امتحن و اموزاندن به گونه‌ای پیگیر و سازمانی‌باشه است قرار دارد.

به هر تقدیر همان طور که این مبلغان ظاهر آکار گرگرا، که در واقع کارشان جز بی‌پناهی و بی‌عملی سودی ندارد روی ره‌شنفکران اخته و نخبگان نظریه‌ساز سرمایه‌انحصاری جهانی و راست‌های تو و شبه فاشیست‌های نمی‌برند شما از کجا مجوز تبلیغ صد انسانی گرفتاید نباید از روشنفکران و دگراندیشان نیز بپرسند که شما چگونه نماینده طبقه کارگر شده‌اید.

پاسخ بی‌عملی‌ها فعلاً در همین حد کافی است. اما برای اگاهی بیشتر خوانندگان باید گفت که روشنفکر سوسیالیست و طرفدار حقوق کارگر- از جمله حقوق و دستمزد، شرایط کار، اشتغال، خاتواده و جز آن- قرار نیست از این و آن سندیکا- بهویزه سندیکاهای صوری و توافق‌گرا که مورد نظر بی‌عملان است- جواز نمایندگی دریافت کند. کارشناسان و روشنفکران مفنگی گوشش‌نشین و هاج و واج مانده به قدرت سلطه امریکا نیز مثلاً از جی، ام، مایکروسافت، هیولت پاکارد، بنز و دیگران کارت نمایندگی نگرفته‌اند و فقط این جا و آن جا پاداش‌هایی به جیب می‌زنند. روشنفکران دگراندیش نیز می‌توانند و می‌باید براساس روح ازدگی خود به‌های غم الاف الوف و پول بساط و سور و سات، غمخوار آن $\frac{1}{4}$ میلیارد قیمت و آن 400 تا 350 میلیون ییکار پنهان جهان و بالاخره $\frac{4}{3}$ میلیون ییکار در ایران که در کوره‌ی تورم 20 درصدی هم می‌سوزند و در حدود 75 درصدشان به همراه خاتواده در زیر خط فقر مطلق در عذاب به سر می‌برند، باشند و برای آنان پژوهش کنند و بنویسند. آن‌ها می‌توانند دست دوستی به سمت کارگران دراز کنند و در برابر این زیاده‌گویی بی‌عملان و روشنفکران وابسته که «امور کارگران به شما روشنفکران نیمه مرغه چه بیطی دارد» بگویند به شما چه بیطی دارد که به ما چه بیطی دارد. متاسفانه کارگران ما تشکل‌هایی واقعی و مستقل و صدای رسانی خود را هنوز ندارند تا به گستاخان صد کارگری بگویند راه حجره آن‌ها از کدام طرف است و معركه‌گیران را نیز نگذارند دستشان را باز پر از خاک از جیشان بیرون اورند و آن را تحت عنوان استاد و دانشمند و روشنفکر به چشم مردم پیاشند.

با توجه به اینکه مقاله‌ی «دایانا کول» تحت عنوان «عوامل خانوادگی و تولیدی تعیین کننده نقش زنان» ترجمه‌ی سر کار خانم سحر سجادی بهطور کامل در شریه‌ی معتبر «فصل زنان» شماره ۴، تابستان ۱۳۸۳ از صفحه ۱۵۹ تا صفحه ۱۸۸ به چاپ رسیده و منتشر شده‌است، لذا از چاپ قسمت دوم این مقاله صرف‌نظر گردید و خوانندگان محترم ماهنامه «نقض نو» می‌توانند به فصل نامه فوق الذکر مراجعه نمایند. ■

نقدنو: جناب آقای دکتر پیمان پاسخ نیروهای آزادیخواه، دموکرات و سوسیالیست به تناقض‌های روند جهانی‌سازی چیست و چه مؤلفه‌هایی را باید در برداشته باشد؟ موضع گیری راست‌گرایان در قبال روند چپ‌گرایان در این زمینه دارد؟

دکتر پیمان: با اجازه قبل از پاسخ به سؤال شما توضیحی در ادامه بحث قبلی بدhem که البته بیشتر جنبه طرح چند سوال دارد تا توضیح:

اینکه نظام سرمایه‌داری مناسبات خود را در همه جهان گسترش می‌دهد و استیلا پیدا می‌کند تردیدی نیست و اینکه این تسلط و گسترش، در ضمن عوارض و آثاری چون نابرابری، فقر و تعیق شکاف طبقاتی و جنگ و خشونت را هم به وجود آورده باعث اشاعه فحشاء و فساد، تخریب ارزشها انسانی و تنزل شان و حیثیت انسانی و آسودگی و ویرانی محیط زیست شده است. اینها را می‌دانیم و در ادبیات جنبش‌های رهایی بخش هم فراوان بحث شده است. اما پرسشی که نیروهای آزادیخواه، دموکرات و سوسیالیست باید پاسخ بدene این است که با همه این بحران‌ها و عوارض سوء، نظام سرمایه‌داری چگونه خود را باز تولید می‌کند؟ به یاری کدام منطق و اصولی توائیت از صحنه محو کند؟ آن هم بعد از آن که دولت‌های اصطلاحاً سوسیالیستی خود را شکست دهد و علی الحساب اکنون یک بار دیگر سرمایه‌داری یکه‌تاز عرصه اقتصاد و سیاست است و سعی می‌کند به تدرج عرصه‌ی فرهنگی را هم اشغال کند. تحلیل ما از این تحولات چیست؟

جناب آقای دکتر پیمان
جهانی‌سازی
جهانی‌شناسان
چالش‌ها و چشم‌اندازها

با حضور دکتر پیمان، دکتر سرمومست و دکتر اسکویی
قسمت دوم

فکر نمی‌کنم با صرف تأکید بر بحران‌های نظام سرمایه‌داری بتوان شکست آن را پیش‌بینی کرد. اگر قرار بر این بود، می‌باید با همان پیش‌بینی‌های اولیه‌ی مارکس شکست می‌خورد اما سرمایه‌داری خود را نوکرده و مراحلی را گذرانده و حالا به دوران نئولiberالیسم رسیده است. صورت‌بندی‌های آن پیوسته تغییر می‌کند در حالی که ماهیت و جوهره‌ی آن همچنان بر استثمار و غارت است. غارت منابع طبیعی و انسانی! باید دید رمز تداوم و سازوکار تحول آن چیست؟

پرسش دوم این است که با وجودی که اکثرآ معتقدند که نظام جهانی سرمایه‌داری بسیاری نیازهای اساسی اکثریت جامعه‌ی بشمری را بدون پاسخ رها کرده است و می‌دانند که زاینده فساد، جنگ و خشونت و پدیده‌هایی همچون فاشیسم است و هم اکنون میلیاردها انسان از اثار سوء، آن در رنج اند پس چرا تاکنون جنبش‌های آزادی بخش توائیت‌های با غلبه براین جریان، اهداف انسانی خود را تحقق بخشنند؟

کافی است بحران‌های سرمایه‌داری را کالبد شکافی کنیم و پیش‌بینی کنیم که این بحران‌ها باز هم تکرار خواهد شد، بله باز هم تکرار خواهد شد ولی از کجا می‌دانیم که زیر بار بحران‌ها کمتر خم خواهد کرد؟ بیش از آن باید در این باره بحث کرد که چرا جنبش‌های ضد سرمایه‌داری به پیروزی نمی‌رسند؟ چرا بدیلی موفق به وجود نمی‌آورند و اگر به وجود می‌آید استمرار پیدا



هست ولی ماهیتشان متفاوت است. مناسبات حاکم در عرصه‌های اقتصاد و سیاست ایران با قواعد حاکم بر بازار آزاد سرمایه‌داری و دموکراسی‌های لیبرال و سرمایه‌داری، به‌کلی متفاوت است.

فعالیت اقتصادی جناح راست ماهیت دلالی دارد و متکی به رانت‌های دولتی، غارت منابع و معاملات خارج از قواعد بازار آزاد و بیشتر قاجاق است. در حالی که استثمار نظام سرمایه‌داری مبنی بر شیوه‌های مدرن و قواعد بازار آزاد است. بنابراین راست‌گرایان اگر بخواهند وارد بازار جهانی شده به گات بیرونند با این شیوه‌ها از رقبای خود شکست می‌خورند؛ زیرا در آنجا نمی‌توانند با ده تومان سرمایه‌ظرف یک ساعت هزار تومان سود ببرند، بلکه باید با ده تومان حداقل

بیست تومان سود ببرند و بیشتر موارد ۱۵ تومان و کمتر از آن، به علاوه سرمایه را باید وارد چرخه تولید کنند و

در اینکه نظام سرمایه‌داری مهربات خود را در همه جهان گسترش می‌دهد و استیلا پیدا می‌کند تردیدی نیست اما این تسلط و گسترش، در ضمن عوارض و اثاری چون نابرابری فقر و تعیق شکاف طبقاتی و جنگ و خشونت را هم به وجود آورده باعث اشاعه فحشاء و فساد، تخریب ارزشها و انسانی و تنزل شان و حیثیت انسانی و آلودگی و ویرانی محیط زیست شده است

ضوابط تولید و عرضه در بازار را رعایت نمایند. بازاری که توسط نهادهای بین‌المللی تجارت و اقتصاد به دقت

نظرالرت می‌شود، در حالی که این گروه نظارت ناپذیرند. فعالیت‌های مالی و اقتصادی آنان تاکنون دلخواه، لجام گسیخته و خارج از ضوابط قانونی و نظارت عمومی بوده است. حال چگونه می‌خواهند این تضاد ماهوی را با اقتصاد بازار قانونمند سرمایه‌داری که در ضمن به شدت از سوی قدرت‌های بزرگ مالی نظارت می‌شود، حل کنند و به اتحادیه تجارت جهانی ملحق شوند. ضمناً می‌دانند که توانایی رقابت با آنها را ندارند، البته اگر توانایی لازم را کسب کنند به لحاظ ارزشی و سیاسی مشکلی برای الحق ندارند. چنانکه از هم اکنون بخش‌هایی از حاکمیت راست خود را با آن قواعد آشنا می‌کند و راه‌های ورود به گات را هموار می‌نماید. اینها جناح معتدل و خردگرای راست‌اند. اما جناح افراطی راست با پیش محدود و جزئی و انتکاء به شیوه‌های غارت تمایلی به این کار ندارد. در حالی که بخش‌های مدرن راست‌گرایان مدتی پیش بخش‌هایی از ثروت

نمی‌کند، تثیت نمی‌شود. به نظر من این پرسش فوریت بیشتری دارد. بنابراین جنبش عدالت‌خواهی بیش از آنچه به افسای تضادهای درونی نظام سرمایه‌داری و بیان آثار و عوارض شوم و ضد بشری آن می‌پردازد باید به بحث و تحلیل شکست‌ها و بحران‌های فلسفی و راهبردهای علمی پیشرفت به سوی هدف پردازد.

گفته می‌شود که موتور محرك نظام سرمایه‌داری رقابت آزاد در بازار است توریسم‌های نظام سرمایه‌داری مدعی اند که رقابت در بازار آزاد موتور محركهای تولید، ابداع، پیشرفت و نوآوری و انباشت سرمایه، دانش و اطلاعات است. در حال حاضر این انباشت در همه‌ی زمینه‌ها دارد صورت می‌گیرد و نوآوری می‌کند.

اگر بپرسید محرك افراد در ورود به بازار رقابت چیست؟ یا ساخت می‌دهند، نفع طلبی ذاتی بشر که مقوله‌ای هستی‌شناختی است. مارکس هم می‌گفت انسان در پی جلب سود شخصی است و در این قضیه با فیلسوفان حامی سرمایه‌داری هم عقیده است.

آنها از این مبنای انسان‌شناسی به رقابت رسیدند و بر پایه‌ی آن کاخ سرمایه‌داری را پنا کردند، مارکس چگونه می‌خواست از سودجویی فرد راهی بازکند که به این نابرابری‌ها نینجامد و جامعه عادلانه انسانی به وجود آید؟ فرق او این بود که به جای نفع شخصی منفعت عمومی را مطرح می‌کرد. اما قادر به حل تعارضی نبود که میان منفعت شخصی فرد و منفعت عمومی جامعه پدید می‌آید. سوسیالیست‌ها می‌گویند همه انسان‌ها طالب رفاه‌اند و نه فقط عده‌ای معدود. نظام سرمایه‌داری قادر نیست به نیازهای همه‌ی انسان‌ها برای رفاه پاسخ دهد و منافع آزادی اکثریت را قربانی منفعت تعداد محدودی سرمایه‌دار کرده است. حال باید دید با چه سازو کاری می‌توان بر محرك منفعت شخصی، رویکردی به سوی عدالت اجتماعی و برابری بیرون کشید و ضمن اصالت دادن به نفع عموم، افراد را از انگیزه‌ی کار خلاق، نوآوری و ابتکار و پیشرفت تهی نسازد؛ چرا نظام‌های سوسیالیستی نتوانستند نیروی محركه لازم را برای نوآوری در افراد، فراهم کنند و در نتیجه، در مسابقه‌ی علمی و تکنولوژیک و بخشی دیگر از عرصه‌های اساسی دچار عقب ماندگی شدند؟ همین عقب ماندگی یکی از عوامل سیر به سوی فروپاشی آن نظامات بود.

اینها پرسش‌هایی است که باید جواب داده شوند. برای این منظور، پیش از کار باید بپرسی و تحلیل این تجربیات تاریخی پرداخت. تجربه تاریخی ملت‌هایی که خواسته‌اند راهی جدا از سرمایه‌داری پیش گیرند. راهی منطبق با ارزش‌های انسانی به سوی صلح و عدالت و پیشرفت. باید دید اگر موفق نشند چرا؟

در برایر منطبق رقابت و مسابقه برای انباشت سود شخصی که محصولی جز نظام سرمایه‌داری ندارد، سوسیالیست‌ها با کدام منطبق و فلسفه اساسی می‌خواهند به عدالت و برابری و صلح برسند و در همان حال انگیزه‌ی کار و ابداع و پیشرفت و خدمت به مصالح جمع را از افراد سلب نکنند.

همه از فلسفه و انسان‌شناسی شروع می‌کنند و می‌رسند به تبیین مسائل تاریخ، تحولات اجتماعی و سپس نظریه سازی می‌کنند. نظریه‌های اجتماعی، تاریخی، یا سیاسی تاکزیر بر یک نظریه فلسفی و هستی‌شناسی مبتنی هستند. ابتدا باید مبانی فلسفی هستی‌شناختی، انسان‌شناسی و تاریخ سرمایه‌داری را نقد کردو آن نقد را پایه تلویں نظریه به بدیل قرارداد. در حال حاضر چنین بدیلی به صورت منسجم مطرح نشده است تا به یاری آن مسیر جنبش‌های اعتراضی و عدالت‌خواهی و دموکراتیک هموار گردد. در پاسخ به پرسش شما در ابتدا باید پرسید که آیا همه مشکلات و نابسامانی‌های کوئی به ویژه در عرصه‌های تولید و توزیع و دلالی از عوارض سلطه‌ی نولیبرالیسم است؟

اگر چنین باشد پس ما درون مناسبات نولیبرالی زندگی می‌کنیم و لذا ناید تصادی میان نظام اقتصادی - سیاسی ایران و نظام‌های نولیبرالیستی غرب وجود داشته باشد و در آن صورت ممانعت از ورود ایران به گات معنا ندارد. اما میان این دو نظام سنتیت وجود ندارد. درست است که به ظاهر در هر دو «غار» هم



غارا شده را به خارج منتقل کرده بود و همکاری با شرکت‌های چندملیتی را آغاز کرده است. آمریکا در مخالفت با ورود ایران به کات قصدش مجازات است با این هدف که حاکمیت ضمن استحاله‌ی تدریجی، همه قواعد و مقررات و شروط آنها را پیذیرد و تا زمانی که از این کار خودداری می‌کنند، به عنوان مجازات مانع از پیوستن ایران به تجارت جهانی می‌شود.

آنها شرایط خود را به طور شفاف بیان کرده‌اند. ۴ شرط گذاشته‌اند. ۱ از حمایت تروریسم دست بردارند ۲- با صلح خاورمیانه مخالفت نکنند ۳- حقوق بشر را رعایت کنند ۴- اقتصاد را به طور کامل خصوصی کنند و مقررات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را تماماً به اجرا بگذارند. بنابراین آنها مخالفت اساسی ندارند. اگر شرایط را پذیرند، جلوی ورود آنها را نمی‌گیرند.

نیروهای دموکرات و عدالتخواه باید راه توسعه و تغییر را از درون واقعیت‌های کنونی و فرست‌ها و شکاف‌های موجود، بیانند و با نشان دادن راه‌های عملی اعتماد و امید مردم را جلب کنند. کسانی که

وضعيت موجود را ناگوار و غیرقابل تحمل می‌بینند و خواهان بهبود زندگی خود هستند. پیش از ورود به عرصه رقابت جهانی باید معلوم شود که می‌خواهیم چه کالایی، مادی یا فرهنگی، در بازار عرضه کنیم؟ آیا با نفت می‌توان با کشورهای صنعتی به رقابت پرداخت؟ در حالی که تا تبدیل شدن به یک قدرت صنعتی، فاصله زیادی داریم.

کشورهای پیشرفته با پشت سر نهادن عصر صنعت وارد عصر تولید اطلاعات شده‌اند. در

حال حاضر، تولید اندیشه و اطلاعات، اهمیتی به مراتب بیش از تولید کالاهای صنعتی پیدا کرده است. تولید دانش و اطلاعات، موتور محركه صنعت است. کشوری که قدرت نوآوری ندارد، هر اندازه صنعتی باشد، مجبور به قبول تابعیت کشورها و جوامعی است که تولید علم می‌کنند و پرجمدار نوآوری و ابداعات اند. ارزش افزوده‌ی ناشی از تولید و عرضه اطلاعات و دانش فنی، به مراتب بیش از ارزش افزوده‌ی صنعت است. اطلاعات را کسانی تولید می‌کنند که مغزاً و شعورشان کار می‌کند و خلاقیت دارد.

نباید فکر کنیم که عقب‌ماندگی ما صرفاً نتیجه توطئه‌های استعمار و تحملی های امپریالیسم و تولیبریالیسم است که پیوسته به ضرر ما عمل می‌کنند.

درست است که یکی از عوامل مهم محدود کننده و بازدارنده از توسعه در تاریخ معاصر استعمار بوده است. ولی اگر مشکلات و علل عقب‌ماندگیمان را تنها به عامل خارجی نسبت دهیم هرگز قادر به توضیح

درست تجربیات تاریخی و علل توسعه نایافتگی می‌پن خود نخواهیم شد. باید دید از فرست‌هایی که به دست آورده‌ایم و طی آن تا حدود زیادی از مداخله خارجی در امان بودیم، چه اندازه برای غلبه بر موانع پیشرفت، نیل به ترقی و توسعه و عدالت و آزادی سود جستیم؟

چرا نتوانسته‌ایم از آن فرست‌ها استفاده کنیم و خود را از قیود عقب‌ماندگی، استبدادزدگی و تبعیض و بی‌عدالتی نجات دهیم. این نگاه یک سویه به شرایط جهانی و غفلت از موانع تاریخی و عامل فرهنگی و اجتماعی داخلی قطعاً تأثیر منفی در جنبش‌ها و کوشش‌های اجتماعی تاریخ معاصر ما داشته و دارد و باعث تکرار شکست‌ها و باقی ماندن در وضعیت «توسعه نایافتگی» می‌گردد. اگر به عوامل و موانع درونی توجه کافی نکیم، به ویژه آنها که ریشه‌ای تاریخی دارند، راهی برای بروز رفت از مدار عقب‌ماندگی پیدا نخواهیم کرد. پس از پیروزی انقلاب در ایران امپریالیسم حضور و سلطه پیشین خود را از دست داد، با این وجود ما نتوانسته‌ایم نظام اقتصادی و سیاسی اجتماعی خود را توسعه بخشیده، مدرن و مستقل نه به معنای جدا بلکه متکی بر منابع درونی خویش کنیم. این مربوط به عوامل درونی جامعه ما بوده، و برمی‌گردد به اینکه ما قدرت تولید نداریم. به این معنا که هیچ چیز ساخته نمی‌شود، بلکه تولید حقیقی و نه مونتاژ و تقليد. صنایع ما متکی به دانش و تکنولوژی که خود تولید کرده باشیم

تیستند. تولید به معنای نیروی زایش، اگر این نیرو آزاد و شکوفا شود آنگاه توان تولید فکر، نظریه و دانش خواهیم داشت. تا به این مرحله نرسیم در حال رکود خواهیم ماند. رکودی که قرن‌ها هست گرفتار آن هستیم. باید علل این رکود و توقف طولانی و مزمن را مشخص کرد و راهی برای غلبه بر آنها یافت. بعضی از آن عوامل دیگر وجود ندارند. اما بعضی همچنان در کاراند، نمی‌گذارند و مزاحمت و ممانعت ایجاد می‌کنند. برای ما مهم است که بدامیم در حال حاضر، کدام یک از این عوامل نمی‌گذارند حتی از فرسته‌هایی که به دست می‌آید برای انجام یک حرکت جهشی به سوی عصر جدید و نوپاگی فکری و فرهنگی و توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی استفاده کنیم؟ تازمانی که صاحب قدرت تولید فکر، حل مستله و ابداعات علمی و تکنولوژیک شده‌ایم خواه ناخواه مقهور شرایط جهانی خواهیم بود و نقشی سازنده در فرایند جهانی شدن ایفا نخواهیم کرد.

می‌خواهیم با کدام دستاورده و تولیدات حقیقی خویش وارد تعامل‌های جهانی شویم، در یک شرایط جهانی صلح‌آمیز و عاری از سلطه نیز ما باید با تولیداتمان وارد بازار شویم. این «اما» برمی‌گردد به نیروهای محركه‌ی درون جامعه‌ما.

حال باید دید که این نیروهای محركه در کجا به بند کشیده شده‌اند؟ کدام مناسبات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در داخل استعدادهای ملی را به بند کشیده است؟ به نظر من رسیدن به پاسخ این پرسش‌ها در اولویت قرار دارد.

در اینجا اضافه می‌کنم که این موانع درونی، صرفاً در مناسبات درون ساخت قدرت و حاکمیت خلاصه نمی‌شود بلکه در همه‌ی مناسبات درون جامعه گسترده و تهادی شده‌اند. به همین جهت صرف جایه‌جایی حکومت‌ها، باعث حل قطعی مشکلات و تضادها نشده و نمی‌شود.

طبق فرمایش‌های دکتر تاسال ۲۰۱۵ فروپاشی قطعی است و در آن سال سیر تاریخ ما عوض خواهد شد. یا مادر آن سال مسیر تاریخ خود را عوض خواهیم کرد، البته این پیشگویی و تفال خوب و امیدبخشی است. ولی پیش‌بینی بر چه واقعیت‌هایی مبنی است؟ اگر نتوانید ربا و نشانه‌های عینی تحولات آینده و عوامل تأثیرگذار آن را در عناصر واقعیت کنونی نشان دهید، این پیش‌بینی‌ها چه ارزشی دارند؟

پیش‌بینی‌های علمی مستند به عوامل و کلیت‌هایی است که آزمون پذیرند یعنی با روش‌های علمی می‌توان آنها را نقد و ارزیابی نمود. یک تحلیل و پیش‌بینی علمی که مستند به واقعیت‌ها یعنی شرایط واقعی و نیروهای حقیقی و تأثیرگذار درون جامعه است، امیدواری و مسئولیت را تأم برمی‌انگیزد و با آزاد کردن نیروهای فکری و عملی در بند، به سوی انجام اقدامات عملی صحیح و مؤثر و رهایی بخش- هدایت می‌کند، در غیر این صورت صرفاً انفعال و بی‌عملی و یا خوش خیالی را برمی‌انگیزد. آیا زمان این گونه پیشگویی‌ها نگذشته است؟

مشابه آن در گذشته چه اندازه تحقق یافته‌اند؟ به‌ویژه که مشخص نمی‌کند، هم اکنون در شرایط کنونی چه باید کرد. اگر گفته شود، مبارزه باید کرد، باید روش‌شود که این مبارزه به چه صورت باید انجام گیرد. اگر مبارزه فقط شعار دادن علیه امپریالیزم باشد، باید دید نتیجه سال‌های دراز شعار دادن علیه

دو امان بودیم، چه اندازه براي غلبه بر موانع پيشروفت، نيل به ترقی و توسيعه و عدالت و ازادی را در جستيم،
بايد ديد از فرسته‌هایی که به دست آورده‌ایم و طلي آن تا حدود زياردي از مداخله خارجي

امپریالیسم، چه قدر ما را به هدف تزدیک ساخت و آیا توانسته است در این نوع نگاه به مسائل و رویکرد تجدید نظر شود و با فهم درست واقعیت‌های موجود، چشم‌اندازها را تشخیص دهیم و برای تقویت مکانیزم‌های مثبت و رهایی بخش وارد عمل شویم.

قصد من این بود که از یک سو به فرست‌ها و شکاف‌هایی اشاره کنم که فرایند جهانی شدن در برابر همه افراد و ملت‌های خواهان برابری حق مشارکت و توسعه و پیشرفت و دموکراسی قرار داده است. یعنی شبکه‌ی گسترده اطلاعات و ارتباطات که موجب افزایش نیروی اثرباری افراد شده و موانع مشارکت را تا حدودی در برابر آنها برداشته است.

هر یک از ملت‌ها سهمی در تولید، مصرف و گردش سرمایه دارند و در تولید ارزش افزوده مشارکت دارند. این در حالی است که اعضاً یک کل هستند - کل جهانی شدن - به طوری که بدون حضور و سهم اجزاء و مشارکت آنها، آن کل، وجود نخواهد داشت.

این به این مفهوم هموارتر شدن راه تحقق دموکراسی و تأمین حقوق انسان‌ها، و تمییم عدالت اجتماعی و برابری است زیرا اینها بایه‌های عینی و ضروری تحقق مشارکت در فرایند جهانی شدن استه. اگر همه‌ی ملت‌ها و افراد این حقوق اولیه و اساسی، حق آزادی، رفاه، عدالت، آموزش و سلامت بهره‌مند نباشند، قادر به انجام نقش خود در این فرایند نخواهند بود. اکنون تحقق این حقوق، عینیت بیشتری پیدا کرده و امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر شده است. به همین خاطر بیشتر نیروها و کوشش‌ها و جنبش‌ها معطوف به حقوق بشر، دموکراسی و عدالت شدمانند. از سوی دیگر، فرایند «جهانی سازی» در تقابل و تعارض با جهانی شدن و به موازات آن از سوی قدرت‌های متمرکز و مسلط رهبری می‌شود و منشأ تضادهای شده است که بر ضد آن عمل می‌کند.

ما وارد عصری می‌شویم که میلیون‌ها انسان فرست فکر کردن پیدا می‌کنند و می‌توانند افکار خود را با هم مبادله کنند و از درون این تبادل فکر و به کارگیری خرد جمعی، به «راه حل» و «همبستگی» برسند.

برتری جبهه سرمایه‌سالاری در کاربرد دقیق و گسترده‌ی منطق خصوصت و رقابت بی‌رحمانه است، حیات آنها از درون آشوب و جنگ و ستیز و خشونت تغذیه می‌کند. آنها سعی می‌کنند جهان را تابع منطق خود کنند، اما جبهه‌ی ضد سلطه باید قدرت خود را در همبستگی و همکاری نیروهای مولده و با استفاده از شبکه‌ی ارتباطات جهانی برای مبادله‌ی دست‌آوردهای فکری و تأمین همکاری علمی، بیاند و مناسبات میان خود را براساس برابری صلح و ارزش‌های انسانی استوار کنند، مطمئن باشید سرانجام این منطق پیروز خواهد شد و پیروزی آن به تجدید مناسبات سلطه و منطق دشمنی و نزاع نمی‌انجامد بلکه این بار ارزش‌های انسانی عام و جهان‌گستر، بر مناسبات قدرت و نظام تصمیم‌گیری حاکم خواهد گشت. آنها که در چارچوب منطق امپریالیسم می‌خواهند امپریالیسم را

شکست دهند، از قبل شکست اخلاقی و سیاسی و آرمانی خود را مسلم کرده‌اند. منطق نیروهای آزادی بخش، منطق برابری و تعامل براساس ارزش‌های انسانی است. منطق صلح، عدالت آزادی، زایش و آفرینندگی، همدردی و عدم خشونت است و همین جا اضافه و تأکید کنم که دین هم چیزی جز دعوت به همین ارزش‌ها و مصدر و منشأ و آفرینش و باز تولید آنها نیست. آگاهی بر این امر و مجهز شدن به این منطق نیروی مقاومت‌ناپذیری را علیه نظام سلطه و در جهت آزادی، صلح و شکفتگی استعدادهای انسانی و تحقق عدالت و حقیقت آزاد خواهد ساخت.

و آن تضاد این است که کارگر دنان «جهانی سازی»، از یک طرف خود را پشتیبان دموکراسی و حقوق بشر معرفی می‌کنند و همزمان، تولید و مصرف و بازار مبادله و شبکه ارتباط و تولید و توزیع اطلاعات را ابعاد جهانی می‌بخشند. اما از طرف مقابل، بر حفظ تمرکز نظام تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی و مالکیت سرمایه‌های مالی، اصرار می‌ورزند، بعضی سازمان‌های بین‌المللی را تحت کنترل خود نگاه داشته، بر حفظ حق وتو و تک قطبی کردن جهان پاکشاری می‌کنند و جریان انحصار و تمرکز مالکیت و کنترل سرمایه مالی را سرعت می‌بخشند. آن دموکراسی خواهی و این جهانی سازی تجارت و تولید و مصرفه هر دو با آن تمرکز و انحصار در تضادند و بر ضد آن عمل می‌کنند و شفافیتی پیدید آورده‌اند که در میانه‌ی

گفته می‌شود که در کشورها به ویژه کشورهای جهان سوم
انحصارات داخلی شکسته می‌شود
وقتی درها باز می‌شود سرمایه‌های خارجی
می‌توانند کار بکنند اگر یک انحصار داخلی وجود دارد
متلا فرض کنید در کشور خودمان فرادادها و بنیادها و غیره
اینها شکسته می‌شوند ولی باز فراموش می‌کنند
که بگویند انحصار دیگری جایگزین می‌شود

آن جنبش‌های برابری خواهی و دموکراتیک، فضای و فرصت رشد دارند. بنابراین از تحلیل هر دو فرایند «جهانی سازی» و «جهانی سازی»، راه کارهای مثبت، عملی و امیدبخشی برای اقدام و سیاست‌گذاری در جهت تزییک شدن به آرمان‌های انسانی، آزادی، عدالت و صلح و همکاری و شکفتگی قدرت‌های خلاقی انسانی به دست می‌آید. در وضعیت پدید آمده از جهانی سازی «تولید فکر» زودتر از انحصار خارج می‌شود. موانع در برابر عرضه و توزیع آن ازین رفته است و امکان اتحاد و همبستگی و هماهنگی میان نیروهای خواهان رهایی، توسعه یافته است، آنچه برای طرفداران جهانی سازی و مخالفان «جهانی سازی» ضروری است این که مراقب باشند در دام منطق دشمنی سیزی که منطق حاکم بر مناسبات سرمایه‌داری و فرایند «جهانی سازی» است گرفتار نشوند. عوامل رشد و همبستگی خود را در تفی خشونت و در تعامل برابر و صلح آمیز میان انسان‌ها و تکیه بر تولید ارزش‌های مادی و معنوی اخلاقی، جستجو کنند.

نقدها: جناب آقای دکتر سرمیست استدلال‌های مدافعان روند جهانی سازی کدامند؟ پاسخ مخالفان چیست؟
به نظر شما برای مقابله با نفوذ فکر جهانی سازان چه اقداماتی باید صورت داد؟ تمایز تحلیل چپ از مساله جهانی سازی و تحلیل چنانچی از راست از این موضوع در کجاست؟

دکتر سرمیست: مثل اینکه از آنچه که من مطرح کردم به نظر می‌رسد که من پیرو جهانی سازی هستم، من صرفاً به عنوان شفاف‌سازی و برای اینکه توضیح داده باشم که جهانی سازی یا به اصطلاح جهانی شمولی چیست و چه چیزی را مطرح می‌کند به صورت کلاسیک و فرموله شده این مباحث را مطرح کلام.

مدافعین جهانی سازی چه می‌گویند و چه می‌خواهند؟

می‌گویند که وقتی هر زهای تجارت بزرگداشت شود کشورها به رفاه می‌رسند و رشد پیدا می‌کنند به خاطر اینکه می‌توانند از مزیت نسبی شان استفاده کنند. در این همان می‌بینیم ریکاردو در ۲۰۰ سال پیش مطرح کرده، دوباره مطرح می‌کنند. می‌گویند مزیت نسبی در یک کشور چیزی است، در یک کشور دیگر چیزی دیگر - در یک کشور ممکن است مزیت نسبی کشاورزی باشد در یکی صنعت و در دیگری توریسم و ... و در آن زمینه تخصصی پیدا می‌کنند چون می‌خواهند وارد بازار بین‌المللی شوند. در صورتی که این تعریف از مزیت نسبی اصلاً غلط است و من تعجب می‌کنم که چرا هیچ یک از اقتصاددانان به خصوص اقتصاددانان داخلی هیچ تناقضی بین این مزیت نسبی و آنچه ریکاردو مطرح کرد نمی‌بینند. طبق گفته ریکاردو:

اگر دو کالا در یک کشور تولید می‌شود و همان دو کالا در کشور دیگر هم تولید می‌شود که مزیت مطلق دارد - کشور اول - هیچ گونه مزیتی بر دو کالا ندارد مع الوصف می‌تواند در یکی از این دو کالا نسبت به دیگری مزیت نسبی داشته باشد: این مفهوم مزیت نسبی است. نه اینکه ما فرضیا در تولید برنج یا چای یا فرش و زیره و غیره، مزیت نسبی داریم، این مزیت مطلق است نه نسبی. هر چند که این مزیت مطلق هم در روابط تجاری بین‌المللی از بین خواهد رفت و با توجه به دستاوردهای علمی و تکنولوژی و غیره فوراً مشابه‌سازی شده و به بازار می‌آید، کما اینکه در خصوص زعفران و فرش و غیره چنین است.

نکته دیگر کاهش انحصارات است. گفته می‌شود که در کشورها به ویژه کشورهای جهان سوم انحصارات داخلی شکسته می‌شود. وقتی درها باز می‌شود سرمایه‌های خارجی می‌توانند کار بکنند اگر یک انحصار داخلی وجود دارد مثل فرض کنید در کشور خودمان نهادها و بنيادها و غیره، اینها شکسته می‌شوند ولی باز فراموش می‌کنند که بگویند انحصار دیگری جایگزین می‌شود.

نئولیبرالیزم، می‌گوید وقتی که فضای تجاری جهانی باز باشد ما این فرصت را داریم که بتوانیم دست به رقابت بزنیم از این رو باید بیاییم و نو فراوری کنیم و در حقیقت با توجه به تکنولوژی‌ها و سیستم‌های مدیریتی چدید، روابط جدید را بیافرینیم و وارد عرصه بازار شویم ولی متأسفانه آن طور که ادعا می‌شود تکنولوژی و در حقیقت عرصه پدیدآوری این نوع قرأوری برای کشورهایی مثل ما بسیار بسیار تنگ است. بحث صلح و دموکراسی است. که مدافعین ادعایی کنند که با توجه به این که ما در یک فضای لیبرال قرار می‌گیریم و آزادی فرد اصالت است در حقیقت انحصارات هم شکسته خواهد شد و روبنای سیاسی

جامعه به سمت دموکراسی و صلح پیش می‌رود چرا که منافع همگان در همه جا وجود دارد و برای حفظ این منافع به سمت صلح می‌روند. ولی واقعیات امر در این است که چنین استیضاطی از صلح و دموکراسی در عمل وجود ندارد. همچنان در عمل می‌بینیم که در کشورها دیکتاتورهایی هستند که عملاً نماینده شرکت‌های چند ملیتی و نماینده سرمایه انصاری هستند.

اگر بخواهیم از دیدگاه مخالفین نگاه کنیم مسائل دیگری هم قابل مطرح شدن است. به طور فهرست‌وار این موارد از جمله:

- عدم امنیت شخصی: که در رقابت با شرکت‌های بزرگ و سرمایه‌داری کلان افراد احساس عدم امنیت پیدا می‌کنند که هم کشورهای پیشرفته و هم کشورهای جهان سوم را شامل می‌شود.

- تماییت ملی: خیلی‌ها معتقدند که بحث تمامیت ملی ما از بین می‌رود چرا که تمام مرزها برداشته می‌شود. اگر نتوانیم از فرآیند اقتصادی داخل حمایت کنیم دیگر ملت و کشوری وجود نخواهد داشت.

- بحث مشکلات مربوط به GDP

که این مشکلات چون کشورهای مخصوص تولیدی شان را عمدتاً براساس GDP محاسبه می‌کنند. GDP تمایزی بین فعالیت اقتصادی خوب و بد قائل نمی‌شود.

به طور کلی اینها مباحثی است که در رد آن مطرح می‌شود.

نکته دیگر اینکه از گفته‌های بنده سوء تعبیری شد که گفتم جهانی شدن امری است که از ابتدای اجتماعی شدن بشر وجود داشته و آن این بحث نیست که الان می‌کنیم. من نگفتم که فرآیند Globalization جهانی شدن است. نکته دیگر این است که بالاخره این مقوله چیزی هست که تمام عرصه‌ها را هم از تاریخ، زمان و هم از نظر جغرافیایی و نهادها و سیستم‌ها و غیره اشغال می‌کند، این خود نوعی جهان شمولی است و صحبت این عنوان را نشان می‌دهد.

من با گفته آقای دکتر یمانیان کاملاً موافقم، ما جوهره‌ی نظام سرمایه‌داری را می‌شناسیم، دیگر لزومی به بیان آن نیست و لزومی ندارد که از تحلیل سازوکار بهره‌کشی نظام سرمایه‌داری چیزی گفته شود، بلکه این باید کارهای دیگری صورت بدهیم. مسئله اینجا است که کشورهای غرب الگوی زندگی مرتفع برای کشورهای شرق شده‌اند در حقیقت کوچ نیروهای متخصص از ایران برخلاف آنکه می‌گویند فرار مغزها، فرار مغزها نیست بلکه نیروی کار متخصص است. برای چه این نیروی کار مهاجرت می‌کند؟ برای در رفاه زندگی کردن، شاید واقعاً نظام سرمایه‌داری به دستاوردهایی رسیده، این دستاوردها را نمی‌توانیم رد کنیم. ممکن است این دستاوردها از نظر سیاسی، فلسفی و تحلیل اقتصادی با نگاه ما مخالف باشد ولی واقعیت، این امر را تصدیق می‌کند. به طور کلی آنها به این دستاوردها رسیده‌اند چرا و چگونه؟ امروزه با این توصیف، ایده‌های جهانی‌سازی و جهان شمولی توجیه می‌شوند. اگر قرار است ما هم طبق الگوی آنها رفتار کنیم خوب به این می‌رسیم پس چرا در جامعه‌ی خود پیاده نکنیم. الان دانشجویان تحصیل کرده و روشنفکر ما همه به این اصل معتقدند حالاً ما باید برای اینکه این اصل را شفاف کرده و روشن کنیم باید ببروی آن کار کنیم.

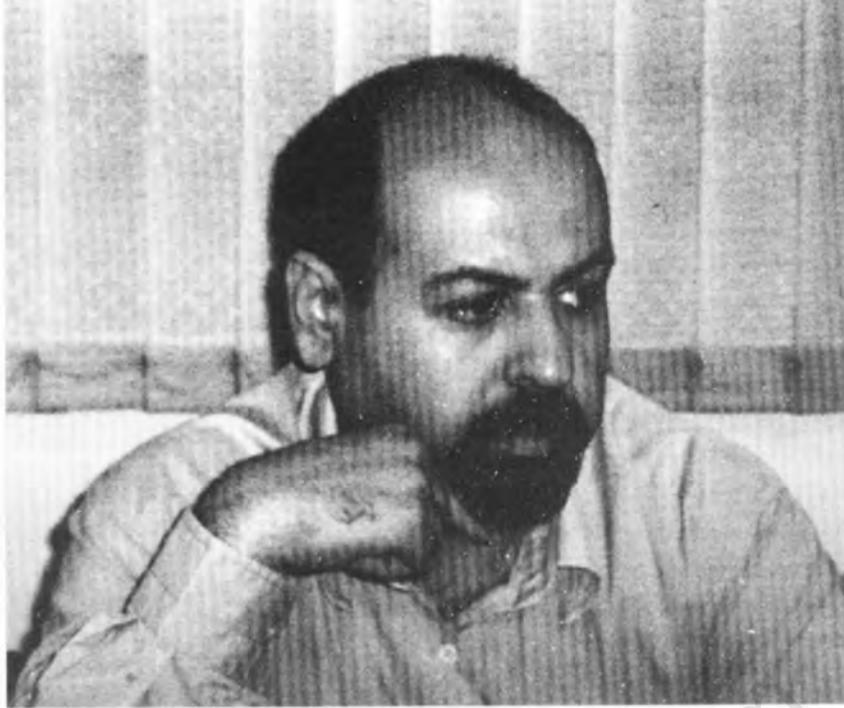
باید شما ببروی مسئله مزیت نسبی کار بکنید.

برروی مسئله رقابت کار بکنید و بگوئید که رقابت راه حل مسائل کشور نیست و ویژگی اهداف اجتماعی به جای رقابت را برای مردم باز کنید.

شما باید برروی مباحث تعریفهای کار بکنید باید خلق اندیشه بکنید.

اینکه بوروکراسی اروپایی پائین‌تر از آمریکایی است مرا به یاد انتربنیونال دوم می‌اندازد که آقایان





کاتوتسکی و برنشتاین مبنای طبقاتی خود را به منافع ملی فروختند، اگر قرار است سرمایه‌داری سرمایه‌داری باشد که دیگر بد و خوب ندارد ما باید این را تحلیل کنیم و بشناسیم و بر رویش کار کنیم. در واقع ما نباید دوباره دچار بازی کودکانه چپ‌روی شویم.

بیانیم اندیشه‌هایمان را تحلیل کنیم و برخی چیزها را قبول کنیم، پیدبیریم و رویش فکر کنیم و کالبد شکافی کنیم. در خصوص سئوالی که کردید من با فرمابشات دکتر پیمان عمدتاً موافقم و فقط این نکته را اضافه می‌کنیم که شکل با مضمون متفاوت است.

ممکن است دو پیدیده‌ای از نظر شکل مشابه باشد ولی مضمون و ماهیتشان متفاوت باشد در اینجا این سه مورد که فرمودید ظاهراً یک شکل دارند و یک مطلب را عنوان می‌کنند از نظر شکل مشابه هستند اما از نظر مضمون متفاوتند.

یک برداشت کاملاً برداشت انسانی است چون اقتصاد علم انسانی است و در واقع دغدغه‌هایش، دغدغه‌های انسانی است. از این رو جهانی‌سازی رشد انسان‌ها را در جوامع به سرعت در کل کره‌ی زمین با مخاطره مواجه می‌کند.

این یک نگاه به مسئله است و نگاه دیگر در حقیقت درگیری‌های مقطوعی است چه وجه غرب و ایالات متحده که گفتید چه نیروهای داخلی که مخالفش هستند، آنها دغدغه‌های مقطوعی دارند. ولی عملات تمام عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی در کشور در جهت عضویت در WTO است. هر چند که برخی‌ها هم ساز مخالف بزنند.

و نکته دیگر اینکه اگر در غرب آمریکا مخالف این قضیه است از این رو است که باز درگیری سیاسی دارد و مسئله، مسئله سیاسی است.

وقتی در این درگیری سیاسی ایران را تحریم کرده این تحریم را نمی‌خواهد به فرصتی برای استقبال از سایر کشورها تبدیل کند.

به طوری که سایر کشورهای این فرصت را داشته باشند از خلاء حضور آمریکا استفاده کرده و وارد کارزار اقتصادی ایران شوند. به هر حال این نوعی سیاست تزریقی است که برای ایران قائل شده‌اند در کنار تمام سیاست‌های قائل شده‌ی دیگر. ■

با یاری پاکزاد:

با تشکر از حضور تمام اساتید و صاحب‌نظران در این میزگرد

لنز پیشنهاد

اینستین

رضا مرادی اسپیلی

دانشمند سوسیالیست آزادی خواه



این نابغه‌ی پرتلاش
که فرصت آن را داشت
تا در بزنجاه‌های تاریخ بشوی
چون جنگ‌های اول و دوم جهانی
و ظهور پدیده‌ی منفور فاشیسم زندگی کند
مترقی ترین و پیشرفته‌ترین موضع را
در مقابل پدیده‌های ضدبشری گرفت
واز این روی به تمامی نقش دانشمند
و روشنفکر متعهد را به نمایش گذارد

امسال مصادف است با یک صدوبیست و پنجمین سالگرد تولد آلبرت اینشتین، دانشمند و اوضاع نظریه‌ی نسبیت در فیزیک و روش‌نگر متعدد و آزادی خواه سوسیالیست. این نایخنگ پرتلایش که فرصت آن را داشت تا در بین‌گاه‌های تاریخ بشری چون جنگ‌های اول و دوم جهانی و ظهور پدیده‌ی منفور فاشیسم زندگی کند، مترقی ترین و پیشرفت‌ترین موضع را در مقابل پدیده‌های ضدبشری گرفت و از این روی به تمامی نقش دانشمند و روش‌نگر متعدد را به نمایش گذاشت و در تحکیم پایه‌های متعدد روش‌نگری از سرآمدان روزگار خود شد. ما وقتی می‌گوییم نایخنگ، مراد خاصی داریم؛ برخی از مشاهیر و بزرگان جامعه‌ی بشری را می‌توان «برآینده‌ای» زمانه‌ی خود دانست؛ اینان در جریان رشد و حرکت تاریخ که منجر به زایش جنبش‌های خاص می‌شود- جنبش‌هایی که از بطن یک فرهنگ یا دیگری سر برون می‌آورند- تبدیل به سخنگو و نماد آن جنبش می‌شوند، و این همه‌ی زاده‌ی رشد اندیشه و خصلت ویژه‌ی احترام‌برانگیز آنان است. مثلاً مژدک، این سینما، ژان پل سارتر و از میان معاصران کسانی چون چامسکی، مزاروش و... از این دسته‌اند. زمانه‌ی در پست فرهنگ‌آستانه حرکتی است و اینان فراتر از هم‌ناسلان خود، توانا به هم‌اندیشه‌ی با آن هستند. اما در میان بزرگان و مشاهیر، کسانی دیگر نیز وجود دارند که در اقلیت به سر می‌برند. اینان نه برآیند زمانه‌ی خود که «استثنایی» بر زمانه‌اند. اینان روح زمانه را به خوبی درک کرده‌اند و به درستی حامل آنند؛ چیزی که در طرفیت هر انسانی نمی‌گنجد و هر کسی تاب تحمل برداشتن بار آن را ندارد. در این میان می‌توان به خیام و رازی و کپرینیک و مارکس اشاره کرد. بی‌گمان آلبرت اینشتین نیز از این زمرة است. نظریه‌ی نسبیت او که به راستی انقلابی در علم فیزیک برپا کرد تا دهه‌ها برای بسیاری از بزرگ‌ترین فیزیکدانان نیز درک ناشدنی بود؛ اما داشش بشری توانست به مدد همین نظریه، به اکتشافات فضایی پر از شش دست یازد و سیاری پدیده‌ها را که تا پیش از آن، سبب شکوفی اش بود، تفسیر و تحلیل کند. نظریه‌ی نسبیت اینشتین فراتر از اینها در فلسفه و علوم انسانی نیز آثار درخشانی از خود بر جای گذاشده است. آن گونه که آشکارانگرش مسلط بر انسان امروز، نگرش نسبیتی است و آدمی هر روز بیشتر از پیش، جزم‌ها و دگم‌ها را دور می‌بیند. از همین روست که دانشمند متهدی چون او هم‌گام با دیگر روش‌نگران مبارزی چون برشت و توئاس مان، آلمان هیتلری را که نماینده‌ی درنده‌خوبیانه‌ترین و سبعانه‌ترین نسل کشی هم‌هدی دوران‌ها و مأمور ویژه‌ی سرمایه‌داری منحطا و رو به زوال بود، به اعتراض ترک گفتند و لحظه‌ای از مبارزه‌ی ایدئولوژیک و علمی با این پدیده شوم دست نکشیدند. چیزی که از تمام دست‌نوشته‌ها و آثار منتشر شده‌ی اینشتین هویدادست همین وحدت در اندیشه و کنش و نظر و عمل است و این نکته، احترام و اعتبار او را نزد آزادی خواهان جهان صدق‌نдан کرده است. او در آمریکا تبدیل به ملجم و مأوای دانشمندان و حامی از اداندیشان دریند فاسیسم ایتالیا و آلمان بود؛ نامه‌های او در دفاع از استادان دانشگاه و روش‌نگران و دانشمندان این کشورها و در دفاع از آزادی بیان و همچنین مقاله‌ی درخشناد او درباره‌ی سوسیالیسم به نام «چرا سوسیالیسم» که در شماره‌ی نخست مانتلی ریویو به چاپ رسید همگی شاهدی هستند بر تعهد ژرف اخلاقی او در دفاع از شرافت پایمال شده‌ی بشری و مبارزه برای کسب آزادی و آزادگی انسان. مقاله‌ی «چرا سوسیالیسم» که پس از گذشت دهه‌ها از انتشار آن، همچنان خواندنی و آموزنده است، سند معتبر و درخشانی است از بررسی علمی، آکادمیک و آزادی خواهانه از سوسیالیسم که مترادف واقعی آزادی خواهی و انسان‌دوستی است.

به کاربرد نظریه نسبیت اینشتین در دیالکتیک بنگریم و ژرفای اندیشه او را دریابیم: می‌دانیم که کاربرد دیالکتیک در طبیعت جای بحث و تردید داشته است. خود کارل مارکس به این مقوله نپرداخت، اما فردریک انگلیس مقاله‌ای در باب دیالکتیک در طبیعت نوشته. شماری از منتقدان (حتی مارکسیست‌های انگلیسی) برآند که باید این کار انگلیس را یکسره نادیده گرفت؛ ژان پل سارتر هم کاربرد دیالکتیک را در طبیعت تأیید می‌کنند، ولی برای آن ویژگی‌های متفاوتی قائل‌اند که ذهن آشنا با دیالکتیک اجتماعی به سادگی آن را درنمی‌باید. گردشی بودن، عملکرد مکانیستی، قاطعیت‌های کمیتی، تبدیل‌های کیفی پس از رسیدن به مراحل کمی معین، ویژگی‌های ابهام‌آمیز دیالکتیک طبیعت است. به هر حال نظریه نسبیت اینشتین به عنوان یکی از قلمروهای کارآمد اثبات دیالکتیک در طبیعت به کار رفته است. اما هنوز مسئله جای بحث و تفکر بیشتری دارد. ■

ایسا کسی که دامنه اجتماعی تخصصی سوسیالیسم را دارد، صلاح معتقدم که این کار صحیح است.

پیر



برگردان: بابک پاکزاد

از ارزش‌ها خلق شد که فاتحان از آن پس بتوانند مردم را در گستره‌ی وسیعی به صورت ناخودآگاه در جهت رفتار اجتماعی مورد نظرشان هدایت کنند.

همچنین باید گفت در سنت تاریخی از گذشته‌ها تا امروز در هیچ کجا ما حقیقتاً بر آن چه تورشتنیون و بن «مرحله غارتگری» در روند توسعه و تکامل انسانی نامید پیروز نشده و بر آن فائق نیامده‌ایم، حقایق اقتصادی قابل مشاهده به آن مرحله تعلق دارد باید تأکید کرد که چنین قوانینی به همان نسبت که می‌توان از آن‌ها گذر کرد، کاربردی در مراحل دیگر ندارد، از آنجایی که هدف واقعی سوسیالیسم به اختصار غلبه و رفتن به فراسوی مرحله‌ی غارتگری در روند توسعه و تکامل انسانی است، علم اقتصاد، در وضع کنونی اش تنها می‌تواند نور ضعیفی بر جامعه سوسیالیستی آینده بتبلاند.

دوم آن که سوسیالیسم به سوی یک پایان اخلاقی اجتماعی جهت داده شده است و این در حالی است که علم نمی‌تواند پایان‌هارا را خلق کند و حتی کمتر از آن، آن‌ها را در نوع بشر کم‌الفا کند. علم حداکثر می‌تواند ابزارهایی را فراهم کند که به مدد آن‌ها، به پایان‌های معینی دست یافتد. و اما پایان‌ها به خودی خود توسط شخصیت‌هایی با ایده‌آل‌های اخلاقی بلند مرتبه درک شده و اگر مرده به دنیا نیامده و به اندازه کافی قوی و نیرومند باشند، توسط آن گروه از انسان‌هایی که به صورت نیمه خودآگاه تکامل آرام جامعه را رقم می‌زنند، مورد قبول واقع شده به پیش می‌روند.

و درست به خاطر همین دلایل باید متوجه باشیم قابلیت‌های علم و روش‌شناسی علمی را، هنگامی که موضوع مضلات انسان درمیان است بیش از اندازه بزرگ تخمین نزیم. ماناید تصور کنیم که متخصصان تنها کسانی هستند که درباره پرسش‌هایی که بر سازمان جامعه اثر می‌گذارد حق ابراز وجود دارند.

هم‌اکنون صدایی بی‌شماری به گوش می‌رسد که تصویری می‌کنند جامعه انسانی در حال گذار از بحرانی است که ثبات آن را شدیداً مورد تعرض قرار داده

است. یکی از ویژگی‌های چنین شرایطی آن است که افراد نسبت به گروهی که به آن تعلق دارند، بزرگ یا کوچک، احساس‌بی‌تفاوتو یا حتی احساس تعارض می‌کنند. برای این‌که منظورم را به وضوح نشان دهم اجازه دهید یکی از تجربه‌های شخصی‌ام را بازگو کنم. اخیراً با فردی باهوش و به ظاهر مهربان و خوش‌نیت پیرامون تهدید جنگی دیگر بحث می‌کردیم که به عقیده من وجود نوع بشر را به صورت جدی به خطر می‌انداخت، من اشاره کردم تنها سازمانی فرامی‌قادر است برای اجتناب از این خطر پیشنهادهایی ارائه دهد. پس از آن، طرف مقابل با حالتی بسیار خونسرد و با آرامش کامل به من گفت: «چرا شما عیناً مخالف محظوظ‌زاد انسان هستید؟»

من اطمینان دارم که یک قرن پیش، هیچ‌کس به این راحتی عبارتی از این دست را نمی‌ساخت و بیان نمی‌کرد. این بیانات انسانی است که بیهوده تلاش می‌کند تعادلی در درون خویش کسب کند و کمایش آرزوی موقوفیت را زد داده است. این حکایت تنهایی در دنیاک و انزوایی است که بسیاری از مردم این روزها از آن رنج می‌برند. علت چیست؟ و آیا راهی برای بروز رفت از آن وجود دارد؟

چنین پرسش‌هایی آسان است، اما پاسخ به آن‌ها، با هر درجه‌ای از اطمینان

نخست، اجازه دهید این پرسش را از چشم‌انداز معرفت علمی مورد بررسی قرار دهیم. در ابتدا ممکن است به نظر رسد که میان ستاره‌شناسی و اقتصاد ضرورتاً هیچ تفاوت روش‌شناختی معینی وجود ندارد: دانشمندان در هر دو حوزه تلاش می‌کنند تا به روابط درونی آن‌ها وضوح بخشیده و آن را هرچه بیشتر پدیده‌ها کشف کنند تا به روابط درونی آن‌ها وضوح بخشیده و آن را هرچه بیشتر قابل فهم کنند. اما در واقعیت، این تفاوت وجود دارد. کشف قوانین عمومی در حوزه‌ی اقتصاد بسیار مشکل است زیرا پدیده‌های اقتصادی اغلب تحت تاثیر عوامل متعددی هستند که به صورت مجزا، بسیار سخت قابل تشخیص و ارزیابی‌اند. علاوه بر این، تجارب گردآوری شده از آغاز آن‌چه دوره‌ی تمدن تاریخ بشري نامیده می‌شود به شکل گسترده‌ای تحت تاثیر عواملی بوده است که بی‌هیچ تردید در طبیعت خود منحصراً اقتصادی بوده‌اند. برای مثال بیشتر کشورهای مطرح در تاریخ، وجودشان را مدیون فتوحاتشان هستند. فاتحان به متابه طبقه‌متاز، موقعیت خود را از نظر قانونی و اقتصادی در کشور فتح شده تثبیت و مالکیت زمین را احصاراً در اختیار گرفتند و کشیشی از میان رعایای خود منصب کرده و عبادت‌کنندگان نیز تحت کنترل نظام آموزشی، تقسیم طبقاتی موجود در جامعه را به یک نهاد دائمی بدل کردند و به این ترتیب، نظامی

ارتباط‌گیری و باشکال متنوع دیگری از تأثیرپذیری‌ها کسب کرده است و همین هویت فرهنگی است که با گذر زمان موضوع تغییر قرار گرفته و در مقایس وسیعی رابطه میان فرد و جامعه را تعیین می‌کند. انسان‌شناسی مدرن از راه مطالعه و بررسی تطبیقی فرهنگ‌های ابتدایی به ما آموخته است که رفتار اجتماعی انسان‌ها ممکن است بر اساس ساختارهای فرهنگی غالب و نوع سازمان‌هایی که بر جامعه، حاکم‌اند، با یکدیگر تفاوت فاحش داشته باشند و به همین دلیل است که کسانی تلاش می‌کنند آرزوهای بخش عظیمی از بشریت را تحقق بخشنند. زیرا انسان‌ها به خاطر نهاد بیولوژیکی شان به نابودی یکدیگر یا مورد شفقت و دلسوزی ظالم و ستمگری قرار گرفتن و یا به یک سرنوشت از پیش تعیین شده محکوم نیستند.

برای زندگی بهتر، ساختار جامعه و آرافرهنگی انسان چگونه باید تغییر کند؟ برای پاسخ به این سوال باید این واقعیت آگاه باشیم که شرایط ویژه و مشخصی وجود دارد که ما قادر به اصلاح آن نیستیم. همان طور که قبل‌اکثر کردم، طبیعت بیولوژیکی انسان (برای اتمام اهداف علمی) موضوع تغییر و تحول نیست، از سوی دیگر، تحولات جمعیتی و تکنولوژی چند قرن گذشته چهره جهان را کاملاً دگرگون ساخته است. جمعیت‌های انبوه و متراکم و کالاها که به ناگزیر برای ادامه حیات آن‌ها ضروری است و همچنین، تقسیم کار حاد و ابزارهای تولید به شدت تمکز یافته که همه مطلقاً ضروری جلوه می‌کنند. آن دوران که افراد یا گروه‌های نسبتاً کوچک می‌توانستند کاملاً خودکفای زندگی خود ادامه دهند برای همیشه از تاریخ رخت برپیشنه و حتی زمانی که به عقب نگاه می‌کنیم احتمانه به نظر می‌رسد. امروز فقط کمی اغراق کرده‌ایم اگر بگوییم انسان جامعه‌ای جهانی از تولید و مصرف خلق کرده است.

هم‌اکتون به جای رسیده‌ایم که به اختصار خمیرمایه بحران کنونی را شرح دهم که همانا در رابطه فرد با جامعه نهفته است. هم‌اکتون فرد از هر زمان دیگر بر واپستگی اش به جامعه آگاه‌تر شده است اما این واپستگی را به مثالیه یک امر مثبت یا پیوند ارگانیک یا نیروی حمایتی تجربه نمی‌کند، بلکه بر عکس آن را تهدیدی علیه حقوق طبیعی اش یا حتی موجودیت اقتصادی اش تلقی می‌کند. علاوه بر این جایگاه او در جامعه چنان است که انگیزه‌های خودمحورانه برای حرکتش دائمآ تشید می‌شوند؛ درحالی که انگیزه‌های اجتماعی اش که متناسب با طبیعت فرد ضعیفتر است به شکل فزاینده‌ای در حال محو شدن و از بین رفتن است. تمام انسان‌ها با هر جایگاهی در جامعه از این فرآیند تخریب در رنج به سر می‌برند و زندانیان ناشناخته خودمحوری خویشند. آن‌ها احساس تنها و عدم امنیت کرده و گستاخ از لذت زندگی بی‌تزویر و نه چندان پیچیده و ساده را تجربه می‌کنند، از این رو به خاطر تمام این دلایل، اعتقاد دارم که انسان تنها می‌تواند با احساس تعلق به جامعه معنایی در زندگی خویش بیابد.

به عقیده من آثارشی اقتصادی جامعه سرمایه‌داری، به همان گونه که امروز وجود دارد، منشا واقعی شیطان است. ما در برابر دیدگانمان توده عظیمی از تولیدکنندگان را می‌بینیم که بی‌وقفه در تلاشند تا میوه کار جمعی شان را از یکدیگر دریغ ورزند، البته نه با زور بلکه با وفاداری تام به اصولی که قانون‌نها دینه

بسیار مشکل است. من باید تا آن جا که می‌توانم به بهترین وجه ممکن تلاش کنم. اگرچه از این واقعیت نیز آگاهیم که احساسات و تلاش‌هاییمان اغلب متناقض، تیره و مبهم‌اند و نمی‌توان آن‌ها را به راحتی در یک فرمول ساده بیان کرد.

انسان در یک آن و به صورت همزمان موجودی منفرد و در عین حال موجودی اجتماعی است. او به مثالیه یک موجود تنهای و منفرد تلاش می‌کند از موجودیت خود و بستگانش محافظت کند، خواسته‌های شخصی اش را ارضاء کند، توانایی‌های درونی اش را توسعه دهد. و به مثالیه یک موجود اجتماعی در صدد به رسمیت شناخته شدن و جلب عواطف همنوعانش، سهیم شدن در لذات آن‌ها، تسکین آن‌ها به هنگام درد و رنج و بهبود شرایط زندگی شان است. تنها وجود این روابط‌های گوناگون و بعض‌رقب و متضاد از ویژگی‌های خاص انسان و ترکیب ویژه‌ای از آن هاست که فرد به مدد آن در چنین گستره‌ای تعامل درونی خویش را کسب کرده و در سلامت و نیک‌بختی جامعه نقشی بر عهده می‌گیرد. البته کاملاً ممکن است که قدرت نسبی هر یک از این دو محرك، امری وراثتی باشد اما شخصیت که بروند داد نهایی آن هاست، در مقایس بسیار وسیع تحت تأثیر محیطی که فرد خود را به تدریج در آن پیدا کرده، ساختار جامعه‌ای که در آن رشد یافته و سنت‌هایی که او را احاطه کرده و نهایتاً تحسین و تمجید جامعه از انواع ویژه‌ای از رفتارها شکل گرفته است. مفهوم مطلق جامعه برای فرد نوعی در



معنای کل مجموعه روابط مستقیم و غیرمستقیم وی با معاصرانش و با همه مردم نسل‌های پیشین است. فرد قادر است فکر کند، احساس کند، تلاش کند و کار کند اما او در مقایس وسیعی در وجود فیزیکی، فکری و عاطفی اش وابسته به جامعه است و به همین دلیل غیرممکن است خارج از شبکه جامعه به او فکر کرد یا او را فهمید. این جامعه است که برای انسان، غذا، لباس، خانه، ابزار کار، زبان، اشکال تفکر و بخش اعظم محتوای فکرش را فراهم می‌کند و زندگی او تنهای از طریق کار و سازندگی میلیون‌ها نفر در گذشته و حال که همه پشت واژه کوچک (جامعه) پنهان شده‌اند میسر شده است.

بنابراین روشی است که درست شیوه زنبورها و مورچه‌ها وابستگی فرد به جامعه حقیقتی طبیعی است که نمی‌توان آن را از بین برد. اما در عین حال باید توجه داشت که کل فرآیند زندگی زنبورها و مورچه‌ها توسط غرایز موروثی تا کوچک‌ترین و جزئی ترین امور به شکلی ثابت تعیین شده است در صورتی که بافت اجتماعی روابط درونی انسان‌ها بسیار گوناگون، متنوع و مستعد تغییر است. حافظه که همان طرفیت برای ساختن ترکیب جدید و هدیه ارتباط شفاهی است، رشد، تکامل و توسعه را برای انسان امکان‌پذیر ساخته است، انسانی که مقهور و در قید و بند ضرورت‌های بیولوژیکی اسیر نیست. این توسعه و تکامل خود را در سنت‌ها، نهادها و سازمان‌ها، در ادبیات، در ساختارهای علمی و مهندسی و در آثار هنری آشکار می‌کند. این امر توضیح می‌دهد که چگونه، در مفهوم خاص، انسان می‌تواند از رهگذر پیوند ویژه خویش با هستی بر زندگی اش تأثیر گذارد و همین‌طور چگونه در این فرآیند خواست و تفکر آگاهانه می‌تواند نقشی مهم بر عهده گیرد. انسان به هنگام تولد به صورت ارثی هویتی بیولوژیکی کسب می‌کند که شامل برخی ضرورت‌ها و نیازهای طبیعی است که البته باید آن‌ها را ثابت در نظر گرفت. همچنین او از هویتی فرهنگی برخوردار است که آن را از طریق



شده‌اند. با توجه به این مساله بسیار مهم است دریابیم که بخشن اعظم ابزار تولید به صورت قانونی تحت مالکیت خصوصی افراد قرار دارد.

به خاطر سادگی بحث من واژه کارگر را به تمام کسانی که هیچ سهمی در مالکیت ابزار تولید ندارند اخلاق می‌کنم که البته با کاربرد معمول و مرسوم این واژه تواندازه‌ای متفاوت است. مالک ابزار تولید در مقام خرید نیروی کار کارگر قرار دارد و از سوی دیگر کارگر با بهره‌گیری از ابزار تولید، کالاهای جدیدی تولید می‌کند که به تملک سرمایه‌دار درمی‌آید نکته مهم و ضروری درباره این فرآیند آن است که رابطه میان آن چه کارگر تولید و آنچه به عنوان دستمزد دریافت می‌کند هر دو براساس ارزش واقعی سنجیده شود اما تا زمانی که قرارداد کار «ازاد» باشد آن چه کارگران دریافت می‌کنند نه براساس ارزش واقعی کالاهایی که تولید کرده‌اند بلکه براساس حداقل نیازهایی تعیین می‌شود که از طرفی با میزان تقاضای نیروی کار از سوی سرمایه‌داران، و از طرف دیگر با تعداد کارگرانی که در بازار کار برای پیدا کردن شغل با یکدیگر رقابت می‌کنند ارتباط پیدا می‌کند. بنابراین، بسیار مهم است که این مساله را دریابیم که حتی در تئوری، پرداخت دستمزد کارگر با ارزش محصلو تولید شده تعیین نمی‌شود.

سرمایه خصوصی تمایل به تمرکز در دست تعداد اندکی دارد که بخشی از آن به دلیل رقابت در میان خود سرمایه‌دارها و بخشی دیگر به دلیل رشد و توسعه تکنولوژی و تقسیم کار فزاینده است که به شکل‌گیری واحدهای بزرگ‌تر تولیدی به بهای از دست رفتن واحدهای کوچک‌تر می‌انجامد. نتیجه این نوع از توسعه، یک الیگارشی سرمایه خصوصی است. قدرت فزاینده‌ای که نمی‌توان حتی با جامعه‌ای سیاسی که به صورت دموکراتیک سازماندهی شده، آن را مورد سوال قرار داد. این واقعیتی است که اعضای قانون‌گذار که توسط احزاب سیاسی انتخاب می‌شوند تحت حمایت مالی و متأثر از سرمایه‌دارانی هستند که به خاطر اهداف عملی، منتخبین را از حال و هوای مجلس و قوه مقننه خارج می‌کنند که یکی از تبعات این امر که به وضوح مشاهده می‌شود آن است که نمایندگان مردم دیگر قادر به دفاع از علایق بخش‌های فروش‌ست مردم نیستند. علاوه بر این تحت شرایط موجود، سرمایه‌داران به شکلی اجتناب‌ناپذیر، مستقیم یا غیرمستقیم، کنترل منابع اصلی اطلاعات یعنی مطبوعات، رادیو، تلویزیون و آموزش و پرورش را در اختیار دارند و در نتیجه برای شهروند، رسیدن به منابع عینی و بهره‌گیری هوشمندانه از حقوق سیاسی بسیار مشکل و در بیشتر موارد غیرممکن است.

وضعیت حاکم بر اقتصادی که بر پایه‌ی مالکیت خصوصی سرمایه‌است با دو ویژگی اساسی مشخص می‌شود نخست آن که ابزار تولید تحت مالکیت خصوصی است و این مالکان هستند که آن‌ها را چنان که به نظر می‌رسند نظام می‌دهند و دوم آن که قرارداد کار، «ازاد» است. البته در این مفهوم، هیچ جامعه‌ای که کاملاً سرمایه‌داری باشد وجود ندارد. به ویژه این که باید توجه کرد کارگران از طریق مبارزه سیاسی درازمدت، در کسب و حفظ شکل پیشرفت‌هایی از قرارداد کار «ازاد» که جنبه‌های خاصی از حقوق کارگران نیز در آن تعییه شده موفق شده‌اند اماده کل اقتصاد امروز تفاوت چندانی با سرمایه‌داری ناب و خالص ندارد.

هدف واقعی سوسیالیسم
به اختصار غلبه و رفتن
به فراسوی مرحله‌ی غارتگری
در روند توسعه و تکامل انسانی است
علم اقتصاد، در وضع کنونی اش
تنها می‌تواند نور ضعیفی
بر جامعه سوسیالیستی آینده بتاباند

تولید نه به خاطر بهره‌وری، که به خاطر سود صورت می‌گیرد. هیچ تضمینی وجود ندارد که تمام کسانی که از توانایی‌های لازم برخوردار بوده و یا خواهان انجام کارند قادر به یافتن کار باشند. ارتش بیکاران کماکان وجود دارد و کارگر دائم‌آ در ترس از دست دادن کار خویش به سر می‌برد. از آن جایی که کارگران بیکار و یا کارگرانی که دستمزد پایین دریافت می‌کنند بازار سودآوری را فراهم نمی‌کنند، تولید کالاهای مصرفی محدود شده و به تبع آن دورانی از رنج و مرارت آغاز می‌شود. پیشرفت تکنولوژی هم اغلب به جای برداشتن بار کار از دوش همه و تسهیل کردن امور، به افزایش بیکاری انجامیده و همچنین رقابت نامحدود به اتلاف وسیع و گسترده‌ی کار و زمین گیر شدن آگاهی و وجود اجتماعی افراد به گونه‌ای که قبل‌آ ذکر کرد منتهی گردیده است. تصور می‌کنم فلچ شدن افراد بدترین مرض سرمایه‌داری باشد. تمام نظام آموزشی ما از این بیماری رنج می‌برد. ایده رقابت مبالغه‌آمیز، به خود دانش آموزانی داده می‌شود که تربیت شده‌اند موقوفیت‌های اکتسابی را تحت عنوان آمادگی برای اشغال جایگاه مورد نظر در آینده، مورد ستایش قرار داده و تقدیس کنند.

من مقاعده شده‌ام که تنها یک راه برای محو این شیطان بزرگ و خطرناک وجود دارد و آن چیزی جز استقرار اقتصاد سویسیالیستی همراه با نظامی آموزشی، که به سوی اهداف اجتماعی جهت داده شده باشد نیست. در چنین اقتصادی ابزار تولید در مالکیت خود جامعه قرار دارد و در شکلی برنامه‌ریزی شده از آن بهره‌برداری می‌شود. یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده که تولید را براساس جامعه تنظیم می‌کند و کار را میان تمام کسانی که قادر به انجام آن باشند تقسیم و زندگی هر مرد، زن و کودکی را تضمین می‌کند. پرورش فرد علاوه بر رشد و تسريع به ظهور رسیدن توانایی‌های درونی اش، تلاشی است برای رشد احساس مسئولیت نسبت به انسان‌های دیگر و درست همین اصل است که منجر به شکوفایی قدرت و موقوفیت در جامعه کنونی خواهد شد.

با این حال باید به خاطر داشته باشیم که اقتصاد برنامه‌ریزی شده به هیچ‌وجه سویسیالیسم نیست. اقتصاد برنامه‌ریزی شده حتی ممکن است با برگی کامل فرد همراه شود. به دست اوردن سویسیالیسم نیاز به حل مسائل بسیار حاد سیاسی اجتماعی دارد: چطور ممکن است در چشم‌انداز درازمدت تمرکزگرایی در قدرت سیاسی و اقتصادی بتواند از قدرتمند شدن و فرآگیر شدن بوروکراسی اجتناب ورزد؟ یا این که چطور می‌توان حقوق افراد را محفوظ داشت و به مدد آن مقابله دموکراتیک با قدرت بوروکراسی را تضمین کرد؟

در عصر ما که دوران گذار نامیده می‌شود و ضوح بخشیدن به اهداف و مشکلات سویسیالیسم از بالاترین اهمیت برخوردار است و از آن جا که در شرایط حاضر بحث آزاد درباره‌ی این مشکلات تحت سیطره‌ی یک تابوی قدرتمند قرار دارد تأسیس این مجله^(۱) را به فال نیک گرفته و آن را خدمتی بزرگ و مهم به جامعه تلقی می‌کنم. ■

پی نوشت:

- ۱- این مقاله در نخستین شماره‌ی مجله‌ی (Monthly Review) در سال ۱۹۴۹ چاپ شد.

لازمه‌ی پیشرفت علم
امکان ارتباط بدون محدودیت
همه‌ی نتایج و قضاوت‌هاست
یعنی آزادی بیان
و آموزش در همه‌ی
قلمروهای کوشش فکری

Albert Einstein

آلبرت اینشتین

ترجمه: رامین شهروند

در ک من از آزادی
وجود چنان شرایط
اجتماعی ای است که
بیان عقاید و اظهارنظر قطعی
درباره‌ی موضوعات کلی و جزئی
دانش خطرات یا زیان‌های جدی
برای کسی که آن‌ها را
ابراز می‌کند
به وجود نیاورد



من می‌دانم که مباحثه درباره‌ی باورها و ارزش‌های اساسی کاری پیهوده است. به عنوان مثال، اگر هدف کسی ریشه‌کن کردن نژاد انسانی از روی زمین باشد، این امر را نمی‌توان با مبانی عقلی رد کرد. اما اگر در پاره‌ای از ارزش‌ها و هدف‌ها تفاهمی وجود داشته باشد، آن گاه می‌توان از روی خرد استدلال کرد که چگونه می‌توان به این هدف‌ها نایل آمد. پس بگذارید هدف‌های دوگانه‌ای را مشخص کنیم که ممکن است مورد تفاهم تقریباً همه‌ی کسانی باشد که این سطور را می‌خوانند:

۱- کمالهای سودمندی را که باید در خدمت حفظ تندرستی و زندگی همه‌ی انسان‌ها باشد باید با

کمترین کار و زحمت ممکن تولید کرد.

۲- برآوردن نیازهای جسمانی، به راستی نخستین شرط ضروری زنده‌ماندن و هستی دلخواه است اما فی‌نفسه کافی نیست. انسان‌ها، برای آن که رضامندی پیدا کنند، از آن گذشته باید تا جایی که با ویژگی‌ها و توانایی‌های شخصی‌شان متناسب باشد امکان پرورش نیروهای فکری و هنری خود را

نیز داشته باشند.

لازم‌های هدف نخست ترویج همه‌ی دانشی است که به قوانین طبیعت و قوانین فرآیندهای اجتماعی مربوط می‌شود، یعنی ترویج و اعتلای هر کوشش علمی، زیرا که کوشش علمی یک کل طبیعی است، و اجزاء آن متقابلاً به طریقی یکدیگر را کمک و پشتیبانی می‌کنند که به یقین برای کسی قابل پیش‌بینی نیست. به هر تقدیر، لازمه‌ی پیشرفت علم

امکان ارتباط بدون محدودیت همه‌ی نتایج و قضاوت‌هast-

یعنی آزادی بیان و آموزش در همه‌ی کلمروهای کوشش

فکری - درک من از آزادی وجود چنان شرایط اجتماعی‌ای

است که بیان عقاید و اظهارنظر قطعی درباره‌ی موضوعات

کلی و جزئی دانش خطرات یا زیان‌های جدی برای کسی

که آن‌ها را برازی می‌کنند به وجود نیاورد. این آزادی ارتباطات،

برای رشد و گسترش دانش امری ضروری است. پنداشتهای

که دارای اهمیتی به دردخور است و در درجه‌ی اول باید از

راه قانون تضمین شود. اما قوانین به تنها نمی‌توانند

آزادی بیان را تأمین کنند؛ و برای آن که هر انسانی بتواند

نظریات خود را بدون مجازات شدن ارائه کند باید روح

مدارا در همه‌ی مردم وجود داشته باشد. چنین آرمانی از

آزادی بروني هرگز قابل حصول نیست اما اگر بنا باشد

آن‌دیشه‌ی علمی و به طور کلی تفکر فلسفی و خلاق تا

جایی که امکان دارد پیشرفت کند می‌باید بدون وقفه

مورد جست‌وجو قرار گیرد.

هرگاه بنا باشد هدف دوم - یعنی امکان پرورش

معنوی همه‌ی افراد - تأمین شود، نوعی دیگر از آزادی

برونی لازم خواهد آمد. انسان برای انجام دادن خروریات زندگی نباید تا آن حد

کار کند که دیگر وقت و قدرتی برای فعالیت‌های شخصی خود نداشته باشد. بدون این نوع دوم آزادی

برونی، آزادی بیان برای انسان سودی ندارد. هرگاه مسئله تقسیم کار به طرزی منطقی حل می‌شود

پیشرفت‌های تکنولوژی می‌توانست چنین آزادی ای را به وجود آورد.

رشد و توسعه‌ی علم و فعالیت‌های خلاق معنوی، به طور کلی نوع دیگری از آزادی را ایجاد می‌کند که آن را می‌توان آزادی درونی نامید. به طور کلی این آزادی معنوی شکل نمی‌بذرید مگر از

طريق استقلال اندیشه از دوایر تنک تعصبات اجتماعی و استبدادی و عادت و ابتدا غیرفلسفی. این

آزادی درونی موهبت اتفاقی طبیعت و هدفی ارجمند برای فرد است. با وجود این اجتماع هم می‌تواند

دست کم با عدم مداخله در پرورش و گسترش آن - نقشی موثر در اعتلای آن داشته باشد. بدین سان

مدارس ممکن است از راه نفوذ قدرت طلبانه و اعمال تحمل‌های معنوی بسیار بر جوانان، در امور رشد

و توسعه‌ی آزادی درونی مداخله کنند: از سوی دیگر، مدارس ممکن است از راه تشویق اندیشه‌ی

مستقل موافق چنین آزادی باشد. اما تنها هنگامی امکان پرورش و تکامل معنوی و در نتیجه پیش‌بود

زنگی درونی و بروني انسان وجود خواهد داشت که آزادی درونی و بروني پیوسته و آگاهانه دنیا شود. ■

انسان برای انجام دادن
خروریات زندگی نباید تا آن حد کار
کند که دیگر وقت و قدرتی برای
فعالیت‌های شخصی خود
نداشته باشد

حقوق بشر

آلبرت اینشتین

ترجمه: رامین شهروند

امروزه هنگامی که درباره حقوق بشر سخن می‌گوییم در درجه اول منظور مان خواستهای زیر است:
حمایت از فرد در برابر تجاوزهای دلخواه افراد دیگر یا دستگاه حکومت؛ حق کار کردن و داشتن درآمدی مناسب از کار خویش؛ آزادی؛ گفت و شنود و آموزش؛ و مشارکت مناسب فرد در تشکیل دستگاه حکومت خویش. «این» حقوق بشری، امروزه به عنوان تئوری شناخته شده‌اند. هرچند که با استفاده از تدبیر و نیز نگاه‌های حقوقی و تشریفاتی، حتی بسی پیش از یک نسل پیش مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. به هر تقدیر، یک حق دیگر بشری نیز هست که از آن بسیار کم یاد می‌شود اما چنین می‌نماید که مقدار شده است اهمیت فراوان پیدا کند؛ و آن حق، یا وظیفه‌ی خودداری فرد از همکاری در فعالیت‌هایی است که به نظر وی نادرست یا زیان‌بار می‌آید. در این زمینه، باید به خودداری از خدمت در ارتش اولویت داده شود. من با مواردی اشنایی دارم که افرادی با قدرت اخلاقی و یکپارچگی غیرعادی، درست به همان دلیل، با سازمان‌های دولت تعارض پیدا کرده‌اند. محاکمات جنایتکاران جنگی آلمان در «نورمبرگ» به طور ضمنی مبتنی بر شناخت این اصل بود که اقدامات جنایت‌آمیز را اگر هم به دستور دولت انجام گرفته باشد نمی‌توان از مجازات معاف داشت؛ چرا که وجودان، جانشین قدرت قانونی دولت می‌شود.

مبارزه‌ی خودمادر این روزها در درجه اول برای آزادی گفت و شنود و اعتقادات سیاسی و نیز آزادی پژوهش و آموزش است. ترس از کمونیسم اعمالی را سبب شده است که در بشریت متمن دیگران قابل درک نیست و نتیجتاً کشور ما را در معرض ریشخند و استهزا قرار داده. تا کی مدارا کنیم و بگذریم سیاست‌بازان تشهی قدرت از این راه امتیازات سیاسی به دست آورند؛ گاه به نظر می‌آید مردم حساسیت‌شان را تا آن حد از دست داده‌اند که ضرب المثل فرانسوی «ریشخند می‌کشد» یکسره بی‌معنی شده است. ■



Albert Einstein

خانم‌ها، آقایان؛ امروز شما گرد هم آمده‌اید تا توجه خود را به مسئله‌ی حقوق بشر معطوف بدارید، و تصمیم گرفته‌اید به همین مناسبت جایزه‌ای به من اعطا کنید. هنگامی که من از این موضوع آگاه شدم تصمیم شما تا حدی ملولم کرد. زیرا یک جامعه باید در چه شرایط اسف‌باری بوده باشد که نتوان برای این امر نامزدی مناسب‌تر پیدا کرد و چنین اتفخاری را بدو داد!

من در سراسر عمر طولانی خود توانایی‌های ذهنی‌ام را مصروف آن کرده‌ام که به ساختار واقعیت فیزیکی بصیرت بیشتری پیدا کنم. اما هرگز کوشش منظمی به عمل نیاورده‌ام که سرنوشت انسان‌ها را بهبود بخشم، بر ضد بی‌عدالتی و زور و فشار بجنگم و اشکال سنتی روابط انسان‌ها را پذیرفتی تر کنم. تنها کاری که کرده‌ام این بوده که دیر به درباره‌ی مسائل مورد توجه عموم مردم اظهار نظری کرده‌ام، آن هم در موقعی که آن مسائل چندان بد و اسف‌بار می‌نموده که اگر سکوت اختیار می‌کردم دچار احساس گناه و متهم به هم‌داستانی با شرایط می‌شدم.

حقوق بشری در ستاره‌ها تدوین نشده است. در جریان تاریخ، افراد روشن و هوشمند آرمان‌های مربوط به رفتار انسان‌ها با یکدیگر و اصول ساختاری دلخواه از اجتماع را دریافته و به دیگران آموخته‌اند. این آرمان‌ها و اعتقادها که ناشی از تجربه‌ی تاریخی و علاقه به زیبایی و هماهنگی است در تئوری بسیار آسان مورد پذیرش انسان‌ها قرار گرفته اما در تمام زمان‌ها، همان آدم‌ها آن‌ها را زیر فشار غرایز حیوانی خویش لگدمal کرده‌اند. بنابراین بخش بزرگی از تاریخ آنکه از مبارزه برای دستیابی به همین حقوق بشر است. مبارزه‌ای جاودانی که پیروزی نهایی در آن هرگز امکان‌پذیر نیست، اما خسته شدن و دست کشیدن از آن مفهومش نابودی قطعی جامعه خواهد بود.

امروز، هنگامی که درباره حقوق بشر سخن می‌گوییم در درجه اول منظور مان

جان بلامی فاستر^۲
ترجمه و تلخیص:^۳ رضا مرادی اسپیلی
info@rouzgar.com

به یاد پل مارلور سویزی^۱ (۱۹۱۰-۲۰۰۴)

پل سویزی که بنابر نوشته‌ی روزنامه‌ی وال استریت جورنال (The Wall Street Journal) به سال ۱۹۷۲ «پیش‌کسوت» اقتصاددانان رادیکال لقب گرفته، بیستم بود.^۴ تأثیر روشنفکری سویزی که گسترهای جهانی داشت در دو زمینه عمده بود: به مثاله اقتصادان (و جامعه‌شناس) رادیکال پیشرو و به عنوان مبدع اصلی شاخه‌ی آمریکای شمالی اندیشه‌ی سوسیالیستی و پایه‌گذار و سردبیر مشترک مجله‌ی مانتلی ریویو (Monthly Review). سویزی که کارش به مارکس و شومپتر (Schumpeter) بستگی زیادی داشت، مانند آن‌ها تحلیل تاریخی و نقدی از پیشرفت اقتصاد سرمایه‌داری به دست داد که نظریه‌ی خاستگاه پیشرفت و سقوط نهایی سرمایه‌داری را به همراه داشت. سویزی در دهم آوریل ۱۹۱۰ در نیویورک به دنیا آمد. پدرش معاون فرست‌نشان بانک (First National Bank) نیویورک و مادرش از نخستین فارغ‌التحصیلان کالج گوچر (Goucher) در بالتیمور بود. او دو برادر بزرگتر داشت هر سه برادر به اکسنتر Exeter و سپس هاروارد رفتند. او و برادرش آلن سردبیران اکسونیان (Harvard Crimson) و سپس هاروارد کریمسون (Harvard Crimson) بودند. هر دو در سطح تحصیلات تکمیلی هاروارد، اقتصاد خوانند. پل سال آخر دانشگاهش در هاروارد را در سال ۱۹۳۱ به پایان می‌رساند که پدرش مرد و به این دلیل تحصیلاتش را ناتمام گذاشت و نتوانست به طور رسمی فارغ‌التحصیل شود. اما در ۱۹۳۱-۳۲ با تمام کردن تحصیلاتش در مقطع لیسانس، تحصیلات تکمیلی اقتصاد را در هاروارد آغاز کرد. در همین زمان مطالعه‌ی شدید بود که علایق او از روزنامه‌زنگاری به اقتصاد گراش

تاثیر روشنفکری سویزی که گستره‌ای جهانی داشت

در دو زمینه عمد़ه بود:

به مثابه اقتصاددان (و جامعه شناس) رادیکال پیشرو

و به عنوان مبدع اصلی شاخه‌ی آمریکای شمالی

اندیشه‌ی سوسیالیستی و پایه‌گذار

و سردبیر مشترک مجله‌ی مانتلی ریویو

یافت.

سال ۱۹۳۶ چاپ شده سویزی در بحث‌های دانشگاه هاروارد حول انقلاب کینز در نظریه‌ی اقتصادی، شرکت فعال داشت. در همین زمان او با یک اقتصاددان جوان به نام ماکسین پیل (Zapple) ازدواج کرد. در سال ۱۹۳۷ درباره‌ی «گروه‌های ذنفع در اقتصاد آمریکا» برای کمیته‌ی منابع ملی مطالعه‌ای انجام داد که در سال ۱۹۳۹ صورت پیوستی بر گزارش مشهور این کمیته به نام ساختار اقتصاد آمریکا چاپ شد. سویزی در مخالفت با بنگاه‌های آمریکایی در تحت کنترل مدیریتی بودند استدلال کرد تعداد معتبرانه از بنگاه‌های آمریکایی در میان همه افراد انتخاب صنعتی و مالی مشاهده کرد. او که می‌توان هشت «گروه ذنفع» عمده را در ائتلاف صنعتی و مالی مشاهده کرد. او در گروه اول، بنگاه سرمایه‌گذار بانک ج.ب. مورگان و شرکا و شراکتش با فرست نشان بانک را نام برد که پدرش در آن کار می‌کرد.

نخستین مطلب چالی رسمی سویزی در اقتصاد، عبارت بود از: «نظریه‌ی پروفسور پیگو (Pigou) درباره‌ی بیکاری» که در سال ۱۹۳۴ در مجله‌ی اقتصاد سیاسی به چاپ رسید. او در دهه‌ی ۳۰ قرن گذشته، بیش از بیست‌وپنج مقاله و نقد و بررسی درباره‌ی موضوعات اقتصادی نگاشت. در این میان دو مقاله از اهمیت ویژه‌ای در کار او بخوددار شدند: یکی مقاله‌اش درباره‌ی «وقایع و دونرای اقتصاد» در مجله‌ی مطالعات اقتصادی در ژوئن ۱۹۳۸ و دیگری مقاله‌کلاسیک او «تفاضا در شرایط انحصار چند قطبی» در مجله‌ی اقتصاد سیاسی. مقاله‌ای اول با توجه به توقع در شرایطی بی‌ثانی اقتصادی نظر کینز را باتاب می‌داد و مقاله‌ای دوم نظریه‌ی مشهور «منحنی تقاضای شکسته» در قیمت‌گذاری در شرایط انحصار چند قطبی را توضیح می‌داد و تشریح می‌کرد که چرا قیمت‌ها در شرایط انحصار چند قطبی تغییر دارند که به یک سمت بروند بالا. هردوی این موضوعات، نقش بزرگی در نظریه‌ی بعدی سرمایه‌ی انحصاری داشتند که سویزی و پل باران (Baran) آن راشد دادند.

در سال ۱۹۳۸ سویزی در هاروارد شروع به تدریس کرد. او و برادرش آلن در این سال‌ها به تأسیس اتحادیه‌ی مدرسان هاروارد به عنوان شعبه‌ی فدراسیون آمریکایی مدرسان همت گماشتند. او در ضمن کرسی اقتصاد سوسیالیستی که پیش‌تر توسط اندوراد میسون (Mason) تدریس می‌شد را به دست آورد. در طی سال‌های سخته‌ای برای این رشته بود که او اثر درخشنده‌ی نام نظریه‌ی پیشرفت سرمایه‌داری: اصول اقتصاد سیاسی مارکس (1942) را نوشت. او سپس توضیح داد که این کار از سوی او نیازمند نبردی قدرتمند بود برای تغییر جهت تحلیل مطلوب است. نهایی که آن را از متون کلاسیک کسانی چون فرانک توسيگ (Taussig) و نظریه‌ی کاری ارزش مارکس گرفته بود. این اثر کلاسیک هم‌چنان برای آموزش اقتصاد مارکس به دانشجویان مارکسیست آموزش داده می‌شود.

مهم‌ترین نتیجه‌ی کتاب نظریه‌ی پیشرفت سرمایه‌داری با رکود طولانی مدت سرمایه‌گذاری در نظام سرمایه‌داری به دست می‌آید که از تمایل درونی سیستم به سوی فرا انشاست سرمایه‌برمی خبرد. سویزی با استفاده از مضمونی که از آن پس به دفعات در کارهایش تکرار می‌شود، می‌نویسد: «رکود تولید به صورت بهره‌برداری تمام عیار» پیشتر مردم انگلستان است. «کسانی که نمی‌خواهند آن را بینند و همه چیز را با عبارات سرمایه‌داری و نظریه‌های کمونیستی تفسیر می‌کنند، نسبت به محیط اطرافشان کورند.»^۶ پس از این که کتاب نظریه‌ی عمومی اشتغال، بهره و پول جان مینارد کینز در

سویزی در ۱۹۳۲ برای مطالعه‌ی یکساله در مدرسه‌ی اقتصاد لندن، آمریکا را به مقصد انگلستان ترک کرد. (او در طی تعطیلات دانشجویی چند ماهی را به منظور تحصیل در وین گذراند). در نتیجه‌ی تجربیات در لندن، زندگی اش به کل تغییر یافت. سویزی در انگلستان با آشفتگی روشنفکری و سیاسی که نقطه‌ی چرخشی در تاریخ بود، بیمار گشت. در این دوره نه تنها رکود عمیق تر شد بلکه در آلمان نیز هیتلر به قدرت رسید. هدف اولیه‌ی او در پیوستن به مدرسه‌ی اقتصاد لندن، کار با اقتصاددان محافظه‌کار فریدریش هایک (Hayek) بود. اما در بحث‌های دائمی که به‌ویژه میان دانشجویان جوان‌تر پیش می‌آمد او خود استقبال به مارکسیسم دید. آن چه سبب این تغییر شد سخته‌ای هایی بود که او به همراه هارولد لاسکی (Laski) در مدرسه‌ی اقتصاد لندن در آن‌ها شرکت می‌کرد و [همه‌تر از آن] خواندن تاریخ انقلاب روسیه اثر تروتسکی (Trotsky) که به تازگی به انگلیسی ترجمه شده بود. سویزی هم‌چنین در این دوران متاثر از پیشرفت سریع اقتصاد در انگلستان بود. در همین زمان بود که او با برخی از اقتصاددانان چپ جوان کمپریج، همچون جوان راینسون (Robinson) آشنا شد.

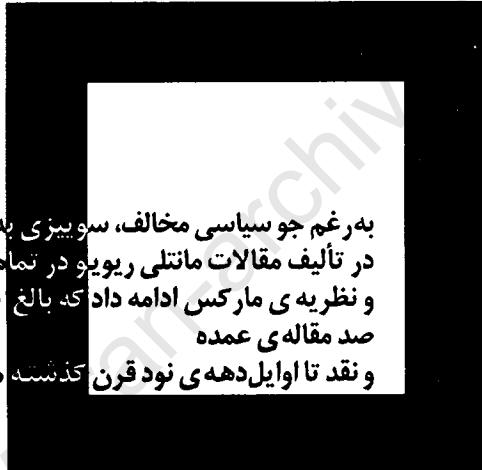
سویزی در ۱۹۳۳ برای مطالعه‌ی تکمیلی اقتصاد به دانشگاه هاروارد باز گشت. ورود جزو شومپیر، از معتبرترین اقتصاددانان قرن بیستم به هاروارد، تحولی اساسی بود. شومپیر این اقتصاددان محافظه‌کار، احترام زیادی به اقتصاد کارل مارکس قائل نبود حتی - آن گونه که سویزی در جایی اشاره کرده - باید گفت «ساختار اندیشه‌ای پدید آورد که با مارکس مخالف بود. به تعبیر دیگر او مارکس را الگویی برای یک روش خاص می‌دانست.»^۵ [اما] این دو پس از سال‌ها تبدیل به دوستان صمیمی شدند. سویزی به مدت دو سال دستیار آموزشی شومپیر در واحد نظریه‌ی اقتصادی تحصیلات تکمیلی بود.

در طی این سال‌ها در هاروارد، سویزی مجله‌ی مطالعات اقتصادی را به صورت مشترک تأسیس کرد و شماری مقالات مهم اقتصادی در مورد رقابت نادرست، نقش انتظار در تحلیل کینز (Keynes) و رکود اقتصادی در آن به چاپ رساند.

سویزی و آبا لرنر (Abba Lerner)، اقتصاددان جوان مدرسه‌ی اقتصادی لندن در سپتامبر ۱۹۳۶ در باسخ به مقاله‌ی کینز درباره‌ی سیاست خارجی بریتانیا در مجله‌ی نیو استیتسمن اند نیشن (Societyman جدید و ملت) مقاله‌ای نوشتند. آن‌ها استدلال کردند که شکست بریتانیا با قدرت فاشیسم در ایتالیا و اسپانیه محصول منافع طبقاتی طبقه‌ی حاکم انگلستان بوده است که گرچه عموماً مخالف فاشیسم است اما دفاع از مالکیت خصوصی را در رأس منافع ملی قرار داده است. آن‌ها استدلال کردند که هر تفسیر دیگری به جز تفسیر مارکسیستی، تحلیل گرانی جون کینز را سرگردان می‌کند چنان‌که خود او در مقاله‌اش آورده: «از بلاهت باورنکردنی ای که باید آن را به دستگاه سیاست خارجی انگلستان نسبت داد در شگفت است.» کینز پاسخ داد که توصیف این نقایص سیاست خارجی انگلستان «صلاح طلبی تمام عیار» پیشتر مردم انگلستان است. «کسانی که نمی‌خواهند آن را بینند و همه چیز را با عبارات سرمایه‌داری و نظریه‌های کمونیستی تفسیر می‌کنند، نسبت به محیط اطرافشان کورند.»^۶ پس از این که کتاب نظریه‌ی عمومی اشتغال، بهره و پول جان مینارد کینز در

منابع بسیار متنوع بود. این نشریه آشکارا گزارش چپ (نیویل) و ضد فاشیستی داشت. برای مثال وقتی بریتانیا وارد خاک یونان شد و شروع به درهم شکستن مقاومت یونانی‌ها کرد گرایش ضدبریتانیایی داشت. سویزی با رسیلن به درجه‌ی ستون دومی برندۀ نشان ستاره‌ی برنزی در ۱۹۴۶ شد. در تقدیرنامه‌ی این جایزه آمده که این نشان برای نقش او به عنوان سردار گزارش سیاسی اروپا بوده است.

سویزی پس از جنگ جایزه‌ی شورای از خدمت مرخص شدگان در زمینه‌ی پژوهش علوم اجتماعی را دریافت کرد که مختص دانشمندانی بود که در ارتش به پژوهش‌هایی دست زده بودند. او باتنسی آدامز (Adams) که در ۱۹۴۶ در سازمان OSS لنلن او را دیده بود ازدواج کرد. آن‌ها سه بچه به دنیا آوردند. سپس او شش ماه را به مطالعه‌ی شش جلد اول مطالعه‌ی تاریخ توین بی گذراند که آن را سیاست‌ستود و آن را در نیشن بررسی کرد. در همین زمان کتابش به نام سوسیالیسم را نوشت (۱۹۴۸) و نیز بیشتر مقالاتی که در اکنون به مثابه تاریخ آمده است (۱۹۵۳). کمی پس از مرگ شومپتر در ۱۹۵۰ کتابی شامل دو مقاله از شومپتر را ویراست و مقدمه‌نویسی کرد که برای نخستین بار توسط هایزن نوردن (Norden) و به نام امپرالیسم و طبقات اجتماعی ترجمه شده بود. او مقدمه‌ی خود را با ادائی اخترام به دوست بزرگش خاتمه داد: «او اکنون رفته است و نه هاروارد و نه اقتصاد دیگر هرگز همان نخواهد شد». او همچنین کتابی شامل سه اثر کلاسیک درباره‌ی «مشکل گنار»، اقتصاد مارکسیستی ویراست کرد: کارل مارکس و گره سیستم اثر یوحین بوهم باورک (Bohm-Bawerk)؛ نقد بوهم باورک از مارکس اثر رودلف هیلفردنگ (Hilferding) و «درباره‌ی اصلاح ساختار نظری بنیادین مارکس در جلد سوم



به رغم جو سیاسی مخالف، سویزی به تأییف و همکاری در تأییف مقالات مانند ریویو در تمام جنبه‌های نقد سرمایه‌داری و نظریه‌ی مارکس ادامه داد که بالغ بر بیش از صد مقاله‌ی عمده و نقد تا اوایل دهه‌ی نود قرن کذشتند می‌شد

سرمایه‌ی اثر لادیسانوس فن بورتکیه ویج (Bortkiewicz) (که سویزی آن را اصل آلمانی به انگلیسی ترجمه کرد). نقد سال ۱۹۵۰

سویزی بر کتاب مطالعه‌ی در پیشرفت سرمایه‌داری اثر موریس داب (Dobb) در مجله‌ی ساینس اند سوسایتی (Science & Society) (که در آن سویزی به پیروی از مارکس به نقش بازار جهانی در غرب فنودالیسم تأکید داشت) مناظره‌ای مشهور درباره‌ی گذار از فنودالیسم به سرمایه‌داری را سبب شد که نقشی مهم در تاریخ‌شناسی مارکسیسم داشته است.

او پس از جنگ در تماس گه‌گاه با لئو هوبرمان (Huberman) بود که از دهه‌ی سی او را می‌شناخت. هوبرمان آموزگار کارگری ماهر، روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی تاریخ‌های پیشرفت اقتصادی و نبردهای کارگری بود. او ریس دیارتمان علوم اجتماعی در کالج جدید دانشگاه کلمبیا، ویراستار کارگری روزنامه‌ی پی‌ام (PM)، ستون نویس مجله‌ی یو.اس.ویک (U.S. Week) و ریس آموزش و روابط عمومی اتحادیه‌ی ملی دریافت بود. هوبرمان و سویزی در اوخر دهه‌ی چهل شروع به فکر درباره‌ی مجله‌ی سیاسی ای کردند اما هیچ شناسی برای عملی کردن آن نیافتد. در میان دوستان صمیمی پل، دانشمند ادبی بزرگ هاروارد ف.ا.ماتیسون (Matthiessen) (مؤلف رنسانس آمریکا (۱۹۴۱)) و از پایه‌ی گذاران آمریکاشناسی بود. آن‌ها در تأسیس اتحادیه‌ی مدرسان هاروارد بایکدیگر همکاری داشتند. ماتیسون که از اشتیاق هوبرمان و سویزی برای تأسیس یک مجله خبر داشت در خانه‌ی

و در جهت عکس در توسعه چه به دست می‌آید؟ در همان سالی که کتاب سویزی چاپ شد، کتاب شومپتر به نام سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی نیز به چاپ رسید که هر دو اثر، دو جنبه از مناظرات بعنوان آینده سرمایه‌داری و سوسیالیسم را نشان می‌دهند. شومپتر در کتاب تاریخ تحلیل اقتصادی (۱۹۵۱) به دفعات به سویزی و بهویژه به نظریه‌ی پیشرفت سرمایه‌داری اشاره می‌کند و در آن از کتاب اقتصادی مارکس (و بیشتر نومارکسیست‌ها) می‌داند.

هر هو کتاب با مسئله‌ی رکود اقتصادی مواجه بودند که وقتی ضربه‌ی کسد سال ۱۹۳۹ با رشد ناگهانی بیکاری از ۱۴ درصد به ۱۹ درصد سقوط ناگهانی در اقتصاد پدید آورد. تبدیل به مسئله‌ی عدمه‌ی کشور شد.

سویزی و شومپتر برآن بودند که کسد نشانه‌ی محو نهایی و گریزناپذیر سرمایه‌داری است. از نظر شومپتر این به دلیل نظرات‌های سیاسی سیستم بود و از نظر سویزی به دلیل تناقضات تجسم‌یافته در پیشرفت اقتصادی سرمایه‌داری آن‌هم در جایی که سرمایه به تعییر مارکس، مانع اصلی خود سرمایه است. احترام سویزی به اقتصاد شومپتری به رغم تفاوت بنیادین در نگاه به سرمایه‌داری، آشکار بود. ماهیت جدل او با شومپتر این بود: از نظر شومپتر ابداع، انگیزه‌ی سود و انباشت برمنای نقش جامعه‌شناسانه‌ی کارفرماسی و از نظر سویزی ابداع، تابع فرآیند انباشت است که سویزی آن را در مقاله‌ی مهم «نظریه‌ی پروفسور شومپتر درباره‌ی ابداع» در مجله‌ی آمار اقتصادی (مجله‌ی آمار و اقتصاد فلی) در فوریه‌ی ۱۹۴۳ چاپ کرد. ساموئلсон و دیگران مناظره درباره‌ی کسد و بحث‌های میان شومپتر و سویزی را در این زمان، از لحظات بزرگ زندگی خود دانستند. بعداً، گالبرایت، سویزی را «آوای مسلط» در مناظرات کسد و آینده‌ی سرمایه‌داری دانست.

با پروردام یکابه جنگ جهانی دوم، سویزی از نقش داشتن در مبارزه علیه فاشیسم بسیار سرخوش بود. او در دهه‌ی سی عضو ائتلاف علیه فاشیسم و جنگ و بسیاری سازمان‌های جبهه‌ی مردمی بود. او در پاییز ۱۹۴۳ هاروارد را ترک کرد تا به ارتش بپیوندد. کمی پس از ورود به ارتش با همسر اولش متارکه کرد. او به عنوان افسر داوطلب به ارتش پیوست و در نهایت سر از

اداره‌ی خدمات استراتژیک (OSS) درآورد که زیردست دوست و استاد سابقش در هاروارد ادوارد میسون اداره می‌شد. در اوخر پاییز ۱۹۴۳ او به لندن فرستاده شد تا به برنامه‌ی تحقیق و تحلیل این سازمان بپیوندد. نقش عمدی او در آن جا بررسی خطמשی اقتصادی انگلستان برای دولت آمریکا بود. آشکار است که جنگ به سازماندهی دوباره‌ی روابط اقتصاد جهانی منجر شد و ایالات متحده علاقه‌مند بود که پس از خاتمه‌ی جنگ - به تعییر سویزی - «سردسته» شود. انگلستان در آن زمان هنوز اقتصاد شماره دو بود و مسئله‌ی عمدی روش برخورد با امپراتوری بریتانیا بود. بعدها سویزی تجربیاتش در جنگ را بازتاب خطمشی ایالات متحده به سوی متحداش با توجه به برنامه‌ی پس از جنگ و ایجاد هژمونی ایالات متحده دانست که در کتاب سیاست جنگ گایبریل کولکو (Kolko) آمده است.

شبیه‌ی لندن سازمان تحقیق و تحلیل OSS برای مدتی هفته‌نامه‌ای چاپ می‌کرد درباره‌ی آن چه در دول محور اتفاق می‌افتد و بیشتر مطالibus از نشریات آلمانی برگرفته می‌شد و نیز از دیگر مناطق اشغال شده مثلاً اطلاعاتی که در پرتقال جمع‌آوری می‌شد و سپس در لندن دسته‌بندی می‌گردید. سویزی شروع به کار با هفته‌نامه کرد و آن را تبدیل به ماهنامه‌ای به نام گزارش سیاست اروپا کرد که نه تنها شامل اطلاعاتی بود که به روش بالا جمع‌آوری می‌شدند بلکه شامل اطلاعاتی از

سویزی در نیوهمپشایر با او ملاقات کرد و اعلام داشت که مقداری بول به ارت برده است که نیازی به آن ندارد. او پیشنهاد داد که تا سال سالانه مبلغ پنج هزار دلار برای آغاز به کار مجله خواهد پرداخت. نتیجه عبارت بود از: «مانتلی ریویو: مجله‌ی مستقل سوسیالیستی که نخستین شماره‌ی آن در می ۱۹۴۹ با مقاله‌ای از البرت اینشتین به نام «چرا سوسیالیسم؟» به چاپ رسید. برخلاف بیشتر نشریات سوسیالیستی که به محض پذیران شدن، به سرعت برچیده می‌شوند، مانتلی ریویو (که رفقاً آن را به MR می‌شناسند) از آغاز موفق بود و اکنون در پیجاه‌وشنسمین سالگرد انتشارش است. سویزی تازمان مرگش سردبیر ان باقی ماند. مجله در یايان سال نخست حدود دوهزار و پانصد مشترک داشت. اوج موفقیت آن در سال ۱۹۷۷ بود که حدود دوازده هزار شماره تیزآر داشت.

مانتلی ریویو را بیشتر به عنوان عمدترين مجله‌ی مستقل مارکسیست در دنیا انگلیسی زبان- اگرنه در کل جهان- می‌شناسند که راه خود را می‌روند از بلوك سوری ساق مسلسل مانده، و از خط هیچ شریعه موقوف بود و اکنون در از اغار بیشتر به دلیل تحلیل‌های اقتصادی اش بوده است. مؤلفان آن غالباً از افراد نامی چپ بوده‌اند، چهره‌هایی چون: البرت اینشتین، و.ب.دویوا (Du Bois)، ران بیل سارتر، فیدل کاسترو، چه گوارا، مالکوم اینکس، ادگارسنو (Snow)، ی.ف. استون (Ston)، ادوارد گالیانو (Galiano)، آنا لوییز استرانگ، س. رایت میلز، نوام چامسکی، ا.پ. تامپسون، مایکل کالکن (Kalecki)، جوان رابینسون اینبل الدن (Allende) و سمر امین (Amin). از همان آغاز انقلاب چین، مانتلی ریویو بر امپریالیسم و انقلاب در جهان سوم متتمرکز بود. هوبرمان و سویزی از همان آغاز جنگ کره با آن مخالفت ورزیدند. نخستین «بررسی ماهیانه» (باداشت مقاله مانند سردبیر که بیانگر دیدگاه‌های مجله بود) به جنگ هندوچین اختصاص یافت و در سال ۱۹۵۴ نوشته شد.

نگرانی عمدتی مانتلی ریویو در دهه‌ی پنجاه در خارج جنگ سرد و در داخل مک‌کارتیسم بود. هوبرمان و سویزی هرگز از قدر خام نبودند که بیدرند دوره‌ی مک‌کارتی به سادگی «خط‌سرخ» بوده. هوبرمان در سال ۱۹۵۳ به کمیته‌ی ستانتور مک‌کارتی احضار شد و دادستان نیوهمپشایر لویس ک. وایمان (Wyman) که از جانب قوه‌ی قضایی مسئول تحقیق در مورد «فعالیت‌های خرابکارانه» بود در سال ۱۹۵۴ در دو مورد سویزی را به دادگاه احضار کرد. این بازپرسی بر سخنرانی سویزی در دانشگاه نیوهمپشایر متتمرکز شده بود. هم‌چنین بر نقش سویزی در مبارزه‌ی انتخاباتی معاون سابق ریاست جمهور هانری والاس از حزب ترقی خواه در سال ۱۹۴۸ استوار بود که سویزی در جریان آن، مسئول دفتر انتخاباتی والاس در نیوهمپشایر بود.^۷ اوج گیری سرکوب دوران مک‌کارتی مستقیماً منجر به ضرورت ایجاد انتشارات مانتلی ریویو شد- بازوی چاپ کتاب مانتلی ریویو در سال ۱۹۵۲. ایده‌ی آغاز به کار انتشارات مانتلی ریویو ریشه در ملاقات اتفاقی روزنامه‌نگار نامی استون با هوبرمان و سویزی در سال ۱۹۵۱ در سنتراال بارک دارد. استون به آن‌ها گفت که کتابی نوشته است درباره‌ی تاریخ رسمی جنگ کره اما در این دوره‌ی داغ مک‌کارتیسم و تشنج جنگ [سرد] نتوانسته است که ناشری برای آن بیابد. آن‌ها تقاضا کرند که دست‌نوشته را بینند و از آن‌جا که تحت تأثیر قدرت نوشته قرار گرفته بودند انتشارات مانتلی ریویو را پایه گذارند. کتاب تاریخ پنهان جنگ کره اثر استون، نخستین کتاب این انتشارات بود که در می ۱۹۵۲ به بازار آمد.

به رغم جو سیاسی مخالفه، سویزی به تألیف و همکاری در تالیف مقالات مانتلی ریویو در تمام جنبه‌های نقد سرمایه‌داری و نظریه‌ی مارکس ادامه داد که بالغ بر بیش از صد مقاله‌ی عمدت و نقد تا اواخر دهه‌ی نود قرن گذشته می‌شد. هوبرمان و سویزی کمی پس از انقلاب ۱۹۵۹ بادیار از کوبا و آشنایی با فیدل کاسترو و چه گوارا به همراه آن‌ها از سراسر جزیره بازدید کردند. هوبرمان و سویزی از نخستین کسانی بودند که دریافتند کوبا ضرورت‌ادر جهتی سوسیالیستی حرکت خواهد کرد ایله اگر انقلاب بقایا. شماره‌ی ویژه‌ی مجله که سردبیران در آن درباره‌ی گنار اقتصاد کوبا نوشته‌ند بدين نام بود: «کوبا: تشریح انقلاب» که در ژوئیه - اوت ۱۹۶۰ چاپ شد و به سرعت نایاب شد. (بعداً به شکل کتاب تجدید چاپ شد). دو سردبیر نام کتاب

سویزی از سرسخت ترین

مدافعان سالادور آنده بود و برای مراسم آغاز به کار آنده

به شیلی دعوت شد. اما او و مکداد به دولت

اتحاد مردمی آنده هشداری شدید دادند

که بدون قدرت نظامی پشتیبان، دولت آن‌ها

- به عنوان دولت پیرامونی نظام سرمایه‌داری -

آسیب بذیر خواهد بود

مانتلی ریویو از انقلاب مسلحه در تمام سه قاره‌ی جهان

دفاع کرد. آن گونه که سی‌رایت میلز درباره‌ی انقلاب کوبا

گفته، نگرش مانتلی ریویو

نگرانی درباره‌ی [وضع موجود] آن‌ها نبود

بلکه بیشتر نگران ادامه‌ی آن بود



را سوسياليسم در کوبا گذاشتند (۱۹۶۹).

كتاب اقتصاد سياسی رشد اثر باران از انتشارات مانتلی ريويو در ۱۹۵۷ نشانگر آغاز نظریه‌ی واستگی مارکس بود و به ماهیت اولیه‌ی مانتلی ريويو به عنوان پشتیبان انقلاب‌های جهان سوم کمک کرد. باران (به همراه مایکل كالکی در دهه‌ی پنجاه و قرنی برای دپارتمن اقتصادی دفتر سازمان ملل کار می‌کرد) مشاور اقتصادی مانتلی ريويو شد و در سال‌های آغاز به کار مجده با نام مستعار هیستوریکوس در آن مطلب می‌نوشت.^۸ شاهکار باران، اقتصاد سیاسی رشد دو بخش داشت. بخش نخست به بحث بر سر سیستم ابیاست در سرمایه‌داری انحصاری در کشورهای غنی میانه‌ی قرن بیستم می‌پرداخت. بخش دوم به ایجاد اقتصاد سیاسی توسعه‌نیافته با احتساب نقص امپریالیسم در سوءاستفاده و به حیب زدن مازاد اقتصادی (درآمد های خالص جامعه پس از این که مصرف و دیگر هزینه‌های ضروری محاسبه شدند) کشورهای توسعه‌نیافته می‌پرداخت.

اما حتی پیش از آن که کتاب باران به چاپ برسد، او و سویزی درباره‌ی موضوع سیستانیکی همکاری می‌کردند که در نخستین بخش کتاب باران رخ نمود. نتیجه پس از ده سال، چاپ کتاب سرمایه‌ی انحصاری: مقاله‌ای درباره‌ی اقتصاد و نظم اجتماعی امریکا بود (۱۹۶۶). (چاپ کتاب دو سال پس از مرگ باران به دلیل حمله‌ی قلبی انجام گرفت. اما سویزی در مقدمه توضیح داد که در زمان مرگ باران کتاب تمام شده بوده است).

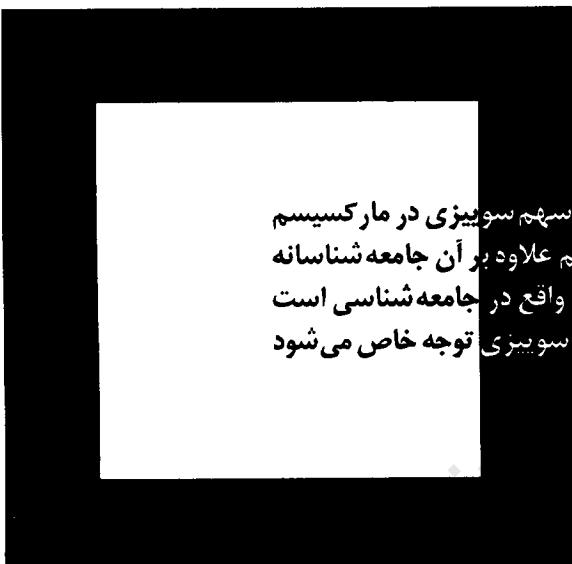
سرمایه‌ی انحصاری در مجلاتی چون امریکن اکونومیک ریویو (محله‌ی اقتصاد امریکایی)، نیویورک ریویو آ و بوکر (بررسی کتاب نیویورک)، نیشن و ساینس اند سوسایتی (علم و جامعه) باستقبال گرمی مواجه شد. برای چپ جدیدی که در این زمان داشت شکل می‌گرفت این کتاب یکی از متون پایه‌ای شد. آن گونه که یکی از فنلان آن دوره گفته است: «سرمایه‌ی انحصاری، از آن کتاب‌هایی بود که هر کس [در جنبش دانشجویی] آن را می‌خواند و در گروه‌های مطالعاتی بر سر آن بحث می‌کرد یا آن را به دوستان رادیکال مسلکش معرفی می‌کرد.»^۹

سویزی در سال ۱۹۷۱ در دانشگاه کمبریج سخنرانی کرد. این سخنرانی به نام «درباره‌ی نظریه‌ی سرمایه‌ی انحصاری» (که بعداً در سرمایه‌داری مدرن و دیگر مقالات، ۱۹۷۲ در دوباره چاپ شد) شاید روش تربیت بحث او درباره‌ی ژرفترین مسائل آمده در کتاب سرمایه‌ی انحصاری بود. او در سال‌های ۱۹۷۴-۷۶ به عنوان مدیر در انجمن اقتصاد امریکا کار کرد. شهرت او در این دوره در میان اقتصاددانان چپ جوان تقریباً افسانه‌ای بود. آن گونه که ریچارد ولف (Wolff)، استاد اقتصاد در دانشگاه ماساچوست گفت: «او بدون شک چهره‌ی برتر اقتصاد رادیکال امریکاست. هیچ کس بر او برتری ندارد. حتی اقتصاددانان ارتوکس نیز این را می‌پذیرند.»^{۱۰}

هوبرمان و سویزی از ۱۹۵۴ به بعد یکی پس از دیگری نقدهای محکمی درباره‌ی جنگ ویتنام در مانتلی ريويو نوشته‌اند. این مقالات در ۱۹۷۰ جمع‌آوری شده و در کتاب ویتنام: جنگ بی‌پایان ۱۹۵۴-۱۹۷۰، ۱۹۵۴-۱۹۷۰ به چاپ رسیدند. هوبرمان در سال ۱۹۶۸ در اثر حمله‌ی قلبی به ناگهان فوت کرد. سویزی چند مقاله‌ی آخر کتاب را با هری مگداله نوشت که پس از مرگ هوبرمان به جای او به سردبیری مشترک با سویزی رسیده بود و حتی پیش از آن دو خود را وقف نقد سیستانیک سرمایه‌داری کرد.

مگدال در ۱۹۱۳ در برانکس نیویورک به دنیا آمد. او چپ بود و حتی قبل از آن که در سیتی کالج نیویورک فیزیک و ریاضی بخواند در شناخت مارکس خبرگی یافت. او در سیتی کالج به گروه رادیکالی به نام «کلوب مشکلات اجتماعی» پیوست و سردبیر ماهنامه‌ی این کلوب به نام فرونتیز (مرزها) شد. او بعد به انجمن دانشجویان ملی و سپس انجمن جوانان ضد جنگ و فاشیسم پیوست. او به سمت سردبیر استیونس ريويو (محله‌ی دانشجویی) ارگان انجمن دانشجویان ملی در سال ۱۹۳۱-۳۲ برگزیده شد. پس از این که به دلیل فعالیت‌های سیاسی اش از سیتی کالج اخراج شد به مدرسه‌ی بازرگانی دانشگاه نیویورک رفت که در آن جا در سال

اما سهیم سویزی در مارکسیسم
هم اقتصادی و هم علاوه بر آن جامعه‌شناسانه
و تاریخی است. در واقع در جامعه‌شناسی است
که اغلب امروزه به سویزی توجه خاص می‌شود



۱۹۳۶ لیسانس اقتصادش را گرفت.

سویزی و مکلف هم‌زمان شروع به نوشن سری مقالات مستمر «بررسی ماه [گذشته]» در مانتلی ریویو کردند درباره اقتصاد ایالات متحده که متشکل از تحلیل نظری سویزی بود که مکلف نیز به خوبی با آن آشنا بود. این مقالات با آنسنای عمق مکلف با امار دولتی ایالات متحده،وضوح و شفافیتی به ارزیابی آنان از اقتصاد امریکا بخشید که به ندرت در نشریات رادیکال دیده می‌شود و فقط جای بیرون نشریات تجاری قابل ارزیابی است.

پیشرفت اساسی در بحث سرمایه‌ی انحصاری که سویزی را تحت تأثیر قرار داد

از کار هنری بروورمن سچشم‌گرفت. بروورمن (Braverman) در سال ۱۹۶۷ پس از این که سرپرستی انتشارات مانتلی ریویو برای سویزی و هوبرمان مشکل شد مدیر انتشارات مانتلی ریویو شد. بروورمن متولد و بزرگ‌شده‌ی بولکین سال‌ها به عنوان مسگر و فلزکار در صنایع کشتی‌سازی و فولاد کار کرد که در همان جا نیز در سنت تروتسکی و اتحادیه‌های کارگری تبدیل به فعال سوسیالیست شد. بروورمن در اوخر دهه‌ی شصت به عنوان مدیر انتشارات مانتلی ریویو در بی آن بود تا این انتشارات را به «انتشارات چپ دانشگاهی» تبدیل کند.

سویزی در کار و سرمایه‌ی انحصاری

نوشت: تاریخ قرن بیست ثابت کرد که شور انقلابی به جهان سوم منتقل شده استه توهدی مردم نقطه‌ی کانونی استعمار سرمایه‌داری شده‌اند، درست به روی مشابه آن چه مارکس برای پرولتاریای صنعتی در مرکز سیستم

سرمایه‌داری آن روز سویزی مدت‌های مديدة به عنوان یکی از چهره‌های شاخص پیش‌بینی کرده بود. از

این‌رو، آینده‌ی شورش

علیه سرمایه‌داری و ساخت سوسیالیسم اساساً

در اطراف دنیای سرمایه‌داری ساخته خواهد شد. این با

سمت‌گیری عمومی سرمایه‌ی انحصاری که به چه‌گوارا تقدیم شد و بخشی از آن به استعمار نزدی در ایالات متحده اختصاص داشت و در خاتمه به امکان ائتلاف بین مردم استعمارشده‌ی رنگین بوقت در مرکز

این سیستم و نیروهای انقلابی برخاسته از جهان سوم اشاره می‌کرد هم‌خوانی داشت. امپریالیسم و نژادپرستی جنبه‌های سیستم سرمایه‌داری هستند اما تنها با شکست انقلابی این سیستم باید با آن‌ها مبارزه کرد.

سویزی از سرسرخت ترین مدافعان سال‌آواره آن‌ده بود و برای مراسم آغاز به کار آن‌ده به شیلی دعوت شد. اما او و مکلف به دولت اتحاد مردمی آن‌ده هشداری شدید دادند که بدون قدرت نظامی پشتیبان، دولت آن‌ها - به عنوان دولت پیرامونی نظام سرمایه‌داری - آسیب‌پذیر خواهد بود. کوടتی امریکایی شیلی که آن‌ده قربانی آن شد برای سویزی آشکار ساخت که با دانستن واقعیت‌های امپریالیسم آمریکا، انقلاب در کشورهای پیرامونی فقط از طریق انقلاب مسلح‌انه امکان‌بیزیر است. (نک. انقلاب و ضد انقلاب در شیلی، سویزی و مکلف).

مانتلی ریویو از انقلاب مسلح‌انه در تمام سه قاره‌ی جهان دفاع کرد. آن‌گونه که سی‌رایت میلز درباره ای انقلاب کوبا گفته نگرش مانتلی ریویو نگرانی درباره ای [وضع موجود] آن‌ها نبود بلکه بیشتر نگران ادامه‌ی آن بود.

سویزی علاوه بر کارش بر روی پیشرفت سرمایه‌داری، سال‌ها به تحلیل راه متفاصل اقتصادی و اجتماعی «جامع پسانقلابی» پرداخت. در کتاب درباره‌ی گزار

به سوسیالیسم (۱۹۷۱، به همراه شارل بنهایم) سویزی، جسورانه اظهار کرد که به رغم نظریه و عمل سوسیالیسم بازار اروپای شرقی، تلاش برای استفاده از مکانیسم بازار به عنوان ابزار عمده ساخت سوسیالیسم احتمالاً به چیزی منجر نمی‌شود مگر اینکه نمی‌توان این دو را به راحتی از یکدیگر جدا کرد و شکست در اعطای قدرت سیاسی بیشتر به کارگران نتیجه‌امشکلات فرازینده اقتصادی را پیدا می‌آورد. او در دسامبر ۱۹۷۰ در مناظره‌اش با بنهایم در مانتلی ریویو نوشت:

آن چه می‌خواستم بر آن تأکید ننم این بود که وقتی اقتصاد بوروکراتیک دولتی به مشکل بر بخورد (که قطعاً بر می‌خورد) تو روش سیاسی متفاوت وجود دارد که می‌توان راه حل را در آن‌ها جست. یکی عبارت است از ضعیف کردن بوروکراسی، سیاسی کردن توده‌ها و محول کردن پیشگامی فرازینده و مسؤولیت به خود کارگران. این راهی است به سوی روابط تولیدی سوسیالیستی. راه دیگر عقب‌نشینی است (مانند خطمشی جدید اقتصادی نین) به عنوان گام ظاهری به سوی اقتصاد سوسیالیستی کارآمدتر. این در واقع در جهت ارتقای سود اندازی نقش راهنما در فرایند اقتصادی است و در جهت واگذاری کار به خود کارگران است بدان صورت که آن چنان سخت کار کنند تا بتوانند بیشتر مصرف کنند. این سبب بازآفرینی شرایطی می‌شود که در تحت آن بتوارگی کالا به همراه معایب و آگاهی از خودبیگانگی اش رشد می‌کند. به نظر من این راهی است به عقب به سوی تسليط طبقاتی و در نهایت ابقام سرمایه‌داری.

یک دهه بعد او در جامعه‌ی پسانقلابی (۱۹۸۰) این تر را مطرح کرد که گرچه کارکتر سوسیالیستی انقلاب اکابر آن‌چنان مورد بررسی قرار نگرفته در اوایل دوران استالین شکست کمی‌ای شکل گرفت که منجر به ایجاد و ضرورت وجود سیستم استثمار طبقاتی از نوع جدیدی - نه سرمایه‌داری و نه سوسیالیسم - شد. در پاراگراف آخر آن کتاب (که پنج سال پیش از ظهور گورباچف چاپ شد) سویزی نوشت که سیستم شوروی «وارد یک دوران رکود شده است متفاوت از رکود دنیای پیشرفتی سرمایه‌داری و هیچ نشانه‌ی ملموسی برای راه بروز شد در آن مشاهده نمی‌شود.» نوشتنه‌های سویزی درباره‌ی چن از همین روش تحلیلی برخوردارند. به باور او انقلاب چین (و آن گونه که مانو تأکید کرده) به دلیل امکان بروز طبقه‌ی جدیدی که در نهایت مناظر انقلاب را ویران کند و به ابقام سرمایه‌داری بینجامد از جانب آن طبقه در خطر بوده است. بدین دلیل سویزی و مانتلی ریویو هم فکری بسیاری با فراخوان مائو درباره‌ی «انقلاب فرهنگی» و انگیزه‌ای که الهام‌بخش آن بود و به توقف ظهور چنین طبقه‌ی جدیدی کمک می‌کرد، داشتند - البته بدون پشتیبانی از تلاش ناموفق مائو در نیروبخشی دویاره به فرآیند انقلابی در چین.

او در تمام این موارد و مقالات منطقاً متعهد به آینده‌ی سوسیالیست باقی ماند. در سال ۱۹۹۹ در پاسخ به این پرسش که «ایا نسبت به زمان آغاز به کار مانتلی ریویو دنیا از آن‌چه به نظر می‌رسد به سوی سوسیالیسم نزدیکتر شده یا دورتر شده؟» پاسخ داد: «خوب، اگر قرار باشد سوسیالیسم اتفاق بیفتد، نسبت به آن موقع به آن نزدیک‌تریم.»

سویزی مدت‌های مديدة به عنوان یکی از چهره‌های شاخص مارکسیسم



مارکسیسم غرب در قرن بیست مطرح بوده است
دیوید مک‌لن (Mc Lellan) در مارکسیسم
پس از مارکس (۱۹۸۹) می‌نویسد:
«همه ترین سهیم امریکایی‌ها در نظریه‌ی مارکسیستی
در اقتصاد سیاسی بوده است»

مدرسه‌ی جدید پژوهش‌های اجتماعی، بیل و دانشگاه منچستر بود. او در ۱۹۸۳ دکترای افتخاری ادبیات را از دانشگاه جواهر لعل نهرو هندوستان دریافت داشت و در ۱۹۹۹ جایزه‌ی نهاد وبلن را از انجمن اقتصاد تکاملی دریافت کرد. اما او بیشتر پس از عزیمت‌شدن از هاروارد از محیط آکادمیک دور ماند. او به عنوان یک روشنفکر و مارکسیست در جوانی به اوج حرفة‌ای آکادمیک رسید و سپس در زندگی اش دچار بحران شد. چرا که به باورهای سویسیلیستی اش اعتقاد داشت و شغل دانشگاهی را ترک کرد. او آن‌گونه که همیشه اصرار داشت برای دست یافتن به ارزش افزوده‌ای که به او اجازه داد تا رشته‌ی مستقلی را پی‌گیرد خود را خوشبخت می‌دانست. تیجه‌ای افرینش موسسه‌ی سرمایه‌داری جدید چپ بود به نام مانتلی ریویو که او در آن به آزادی، نقد خود را از سرمایه‌داری به روش آکادمیک منحصر به فردی انجام داد و هم‌زمان کسانی را که در تلاش تغییر مسیر از چپ قدمی به چپ نو بودند پشتیبانی کرد و نه تنها آن‌ها بلکه نسل رادیکال‌های جوان ترا نیز حمایت نمود. مکاتبات او فراوان بود چرا که علاوه بر آن که سردبیر بود آموزگاری بود که هر که را در پی نفوذ به ریشه‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری بود هدایت و کمک می‌کرد. نقش او در این زمینه از هدف بزرگ‌تر مانتلی ریویو به عنوان نهادی متعلق به اموزش‌های چپ جدایی‌ناپذیر بود.

بل سویزی در ۲۷ فوریه‌ی ۲۰۰۴ در لارکمنوت نیویورک درگذشت. اصلی‌ترین میراث او منش استقلال روشنفکری است که از خود بر جای نهاد. او آن‌جای را بازن، جسارت و تهدید روشنفکر می‌نماید به وضوح نشان داد. و از طریق ایجاد مانتلی ریویو برای بسیاری ممکن ساخت تا در این تعهد و جسارت سهیم باشند. زندگی او برای تمامی ما الگوی است.

**هم‌چون بسیاری اندیشمندان و نویسنده‌گان
قسمت اعظم قدرت اندیشه‌ی سویزی
به خاطر روانی نظر
و ظرفیت شگفت‌آور او در آشکار کودن
چیزهایی است که دیگران آن‌ها را
صرف‌می‌بهم، نامفهوم و معمولی بیان می‌کنند**

پی‌نوشت:

1- Paul Marlor Sweezy

2- John Bellamy Foster

www.rouzgar.com

۳- برای مطالعه‌ی مقاله‌ی کامل نگاه کنید به: از عقاید ارتدوکس اقتصاددانان رادیکال استقبال بیشتری می‌شود» و ایستربیت جورنال، ۱۱ فوریه‌ی ۱۹۷۲؛ جان کنت گالبرایت، اقتصاد در زیر ذره‌بین (بوستون: هیوتون میفلین، ۱۹۸۷) ص ۱۸۹.

۴- سویزی، مصاحبه، نوامبر ۱۹۸۶ تا فوریه‌ی ۱۹۸۷، پژوهه‌ی تاریخ شفاهی دانشگاه کلمبیا.

۵- آ.پ. لرنر و بل سویزی، «سیاست خارجی بریتانیا»، نویستی‌منهن اندیشی، ۵ سپتامبر ۱۹۲۶، کینز: مجموعه نوشته‌ها، جلد ۲۸. (کمبریج: ۱۹۸۲) صص ۵۶-۵۷.

۶- درباره‌ی بازجویی از سویزی و بیانیه‌ی او در مورد مک‌کارتیسم، نک. «بیانیه به دادستان کل نیوهمپشیر»، سویزی، برگزار رضا مرادی اسپلی، کلک شماره‌ی ۱۴۷.

۷- دیگر مشاور بر جسته مانتلی ریویو در این دوران اقتصاددانی به نام اسکار لانگ بود که سویزی او را از هاروارد می‌شناخت.

۸- جوان بارکن (Barken)، «انجاری از گذشته»، ویست، بهار ۱۹۹۷.

۹- به نقل از ریچارد ولف در «به سلامتی پیشروی افول اقتصاد» لس آنجلس تایمز، اوت ۱۹۷۷.

غرب در قرن بیستم مطرح بوده است. دیوید مک للن (Mc Lellan) در مارکسیسم پس از مارکس (۱۹۸۹) می‌نویسد: «مهمن‌ترین سهم امریکایی‌های نظریه‌ی مارکسیستی در اقتصاد سیاسی بوده است.» او در اینجا بهویژه به کارهای بازان، سویزی و بربورمن اشاره دارد. اما سهم سویزی در مارکسیسم، هم اقتصادی و هم علاوه بر آن جامعه‌شناسانه و تاریخی است. در واقع در میان همسناسان خود در ایالات متحده قدرتمندترین اندیشمند در تئییت مفهوم «طبقه‌ی حاکم» به عنوان نیروی عمدۀ در جامعه‌ی امریکا بوده است. طبقه‌ی حاکمی که جایگاهش را از تملک درآمد دارای هایش یا ارزش افزوده به دست آورده است.

سویزی مانند مارکس، وبلن و شومپتر (متفسکرانی که تحت تأثیرشان بود) مزه‌های میان اقتصاد و جامعه‌شناسی را در نور دید و نظام اندیشگی ای پیدید اورد که به هر دو دنیا تعلق داشت. چرا که او ارزش چنین مزه‌های آکادمیکی را انکار می‌کرد. گرچه به عنوان اقتصاددان بیشتر در آن زمینه تحلیل می‌کرد. برای مثال مانتلی ریویو در ژوییه - اوت ۱۹۸۵ شماره‌ی ویژه‌ی اثرگذاری چاپ کرد درباره‌ی «عذه‌ب و چپ» که توسط مگداف و سویزی و با همکاری کرنل وست نوشته شد.

سویزی در کتاب چهار سخن درباره‌ی مارکسیسم بحثی را آغاز کرد درباره‌ی دیالکتیک و تفاوت میان مانتریالیسم و ایدآلیسم در اندیشه‌ی مارکسیستی که وارد قلمرو معرفت‌شناختی (و هستی‌شناسی) می‌شود.

آخرین مقاله‌ی مهم سویزی (به همراه مگداف) درباره‌ی امپریالیسم در پاسخ به جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس در عراق نوشته شد. این مقاله به نام «آمریکای ایله‌رو» تاریخچه‌ای است از دخالت‌های آمریکا در جهان سوم و بدین صورت پایان می‌پابند.

به نظر می‌رسد ایالات متحده خود را در جریان [باطلی] با

سمانته‌هایی شدید برای کل دنیا محصور کرده است. تنها قانون قطعی دنیا تغییر است و توقف‌پذیر نیست. اگر جوامع را از حل مشکلات‌شان به دست خودشان بازداریم آن‌ها مشکلات‌شان را به روش‌های دیکته‌شده‌ی دیگران حل نخواهند کرد و اگر نتوانند به پیش بروند گریزنای‌پذیر پس می‌روند. این چیزی است که در بخش بزرگی از دنیا امروز رخ داده و ایالات متحده قدرتمندترین سلت یا ایزار نامحدود فشار که در اختیار دارد، به دیگران می‌گوید که این سرنوشتی است که باید به بهای ویرانی و حشیانه آن را بپذیرند.

هم‌چون بسیاری اندیشمندان و نویسنده‌گان، قسمت اعظم قدرت اندیشه‌ی سویزی به خاطر روانی نظر، ظرفیت شگفت‌آور او در آشکار کردن چیزهایی است که دیگران آن‌ها را صرف‌می‌بهم، نامفهوم و معمولی بیان می‌کنند و در جذا کردن ضروریات از موارد بی ارزش ناتوان نشان می‌دهند. سبکی که او هم‌چون مارکس، وبلن، شومپتر و گالبرایت به توسط آن سبک عقایدش را براز می‌داشت به همان اندازه‌ی خود عقایدشان اهمیت داشت. ارزش نظر او در استفاده از اصطلاحات و حقایق بی شمار بود.

سویزی در سال‌های آخر عمرش، استاد افتخاری دانشگاه کرنل، استنفورد،

کار و سرمایه داری انحصاری جهانی

به یاد هری بربور من*

کتاب سرمایه‌ی انحصاری «پل سوئیزی» که در آن راه‌های فرار سرمایه‌داری انحصاری آمریکا از سقوط نرخ سود از طریق تسلط بر ساز و کار قیمت‌گذاری ارزیابی می‌شد، در سال ۱۹۶۶ از سوی انتشارات «مانتلی ریویو» منتشر شد. سوئیزی در مقدمه‌ی کتاب نوشت که دوست و همکارش پل باران، که با او در نوشتن کتاب همکاری می‌کرده است، پیش از مرگ ناگهانی در همه‌ی جنبه‌های اساسی کتاب کار خود را به پایان رسانیده بود.

در این کتاب قانون بنیادین مارکس، یعنی سقوط نرخ سود به همراه افزایش اثبات سرمایه در

شرایط رقابتی جای خود را به قانون تمایل افزایش مازاد تحت شرایط بسیار محدود رقابت انحصاری سرمایه‌داری، که فرآگیر شده است، می‌دهد. مازاد بالقوه (شامل سود،

بهره، رانت، پرداخت‌های جبرانی به استخدام شدگان، سهم دولت و سایر

هزینه‌ها و ضایعات) وقتی رشد بهره‌وری امکان کاهش هزینه‌ها نسبت

به قیمت‌هارافراهم می‌آورد، افزایش می‌یابد. این مازاد بالقوه البته به طور کامل

تحقیق نمی‌یابد، زیرا وقتی مازاد ظرفیت تولید از طریق رقابت‌های قیمتی «کرانه‌زدا»

حذف نمی‌شود، هزینه‌های سرمایه‌گذاری راکد می‌شوند. به این ترتیب شرایط سرمایه‌داری

انحصاری که این چنین ماهیت نزولی دارد به نارسانی تقاضای مؤثر منجر می‌شود که خود با کاهش

انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری ملازمه دارد و در حالی که سهم سود را بالا می‌برد، مصرف را پایین نگه

می‌دارد. سرمایه‌داری انحصاری نه با ایجاد مازاد بلکه با جذب مازاد مستله پیدا می‌کند. دستمزدها

دسترسی اندکی به مازاد دارند. پرسش این است که اگر در سرمایه‌داری چنین گرایشی به سمت رکود

وجود دارد پس چرا این نظام چنین سریع رشد می‌کند. «سوئیزی» و «باران» آن را به وضعیت

استثنایی پس از جنگ مناسب کردند و نتیجه را در تضاد با یافته‌ی خود دایر بر رکودگرایی ذاتی

دکتر فریبرز رئیس دانا



سرمایه‌داری نمی‌یافتد. این شرایط عبارت بودند از: رشد دست‌ساز تقدینگی مصرف‌کننده، نقش استیلایی نوین امریکا، موج دوم تولید خودرو که امواج ترغیبی تولیدات ذیربطر و زیرساخت‌های لازم را می‌ساخت و بالاخره خوبی‌های فن‌شناختی دوران ساز. پاروزش ترین کتاب از انتشارات مانتلی ریویو کتاب بسیار آموزنده و ارزشمند «هری بریورمن» بود به نام «کار و سرمایه اتحادی: افت جایگاه کار در قرن بیستم» (۱۹۷۴).

در مقدمه این کتاب «سوئیزی» استاد «هری بریورمن» که کارگری بود که به دوره‌های آموزشی مانتلی ریویو پیوست و خود به یک نظریه پرداز بر جسته و افتخارآفرین اجتماعی و اقتصادی کارگری و کارها و کتابش به ارزشمندترین مأخذ علمی و دانشگاهی در این حوزه تبدیل شد، نوشت: من و پل باران این فکر را نداشتیم که کتاب سرمایه اتحادی ما کتابی کامل است و برای اثبات ادعا فرازی از کتاب خود را آورد. سپس در همان مقدمه نوشت که ده سال پس از انتشار سرمایه اتحادی، به یک کوشش جدی و موفقیت‌آمیز برای پرکردن بخش عمده‌ای از خلاصه کتاب خود دست یافته است: کتاب کار و سرمایه اتحادی کارگر را در شرایط سرمایه‌داری اتحادی باز نکرده است. به قول «سوئیزی» اتحادی کاری است که باید انجام شود.

بریورمن در سال ۱۹۶۷، وقتی اداره انتشارات مانتلی ریویو برای سوئیزی و همکارش هابرم من بسیار دشوار شد، آستین بالا زد و مدیریت آن را بر عهده گرفت. بریورمن در بروکلین زاده شد و پرورش یافت. او سال‌ها به عنوان مسکن و فلزکار در کارخانه‌های کشتی‌سازی و فولادسازی کار کرد و در همان زمان در جنبش سوسیالیستی در جناح ترنسکیستی و در سنت سندیکایی شرکت داشت. او به اتفاق گروهی تحت رهبری کوکران حزب کارگران سوسیالیست را ترک کرد و سردبیری «محله سوسیالیست آمریکا» را تا ۱۹۶۰ بر عهده گرفت. این مجله و مانتلی ریویو قبل از مشرکی را بر عهده گرفته بودند. او مدتی به معاونت انتشارات «گرو» برگزیده شد و سپس وقتی این انتشارات از چاپ مقاله‌های برتراند راسل در محکوم کردن جنگ ویتنام سرباز

زد، او از همکاری با آن چشم پوشید و در ۱۹۶۰ به مانتلی ریویو پیوست. او عزم خود را برای ایجاد یک سازمان منسجم انتشاراتی در چاپ آثار دانشگاهی چپ جرم کرد و کتاب‌های ارزشمند و به جای ماندنی فراوانی را به چاپ رسانید: نظریه مارکسیستی (مندل)، سرمایه‌داری و توسعه‌نیافتنگی در آمریکای لاتین (گوندر فرانک)، لنین و فلسفه (آلتوس)، ایناشت در مقیاس چهانی (سمیر امین)، نبرد طبقاتی در اتحاد شوروی (بنلهیم) و کتاب‌های دیگری از جمله: کتاب خود او که در آن میان پرفوشو ترین شد.

جهانی (سمیر امین)، نبرد طبقاتی در اتحاد شوروی (بنلهیم) و کتاب‌های دیگری از جمله: کتاب خود او که در آن میان پرفوشو ترین شد. بریورمن متأفنه در ۱۹۷۶ درگذشت. او نیز مانند پل باران از نظر اندیشه‌سازی چپ و انتقادی، مرگی به واقع بسیار زودهنگام داشت. مجله نقد کتاب انجمن جامعه‌شناسی آمریکا به نام «جامعه‌شناسی معاصر» در دهه‌ی نود قرن بیستم کتاب بریورمن را به عنوان یکی از نافذترین کتاب‌های در جامعه‌شناسی ایالات متحده در بیست‌سال گذشته دانست. سوئیزی نوشت که کتاب بریورمن تأیید قاطعی بر توانمندی نقد مارکس است. سوئیزی تا آن‌جا پیش رفت که در کتاب سرمایه اتحادی خود گفت اگر نبود نبوغ مارکس و دانش صمیمانه بریورمن درباره کار، او و باران در فرو بلعیدن ایدئولوژی رایج در مورد افزایش سطوح مهارت در جامعه خیلی زیاده‌روی می‌کردد. رایرت هیل برتر در نشریه بازنخوانی کتاب نیویورک نوشت: «تا زمان ظهور کتاب بر جسته هری بریورمن هیچ دیدگاه گسترشده‌ای درباره فرایند کلی کار، هیچ بررسی تمام غیار از شکل و احساس کنش کار، چنان که در سرمایه‌داری معاصر می‌یابیم وجود نداشت... بریورمن با نگارش زیبا و پرتوان خود عمیقاً در زندگی نفوذ کرده است. نور کافی بر پهنه‌ای سرمایه‌داری بیشتر از آن چیزی که اکثر مطالعات موسوم به «اقتصاد کار» ارائه می‌دهد افکنده است. کتاب او مشارک استانداردی در متون واقعیت‌های اجتماعی است.»

بریورمن در کتاب خود این فرض رایج را که در جهان سرمایه‌داری شرایط کار به طور مداوم همراه با افزایش مهارت‌ها بهبود یافته است می‌پذیرد. او براساس تحلیل مارکس و وارسی دقیق نوشته که مدیریت علمی فردیک ویلسون تیلور در بازاری بر روابط کار ایجاد کرد به این نتیجه رسید که

تحت شرایط سرمایه‌داری فرایند نیروی کار کماکان با افت جایگاه کار و تلاش برای کنترل شغل بین کار و سرمایه روبروست. سوئیزی پیام بریورمن را در سخنرانی تحت عنوان «مارکس و پرولتاریا» در سومین کنفرانس سالانه محصلان سوسیالیست بازتاب داد. او گفت که مارکس انتظار داشت پرولتاریای صنعتی در نتیجه‌ی تحول فن‌شناختی جامعه مدرن که نیروی کار را کم مرتبه می‌کند و همگن می‌سازد به یک نیروی انقلابی تبدیل شود. به هر حال انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی در قرن نوزدهم به وقوع نبیوست و این پیش از هر چیز به خاطر نبود وضعیت انقلابی در این دوره بود که تا حدی به خاطر کنش‌های سندیکایی که شرایط همگن سازی را معکوس کردن-اما توانستند جلوی افت جایگاه کار را بگیرند- پدید آمد و این سندیکاها امر تکثیر گستره‌ی طبقه‌بندی شغلی و ایجاد تمایز در رتبه‌های کاری و فرو پوشانیدن آگاهی طبقاتی را بر عهده می‌گیرند. نتیجه‌ی امر این که پرولتاریا در کشورهای پیشرفته از سوگیری انقلابی به سوگیری اصلاح طلبانه تغییر جهت داده‌اند.

با توجه به این یافته‌ها بود که سوئیزی نتیجه گرفت که پرولتاریای صنعتی تنها عامل انقلابی نیست. تاریخ قرن بیست ثابت کرد که نیروی جنبشی انقلاب به جهان سوم منتقل شده است که انبوه جمعیت آن در مرکز کارکرد بهره‌کشانه سرمایه‌داری، شیوه‌ی آنچه مارکس برای پرولتاریای صنعتی در نظر می‌گرفت، قرار گرفته‌اند.

کتاب کار و سرمایه اتحادی بریورمن ارزش ترجمه دقیق، پانویسی، آموزش دادن منظم و کاربرد و آزمون در حیطه‌های مختلف جهان، جهان سوم و به ویژه ایران را دارد، با آن که کتابی قدیمی است می‌توان کتاب دیگری را که در ارتباط با سرمایه‌داری اتحادی اتحادی این پیالیستی و رابطه آن‌ها با نیروی کار در کشورهای کم‌توسعه و در اوایل قرن بیست و یکم نوشته شده است برگزید و به همان سان ترجمه کرد و آموزش داد. به هر حال یکی از این کتاب‌ها سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن (نوشته‌ی سمیر امین، ترجمه ناصر زرافشان) است که این‌به نهایی کافی نیست. من کاوش در کتاب‌های رایرت برز، جان بلازمی فاستر، دیوید مک‌نالی، رونالدو مانک (جهانی سازی و کار) و چند کتاب نوشته شده در ایران درباره اقتصاد سیاسی توسعه و جهانی سازی را توصیه می‌نمم. اما باید به یک متن واحد در کنار کار بریورمن دست یافت. ■

* Harry Braverman

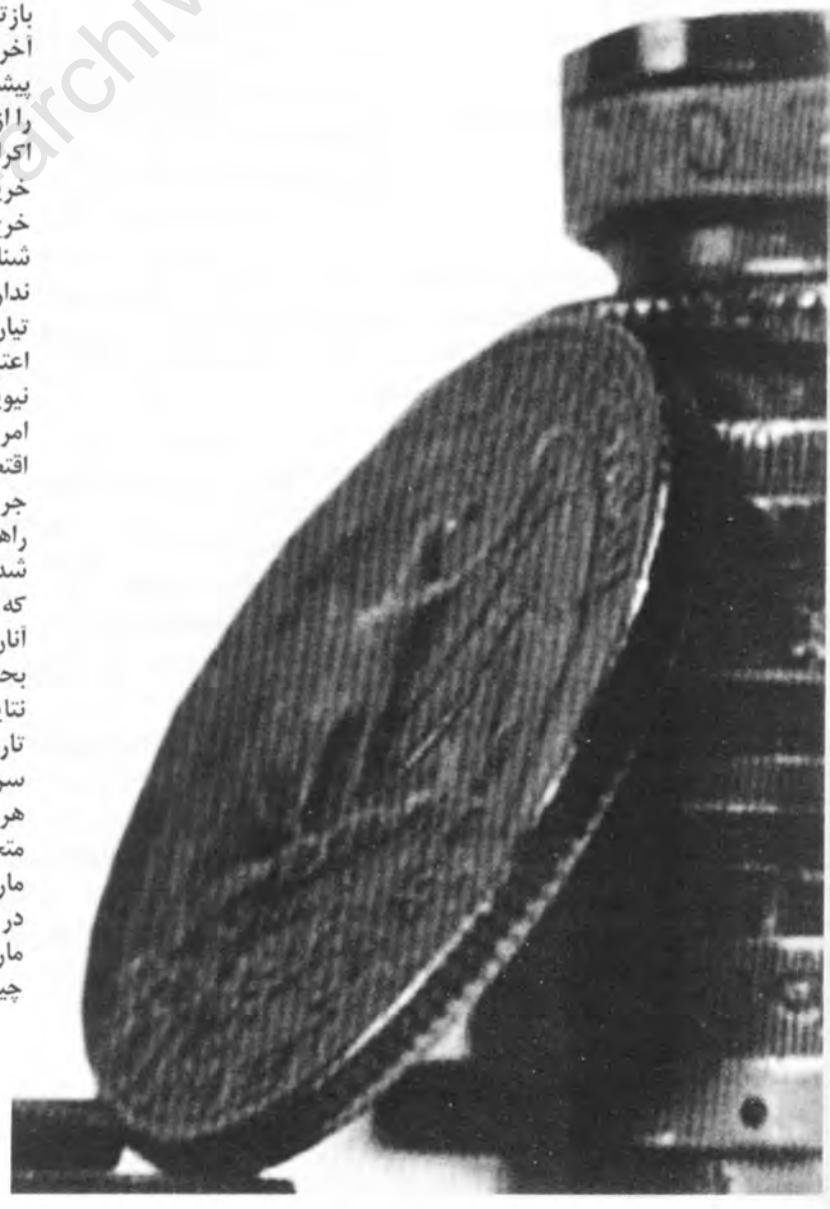
ضرورت سرمایه‌داری تبهکار: انباشت آغازین در رو سیاه و چین^۱

نانسی هولمستروم و ریچارد اسمیت^۲

Nancy Holmstrom

بازتاب رسوایی اختلاس بانکی رو سیه در روزنامه های پاییز گذشته، تنها آخرین بخش از زوال پیش روی فسادی است که از رو سیه شوروی پیشین به یادگار مانده است. مسئله مهل تر این است که: آنها این بول را از کجا به دست آورده بودند؟ برای مثال، چگونه نخست وزیر پیشین اکراین، با حقوق رسمی چندهزار دلاری اش، هفت میلیون دلار برای خرید ساختمان مسکونی در مرین کانتی (Marin County) (کالیفرنیا)، خرج کرد؟ پاسخ بسیار آشکار است: قانون تبهکاران مسکو، چنان شناخته شده است که دیگر واژه‌ی «ماقیا» معنی منحصر این تالیی خود را ندارد. اوضاع در چین بهتر از این نیست. ده سال پس از تظاهرات میدان تیان آن من که در اعتراض به فساد برپاشده بود، هنوز نشانه هایی دال بر اعتراض به فساد و رشوه خواری وجود دارند. طبق خبری که به تازگی در نیویورک تایمز چاپ شده، رشوه خواری همچنان «ولین شکایت» امروزه چیزی هاست. متخصصان اقتصاد غرب، که عماران گذار به اقتصاد بازار در جوامع کمونیستی پیشین بودند، با توجه به رشوه خواری، جرم، جنایت و فساد اجتماعی موجود در این جوامع که طبق نظر و راهنمایی ایشان تن به اصلاحات بازار دادند، دچار تردید و نومیدی شده‌اند. بر اساس شکایت رسمی خزانه‌داری آمریکا: «ما اعتقاد داشتیم که نسل اول سرمایه‌داران رو سیه پسران بی خردی بودند اما می بینیم که آنان نابکاران بی شرمی هستند.»

بحث ما در اینجا این است که آن دلیلی که اقتصاد دانان غربی را با چنین نتایج غیرمنتظره‌ای، شگفت‌زده کرد، این بود که آنان متعلق به دنیای تاریخی - خیالی، مدل نولیبرالی سرمایه‌داری، بودند. ظهور سرمایه‌داری تبهکار و فساد گسترده در بلوک شرق پیشین و چین برای هر کس که با ریشه‌های تاریخی سرمایه‌داری در اروپا، ایالات متحده‌ی امریکا و هرجای دیگری آشنا بود و برای کسانی که با بررسی مارکس از «انباشت آغازین» آشنایی داشتند کاملاً قابل پیش‌بینی بود. در اینجا، پس از نگرش کوتاهی به ریشه‌های سرمایه‌داری از نظر مارکس، به سودمندی این نظریه برای کمک به در ک آنچه در رو سیه و چین امروز پدیده آمده است خواهیم پرداخت.



راز ابیاشت آغازین

تقریباً در پایان جلد اول کاپیتال در فصلی به نام «راز ابیاشت آغازین» مارکس این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه در وله‌ی اول فرآیند ابیاشتگی سرمایه‌دارها، آغاز می‌شود. هرچند که بازارها از روزگار باستان وجود داشته‌اند اما سرمایه‌داری، به مثابه یک نظام تولید اجتماعی، واقعاً تا قرن‌های شانزده و هفدهم میلادی (ابتدا در انگلستان) پدیدار نشد. این سیستم که به تمام روش‌های تولید تاریخی پیش از خود بی‌شباهت بود بر پایه‌ی تولید عمومی برای بازار و واپسیه به اشاعه‌ی دو نوع کالای تولیدکننده / فروشنده بود: از یک طرف طبقه‌ی سرمایه‌دار با اتحاد راچع مالکیت بر ابزار تولید رشد و از طرف دیگر طبقه‌ی کارگر فاقد مالکیت، ابزار تولید و گذران زندگی را از دست داد و دیگر جز توانایی انجام کار فیزیکی چیزی برای فروش در اختیار نداشت. ظهور این دو طبقه‌ی اجتماعی بزرگ، شرط ضروری برای عمل و پیشبرد تولید سرمایه‌داری بود. مارکس با استیاق تأکید می‌کرد که «سرمایه» تنها پول نیست بلکه درست همین ارتباط اجتماعی منحصر به فرد است. بنابراین اگر بخواهیم ریشه‌های سرمایه‌داری را پیابیم باید در وله‌ی اول بدانیم چگونه این دو طبقه‌ی بزرگ اجتماعی به مرحله‌ی تاریخی رسیدند. اقتصاددانان بر جسته‌ی هم دوره‌ی مارکس سخت به این قصه چسبیده بودند که نخست مردمان تلاشگر، باهش و صرفه جو به مال اندوزی پرداختند در حالی که دیگران، یعنی تبلان نابکار دارای خود را از دست دادند. مارکس با رد این افسانه‌ی «کودکی بی‌روح» در دفاع از مالکیت (به سرفت رفته) استدلال می‌کند که ابیاشت آغازین چیزی جز «فرآیند تاریخی جدایی تولیدکننده از ابزار تولید» نیست. در اروپای کنونی هرچند تولیدکنندگان از دست زمین‌داران خلاص شده‌اند، اما همچنان از مالکیت هرگونه ابزار معيشیتی- دسترسی به زمین و هر نوع تضمین فنودالی برای بقا- نیز «راحت» شده‌اند. در انگلستان، این اولین کشور سرمایه‌داری، اتحاد زمین‌داران، ظهور کشاورزان سرمایه‌دار و دولت مبارزه‌ای صداساله را در جهت خصوصی سازی مزارع و کمون‌ها که به صورت سنتی توسعه اجتماعات دهقانی رهبری می‌شوند، سبب شد. دهقانان انگلیسی با شماری از حرکت‌های پیوسته، زمین‌هایشان را از قرن پانزدهم تا قرن نوزدهم، به زور پس گرفتند و به این ترتیب برای رفع نیازشان کاملاً به بازار وابسته شدند. بورژوازی زمین دار نوظهور انگلستان، با تصرف این زمین‌ها و بنابراین در اختیار گرفتن اتحاد راچع و مالکیت ابزار تولید، با استثمار سیستماتیک از طریق کار مزدوری، شرایط عمل طبیعی تولید سرمایه‌داری را برقرار ساخت. این سازماندهی توسط دولت انگلستان که قوانینی سخت (وضع قوانین خونین در برابر سلب مالکیت) به مورد اجرا گذاشت تا پرولتاریای فاقد مالکیت جدید را مجبور کند که کار مزدوری ادامه دهد یا آنکه وادر شود به کارهای خانگی پردازد، تسهیل شد. مارکس این پروسه‌ی ابیاشت آغازین را با این عبارت خلاصه می‌کند: «در تاریخ واقعی مشهود است که فتح، برده‌داری، دزدی، قتل و خلاصه قدرت، نقش بزرگی بازی می‌کنند.»

امروز، شاهد فرآیندی مشابه در دنیای پس از کمونیسم هستیم که زیر لوای «اصلاحات بازار» انجام می‌گیرد. در حقیقت این نسخه مدرن ابیاشت آغازین در روسیه، اروپای شرقی و چین به حد بزرگ ترین جنبش حصارکشی تاریخی- به طور مشخص در یک قاره- مانع می‌شود تا دولت‌های خصوصی شده، مالکیت جمعی را به مراحل بالاتر از جنبش تاریخی حصارکشی ببرند. و همچون گذشته این فرآیند گرمخانه‌ای برای ظهور طبقه‌ی سرمایه‌دار کاملاً ثروتمند هم‌زمان با به بار آوردن میلیون‌ها بیکار و گرسنه است. هیچ کس نمی‌تواند نتایج نهایی این نبرد در جهت آفرینش ساختار مالکیتی جامعه‌ی سرمایه‌داری را پیش‌بینی کند اما اقطعی است که رکود اقتصادی، قطبی شدن جامعه، ارتقاء و نبردهای طبقاتی رو به افزایش می‌گذارند.

امروز نیز چون دیروز فرآیند ابیاشت آغازین چیز دلپذیری نیست.

ضدمدرنیزاسیون روسیه:

نتیجه‌ی کار به تمام معنی مخرب بود. در سال‌های اول اصلاحات، تولید صنعتی تا ۲۶ درصد فرو ریخت؛ بین سال‌های ۹۲ تا ۹۵ میلادی، تولید خالص داخلی (GDP) روسیه، ۴۲ درصد کاهش داشت و تولید صنعتی ۴۶ درصد کم شد- بسیار بدتر از شکست اقتصادی ایالات متحده در سال‌های کسادی آن. بدتر از آن، روش دکتر ساکس هنوز باید به هوش می‌آمد. از سال ۸۹ اقتصاد روسیه به نصف رسید و روند نزولی آن ادامه یافت. در آمدهای واقعی از سال ۹۱ میلادی، چهل درصد کاهش یافت. امروزه ۸۰ درصد مردم روسیه هیچ پس‌اندازی ندارند. دولت روسیه تا مرز زوال و نابودی فعالیت اقتصادی

کمک‌های بی‌شمار دولتی را برای مدت زیادی برقرار ساخته بودند. این حقوق مالکیت‌های اجتماعی در فرآیند گذار به اقتصاد بازار «طبیعی» ویران شدند. بیشتر مردم سوروری پیشین، بی‌پهره از وضع موجود، «فاقد» هرگونه کنترل، دستیابی یا مالکیت بر ابزار تولید، مجبور به ورود به بازاری شده‌اند که در آن به قول مارکس «چیزی جز پوست شان برای فروش ندارند» گرچه احتمالاً عماران گذار بیش از حد چانه‌زنی، پافشاری می‌کنند که مقدار معینی از درد و رنج در این راه، غرق‌قابل اجتناب بود، ساکنس در نگاهی گذرا، به منظور آزادی بازاری اقتصادی روسیه، به مجریان پروژه‌های «روسیه‌ی جدید» راهی بسیار موفق‌تر از نظر اقتصادی پیش‌شده کرد، بگذارید نگاهی به مجریان پروژه‌های جدید دیگر طبقه‌ی بزرگ سرمایه‌داری بندازیم.

نقش قدرت و خشونت در ساماندهی سرمایه‌داری
اصلاحات ساکس به مجریان پروژه‌های «روسیه جدید» آزادی و اطمینان می‌داد، ولی بورژوازی جدید روسیه، به جای سرمایه‌گذاری عقلانی اقتصاد سرمایه‌داری در آزادی همگانی و «مال‌اندوزی» غوطه خورد- تبردی رذیلانه برای دزدیدن تا آنجا که در دستان شان جای می‌گرفت. آنها روت و منابع طبیعی و ملی را غارت کردند، فروش طلا، الماس، نفت، گاز، چنگل‌های سبیری و حتی پلوتونیوم دولتی را از آن خود کردند. و همه‌ی اینها را روانه‌ی غرب کردند تا ثروت‌های شخصی خود را بیشتر کنند. و انجتان که در روسایی‌های مالی اخیر دیده‌ایم، اینها حتی میلیارد‌ها دلار کمک‌های غرب را مال خود کردند. به جای پهنه‌برداری از این ثروت دزدیده شده در بهره‌وری سرمایه‌های افراده- این چیزی بود که اصلاحات ساکس به آن امید داشت- آنها پول‌های اخاذی شده‌ی خود را در بانک‌های غربی نامعلوم ریختند یا حرام کشته‌ها و ویلاهایی در ریویارای (Riviera) فرانسه کردند. بورژوازی سرخ روسیه، تا میانه‌ی دهه‌ی ۹۰، بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار در حساب‌های بانکی غرب، سرمایه‌گذاری‌ها و املاک ذخیره کرد. آنان در کشورشان در پوست خز یا لیموزین و زندگی سطح بالا «سرمایه‌گذاری» کردند! ارتش‌های مسلح جانی، اجبر کردند تا از ثروت و دارایی دزدی شان در برابر هم، مراقبت کنند. ولی اینها فقط تا جای است که- انجتان که مجله‌ی اکتوبر می‌بست به صراحت اعتراف می‌کند- «حقانیت» این دارایی‌های دزدی شده توسط دولت‌های فروتن تصدیق شود- مثل حصارهای انگلستان یا سرزمین‌های وسیع اسغالی قرن توزه‌های آمریکا، در سال ۱۹۹۴، یک مقام رسمی خزانه‌داری آمریکا به سیمور هرش (Seymor Hersh) روزنامه‌نگار گفت: سرمایه‌داران جدید و ماقبلی روسیه در «شرارت و غارتگری» روی شوک درمانگران آمریکایی را سقید کردند: «اینان بسیار بدتر از بارون‌های دزد آمریکایی، پس از آدم‌کشی، احساسات را بیرون دنده‌های شان می‌جوینند. این یک کابوس است.» ساکس این نتیجه‌ی ناخوشایند را

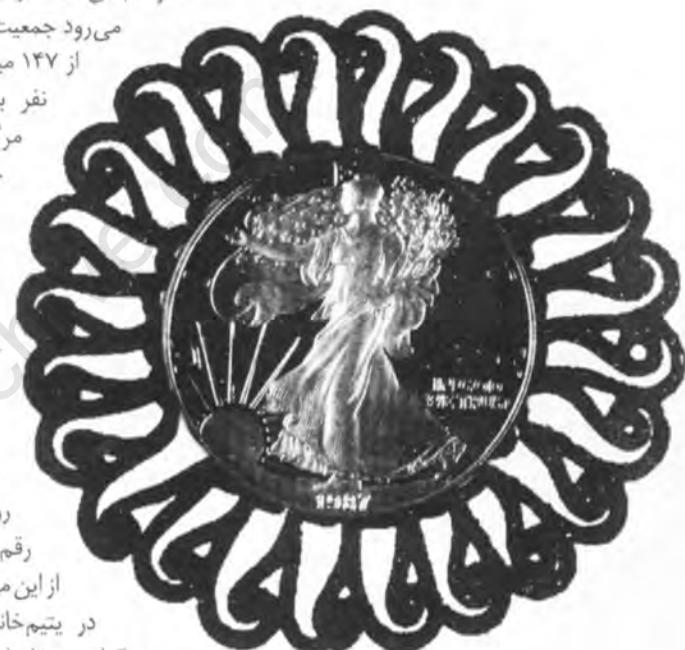
ورشکسته شد و پرداخت حقوق میلیون‌ها کارمند دولتی را متوقف کرد. بیکاری بهویژه در میان زنان گسترش یافت. از میانه‌ی تا انتهای دهه‌ی نو، بیش از چهل و چهار میلیون نفر از جمعیت ۱۴۸ میلیونی روسیه با کمتر از ۳۲ دلار درآمد ماهیانه در فقر بهسز می‌بردند. سه‌چهارم آنان، کمتر از یک‌صد دلار در ماه درآمد داشتند. خودکشی دو برابر شد و مرگ در اثر استفاده‌ی نادوست از الكل در میانه‌ی دهه‌ی ۹۰، به سه برابر رسید. مرگ و میر کودکان به سطح کشورهای جهان سوم رسید در حالی که نرخ تولد افزایش یافت. پنج سال پس از اصلاحات، انتظار زندگی برای زنان ۲ سال (تا ۷۲ سالگی) و ۴ سال (تا ۵۸ سالگی) برای مردان کاهش یافت که این رقم برای مردان در قرن گذشته بی‌سابقه بود. شایع است که نرخ مرگ و میر چنان بیشتر از نرخ تولد بود که جمعیت روسیه سالانه حدود یک‌میلیون تفر کم می‌شد. اگر این روند ادامه یابد، انتظار

می‌رود جمعیت روسیه تا سی‌سال آینده از ۱۴۷ میلیون نفر به ۱۲۳ میلیون نفر برسد- سقوطی در امار مرگ و میر که از جنگ جهانی دوم به این طرف در هیچ کجا دیده نشده است.

اصلاحات اقتصادی همچنین بی‌خانمانی کودکان را به همراه داشته است. تا پایان سال ۹۸ میلادی، دست کم ۲ میلیون کودک روسی یتیم شدند- بیش از رقم پایان جنگ جهانی دوم از این میان حدود ۵۰ هزار کودک در یتیم‌خانه‌ها به سر می‌برند و دیگران بی‌خانمان بودند. یک‌سال پس از

ترک یتیم‌خانه، از هر سه نفر، یکی کلی می‌شد و از هر ده نفر، یک نفر خودکشی می‌کرد. کشوری که زمانی دومین قدرت صنعتی جهان بود- جایی که مدارس اش در هر سال دانشمندان و مهندسانی بسیار بیشتر از ایالات متحده تحويل جامعه می‌داد- هم‌اکنون ده‌میلیون کودک بی‌سود و بیرون از مدارس دارد.

این فاجعه‌ی انسانی که اقتصاددانان بر جسته آن را «اشکالاتی در جاده‌ی اقتصاد بازار» می‌نامند، پیش از این توسط پروفسور کوهن (Stephen Cohen) از دانشگاه نیویورک به صورت «زوال بی‌پایان همه‌ی ضروریات» عنوان شده بود. این فرآیند همچنین فرایند خلق یک روسیه‌ی پرولتاری واقعی است. در زمان حکومت کمونیستی کارگران روس، قطعاً ابزار تولید را در دست نداشتند ولی بسیاری از آنان به معنی واقعی شغل «خودشان» را داشته و همچنان دارند. آنان حقوقی اعم از مسکن، مراقبت‌های پزشکی دولتی، مراقبت از کودکان و



با مقصود دانستن فرهنگ سیاسی رژیم کهنه‌ی کمونیست شرح می‌دهد ولی این توصیف نمی‌تواند توضیحی کافی برای غارت گسترده‌ای باشد که توسط فرآیند گذار به سرمایه‌داری در درونِ دنیا کمونیسم پدید آمده است. دلیل اصلی این است که سرمایه‌داری به عنوان یک سیستم اجتماعی نیاز به انتقال کامل مالکیت اجتماعی دارد.

چرا؟ زیرا سرمایه‌داری به سرمایه‌دارها نیاز دارد. طبقه‌ای از مردم با انحصار موئر مالکیت ابزار تولید مجهر می‌شوند. ولی آنچنان‌که ساکس اشاره می‌کند، پیش از سال ۱۹۸۹، صنایع، معادن و منابع طبیعی روسیه «ظاهرآ متعلق به دولت و در اصل متعلق به هیچ‌کس» نبودند. نومنکلاتورا (Nomenklatura) به صورت جمعی، کنترل ابزار تولید را انحصاری کرد ولی آنها این ابزار را از آن خود نکردند. طبقه باید به وجود آید. بارون‌های دزد یا سرمایه‌داران جنایتکار، هیچ جایی در پروتکل گذار ساکس نداشتند.

ساکس با الگو قرار دادن یک مدل غیر تاریخی، تصور می‌کرد که قیمت‌ها برای یکبار آزاد شده و یکباره پروژه‌های خصوصی، قانونی می‌شوند، «سرمایه‌داران» به هر طبقی ظاهر می‌شوند، شلنگ‌انداز پیش می‌تازند و فرمان اقتصاد را در دست می‌گیرند. اما این سرمایه‌داران از کجا آمده‌اند؟ در سال ۱۹۹۰ میلادی هیچ‌کس در روسیه و اروپای شرقی ثروت مالی فوق العاده یا مالکیت خصوصی بر ابزار صنعتی تولید نداشت. هنوز در آنچه‌ها بورژوازی وجود نداشت- حتی یک بورژوازی پیش انقلابی تا اقتصاد را به عقب سوق دهد. به قول یک طنز لهستانی: «آنها چه باید می‌کردند؟ - به هم قطاران لینین فرمان بازگشت به خانواده‌ی لنین را بدھیم؟» بنابراین هیچ‌کس وسیله‌ای برای خرید کارخانه‌ها، معادن، جنگل‌ها، مزارع اشتراکی یا اجیرکردن کارگران نداشت. به این دلیل است که آن‌ها از اینکه سرمایه‌گذاران غربی خواهند آمد، همه چیز را خواهند خرید و اقتصاد را قبضه خواهند کرد، می‌ترسیدند.

پس سرمایه‌داران که بودند؟ آیا مجریان پروژه‌های عظیم و متھرانه‌ی جدید روسیه بودند؟ ساکس اصرار به حذف کارگران داشت. «اگر هدف را گه کنیم، از پروژه‌های دولتی به سوی مشارکت‌های مالکانه‌ی قبل انتقال، رهسپار می‌شویم یا نه، به سوی تعاونی‌ها یا شرکت‌هایی که توسط خود کارگران مدیریت می‌شوند.» او همچنین اصرار می‌ورزید: «دولت باید... مدیران طرفدار مدیریت دولتی را کنار بگذارند.»

اگر کارگران و مدیران نباشند، پس چه کسی سرمایه‌دار و مالک شرکت‌های خصوصی خواهد بود؟ چگونه اصلاح طلبان می‌توانند « تمام راه» را بیمایند. تا اینجا نیز «سرمایه‌داری غربی» را بدون حضور آن سرمایه‌داران پدید آورند؟ آنان برای تنظیم پایه‌ی انشاست سرمایه‌داری «طبیعی» نیاز به «انباشت آغازین» دارند- سرمایه‌داران باید به وجود آیند. افراد باید دارایی، ثروت شخصی، کارخانه، معادن، چاه و جنگل داشته باشند. اما از آنجایی که هیچ‌کس برای خرید این ثروت‌های دولتی از دولت، یولی نداشت، این

روش خصوصی سازی به صورتی قانونی، عرفی و اخلاقی انجام نپذیرفت. و در اصرار ساکس در نیاز به سرعت دوره‌ی گذار، فرستی برای طبقه‌ی سرمایه‌دار بومی دست‌اندرکار پروژه‌های کوچک باقی نماند تا از ورای دهه‌ها یا سده‌ها به سوی پروژه‌های بزرگ رشد کند. در واقع این طبقه باید شبانه، گرم می‌شد. و درنهایت ترکیبی از مافیای زیرزمینی، نومنکلاتوراء، به ویژه مدیران ارشد صنایع مشخص و بخش‌هایی از روشنگران بود. اینان در اصل در جهت خصوصی سازی اقتصاد به صورتی جنایتکارانه حرکت می‌کردند. در حقیقت ساکس و HIID (مؤسسه‌ی پیشرفت بین‌المللی هاروارد) بیشترین مسئولیت را در آفرینش سرمایه‌داران تهیه‌کار روسیه داشتند چراکه بسیاری مقررات خصوصی سازی را طرح کردند. در واقع، اکنون دولت آمریکا بررسی می‌کند که مؤسسه‌ی پیشرفت

بین‌المللی هاروارد با سراسریز کردن میلیون‌ها دلار آزادس ساکس با الگو قرار دادن یک مدل غیر تاریخی، تصور می‌کرد که قیمت‌ها برای یکبار آزاد شده و یکباره پروژه‌های خصوصی، قانونی می‌شوند، «سرمایه‌داران» به هر طبقی ظاهر می‌شوند، شلنگ‌انداز پیش می‌تازند و فرمان اقتصاد را در دست می‌گیرند. اما این سرمایه‌داران از

«اصلاحات اقتصادی» بی‌خانه‌انی کودکان را به همراه داشته است تا پایان سال ۹۸ میلادی، دست کم ۲ میلیون کودک روسی بقیم شدند از این میان حدود ۶۵۰ هزار کودک در یتیم خانه‌ها به سر می‌بردند کشواری که زمانی دومین قدرت صنعتی جهان بود هم‌اکنون ده میلیون کودک بی‌سواد و بیرون از مدارس دارد

در این فرآیند، تا چه حد سود برد در مجموع، یک دهه پس از نسل پیشین «بهترین و درخشان‌ترین» پژوهش روسیه‌ای هاروارد، ابرقدرت بودن به صورت موئری ناکارآمد جلوه کرده است. اقتصاد ویران شده است، کشور با بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار بدھی، ورکشته شده است، مراقبت‌های بهداشتی و خدمات اجتماعی بسیار کم شده‌اند؛ ۷۰٪ تا ۸۰٪ درصد مردم به سختی گذران می‌کنند، یک سوم جمعیت کشور در فقر شدید به سر می‌برند، بسیاری در آستانه‌ی گرسنگی اند، و یک طبقه‌ی سرمایه‌دار جنایتکار جایگزین کاغذبازی دوران استالین شده است. این همان چیزی است که اقتصاددان آمریکایی آن را اقتصادی «منطقی» و «طبیعی» می‌نامند.

شرایط ساختاری تولید سرمایه‌داری، به سرعت در روسیه پدیدار شد؛ از طرفی تودهی مردم، تمام تضمین‌های بقا را که توسط نظم روسیه‌ی پیشین پدیدار شده بود، از دست داده‌اند و از طرف دیگر، صاحبان پول، مشتاق افزودن به دارایی‌شان هستند. با این وجود، امروز جریان مالکیت خصوصی به سختی مورد اعتراض قرار می‌گیرد و بسیار

اصلی معتبرضان میدان تیان آن من در سال ۱۹۸۹ بود و این نارضایتی امروز بیشتر احساس می‌شود.

گذار چین به سرمایه‌داری از دو جنبه با مورد روس‌ها متفاوت است. نخست، چین‌ها در سال ۱۹۷۸ شروع به منحل کردن کمون‌های شان کردند و بیشتر بخش‌های کشاورزی را به طور موثری خصوصی ساختند. (در حالی که در روسیه تولیدات کشاورزی هنوز عمدتاً به مقیاس وسیعی در مزارع دولتی و با مدیریت دولتی انجام می‌باید). گرچه هنوز قوانینی رسمی مالکیت تمام زمین‌های کشاورزی باقی مانده‌اند، دولت اجاره‌های طولانی مدت که به دهقانان انگیزه‌ی بهبود می‌دهد برقرار ساخته است. و گرچه هنوز تولید اجباری برای گروه محصولات عمدۀ و ضروری مثل جبوهات، دانه‌های روغنی و کتان از طرف دولت وجود دارد، ولی دولت به کشاورزان و دهقانان آزادی سازماندهی تولید و فروش محصولات شان را در بازار آزاد می‌دهد. این اصلاحات بخش کشاورزی چین، تولید را قادر به مدد کند و افزایش بازدهی کشاورزی را که به پی‌ریزی فرآیند نهایی اصلاحات کمک می‌کند، تضمین می‌نماید.

دوم، به هر اندازه که روسیه به سرعت (و با جنایت) بخش‌های بزرگ صنعتی دولتی را درست در آغاز مرحله‌ی اصلاحات خصوصی کرد، چینی‌ها، تاکنون مالکیت دولتی، مدیریت و برنامه‌ریزی قسمت عمدۀ اقتصاد صنعتی را حفظ کرده‌اند. همگام با این بخش دولتی، چینی‌ها اقتصادی جدید مبتنی بر مالکیت و شبه مالکیت را که به شدت به صندوق‌های پولی خارجی و جهت‌گیری صادراتی متمایل است، رشد داده‌اند. این اقتصاد اساساً از صنایع شهری- روستایی و «مناطق ویژه‌ی اقتصادی» که در سال‌های دهه‌ی ۸۰ میلادی در گوانگدونگ (Guangdong) و دیگر مناطق ساحلی تأسیس شدند، بهره می‌جوید. این صنایع جدید، در تقابل با صنایع دولتی که همچنان عمدتاً طبق برنامه، تولید می‌کنند، برای بازار تولید می‌کنند و هیچ یک از محدودیت‌ها و الزامات صنایع دولتی در مورشان اعمال نمی‌شود. پس چینی‌ها در اصل اقتصادی در دل اقتصاد پیشین خود آفریده‌اند. آنان از پس این امر برآمدند چرا که قادر به دستیابی به ثروت هنگفت هنگ‌کنگ و چینی‌های آن سوی مرزها بودند تا در جهت خصوصی‌سازی، و نیمه‌خصوصی‌سازی پیشرفت کنند. رهبری چین، همچنین سرمایه‌داران غربی به خصوص ایالات متحده را دعوت به سرمایه‌گذاری کرد که آنان نیز شروع به سرمایه‌گذاری همه جانبه در مناطق ویژه‌ی اقتصادی در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۸۰ کردند. پس در تقابل با مورد روسیه، سرمایه‌گذاران خارجی سبب رشد بی‌امان بخش صنایع غیردولتی در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی شدند. به این ترتیب، دست کم در مرحله‌ی اول گذار به سرمایه‌داری، چین دچار بیماری ناشی از شوک درمانی گروه ساکس و صندوق بین‌المللی پول (IMF) که در روسیه به اجرا گذاشده شد، نگردید. تا به امروز با ابقاء مالکیت دولتی در بیشتر بخش‌های اقتصاد صنعتی، فرآیند انبیاش آغازین در چین به تأخیر افتاده است.

در «کمونیسم بی‌طبقه» مائو Mao در پیش از سال ۱۹۷۸ میلادی، چین هیچ سرمایه‌دار و هیچ مالکیت خصوصی ای نداشت. در واقع، تمام صنایع مانند املاک و زمین‌ها در دست دولت بودند. کارگران به واحدهای تولیدی شان وابسته بودند ولی به عنوان جزیی از آزادی شان، حقی فرضی نسبت به شغل شان داشتند به این معنی که فرزندان شان می‌توانستند انتظار شغلی مرتبط با پدران شان داشته باشند و از حقوق مسکن، مراقبت‌های پزشکی، مراقبت از فرزندان، مدارس رایگان و کمک‌های دولتی بی‌شمار

بعید است که در روسیه همه‌گیر شود. مالکیت خصوصی هنوز کاملاً قانونی نیست و هنوز قوه‌ی قضایی مستقل و دولت بورژوازی، برای برگشت به عقب وجود ندارد. در روسیه مقاومت عمومی در برابر قانونی شدن «مال‌اندوزی» از طریق مالکیت‌های دولتی همچنان قوی است و بدون این تضمین‌ها، بیشتر سرمایه‌داران روسی از به کار اندختن پولهای شان به عنوان سرمایه‌ی تولید در داخل کشور اکراه دارند. بنابراین سرمایه‌ی تولیدی کم و پیشرفت کمی وجود داشته است. و اقتصاد به ورشکستگی حتی به صورت‌های پیشرفت خصوصی‌سازی و بازاریابی می‌انجامد.

«ثروتمند شدن با شکوه است»

گذار چین به سرمایه‌داری، روندی متفاوت داشته است؛ هرچند که نتیجه‌ی نهایی یکسانی با روسیه داشته است. از طرفی، حکمرانان چینی، سخت می‌کوشند تا به تمامی شرایط پرولتاپی را دگرگون کنند. «کاسه‌های برنج آهنین» شان را بشکنند (شغل‌های مطمئن، مسکن سازی، یارانه‌های

به جای بهره‌برداری از این ثروت دزدیده شده در بهره‌وری سرمایه‌های افزوده- این چیزی بود که اصلاحات ساکس به آن امید داشت- آنها پول‌های اخاذی شده‌ی خود را در بانک‌های غربی نامعلومی ریختند یا جرام کشتبه و ویلاهایی در ریویرای فرانسه کردند

دولتی، مراقبت‌های پزشکی رایگان) و آنان را تابع نظم بازار نمایند، «تبلي» سوسیالیست‌ها را برطرف نموده و بهره‌وری کار را افزایش دهند. (حتی اگر این بهره‌وری در چین، مطابق حقوق بشر نیویورکی، به نقطه‌ی بازتولید کارخانه‌های انگلستان عهد دیکنر برسد.) و از طرف دیگر سخت می‌کوشند تماつاع و در نتیجه مالکیت و ابزار تولید دولتی را خصوصی سازند. بسیاری از کارمندان از صندوق‌های دولتی «وام» گرفته‌اند و به دریای بازار سوق داده شده‌اند. این درگیری توسط کارمندان عالی‌رتبه‌ی چین و به آغازگری دنگ ژیائو پینگ (Deng Xiao ping) و فرزندانش رهبری شد. از آغاز اصلاحات در دهه‌ی ۸۰ میلادی، این بارون‌های دزد دوران پس از کمونیسم چین، در فساد و عیاشی واقعی، اختلالات، رشوه خواری، حق‌بازاری، قاچاق، سندسازی‌های مالی، نفوذ در جزئیات و دزدی از صندوق‌های دولتی غرق شده‌اند و بدین وسیله ثروت‌های شخصی و خصوصی‌سازی اموال دولتی، پرورزه‌ها و دارایی‌های فراوانی به دست آورده‌اند. البته «فساد رسمی» شکایت

(چرا که آب رسانی به سمت پروره‌های صنعتی مشترک منحرف می‌شود) و یا اینکه مقامات محلی، زمین‌های دهستانان را به نفع پروره‌های صنعتی مشترک، جاده‌سازی یا گل و گشادبازی‌های شهری ضبط می‌کنند. در ماه مارس ۹۸ میلادی، دولت اعلام کرد که قصد دارد تا صنایع دولتی بیمار را از طریق فروش و اگذاری هزاران صنایع دولتی کوچک، خصوصی کند. ولی در کمتر از چند ماه، برنامه چنان در دام فساد افتاد که ژو رنگ ژی (Ji Zhong) (Zhong Rong) نخست وزیر چین، در سخنرانی خویش در کنگره‌ی خلق چین در مارس ۹۹ رسم‌آئی را اعلام کرد. ژو تا اندازه‌ای در برابر افزایش تخلفات عمومی و فساد عکس العمل نشان داد. تهدید افزایش شمار بیکاران که از موجبات غیرقابل اجتناب خصوصی‌سازی بود (که چین نمی‌تواند از پس آن برآید) اصلاح‌گرایان چینی را مجبور به کسر هزینه‌ها کرد. در حال حاضر خصوصی‌سازی در مقیاس وسیع در حال اجراست.

نتیجه‌ی نهایی این فرآیند انباست آغازین غیرقابل پیش‌بینی است ولی قطعی است که به دور از خیال گرایی، گذار تدریجی به سوی سرمایه‌داری که

برخوردار بودند. ولی هیچ چیز شخصی‌ای نداشتند. هنگامی که در سال ۱۹۷۸، دنگ «سوسیالیسم در تنگdesti» مأثر را به کناری گذارد و توده‌های چنی را دعوت به «دارا شدن» کرد، متوجه ممانعت مقامات رسمی حزب کمونیست از ورود به تجارت شد. در آن زمان از نظر کادرهای فعال حزب، شایسته نبود که کمونیست‌ها را عملاً تبدیل به سرمایه‌داران کنند.

سال‌ها پس از راهاندازی اصلاحات در سال ۱۹۷۸، دولت در پی محدود کردن پیشرفت اقتصاد بازار برای بخش کشاورزی، تولید خصوصی با مقیاس کم و سبک و تجارت کالاهای جزئی بود. این اصلاحات کاملاً موفق بودند ولی صنایع سبک و روسنایی چین و بازارهای بزرگ‌گران، نمی‌توانست جوابگوی تولید سرمایه‌برای تازه کردن اقتصاد چین و جمعیت فزاینده‌ی آن باشد.

حزب کمونیست چین، با اکراه از کنترل مأیوسانه‌ی صنایع دولتی، در سال‌های دهه‌ی ۸۰ با آغاز اصلاحاتی چند در بازار مانند افزایش دستمزدها، پاداش‌های محرك و ساختار دو قیمتی برای انگیزه‌دادن به برخی تولیدات خارج از برنامه، تلاش در اصلاح صنایع شهری با مالکیت دولتی کرد. اما از آنجایی که این صنایع به اجبار تن به اهداف تولیدات فرمایشی و مالکیت دولتی صنایع دادند، اصلاحات اثر خود را نمی‌گذاشت. صنایع دولتی به رکود کشیده شدند و بدھی‌های محلی به دلیل آنکه دولت وام‌های خارجی گرفت، افزایش یافت و به این ترتیب، رشد موج وار درآمدها وارد آورد. بنابراین، دولت برای ایجاد شغل‌هایی جدید و افزایش درآمدها وارد آورد. دنگ تا میانه‌ی دهه‌ی ۸۰ به کادرهای حزب کمونیست فرمان بیش روی به سوی تجارت در مقیاس وسیع داد. کادرها در انجام معاهدات مشترک با سرمایه‌داران خارجی و حتی انجام پروره‌های بزرگ به صورت شخصی به

منتظر ابجاد شغل و فرصتی برای شرایط ساختاری تولید سرمایه‌گذاری خارجی و درآمدهای مالیایی، آزاد بودند. هنوز هم کادرهای چینی، مثل روس‌ها، قادر ژرثوت خصوصی برای انجام تجارت‌های شخصی می‌باشند و پروره‌های دولتی نیز آنان را به پیش نمی‌برد. پس بورژوازی سرخ چین

بدون هیچ راه «قانونی» برای بورژوا شدن، به ساخت دارایی خود از طریق فساد روی آورد. آنان در آغاز با تجارت‌هایی متناسب با مناصب دولتی خود، ثروتمند شدند ولی به زودی آموختند که صندوق‌های مالی دولتی را برای انجام تجارت‌های شخصی بالا بکشند. کادرهای روسنا نیز مالیات‌های سنگینی بر دهستان تحمل کردند.

در زوال پیش روی نظام اجتماعی چین به سوی سرمایه‌داری بی‌نظم و آزاد برای همه، دیگر آشکار است که چه کسی، چه چیزی به دست می‌آورد. مانند مورد روسیه، گذار به اقتصاد بازار در غیاب یک چارچوب حقوقی بورژوازی، نزولی سریع به سوی فساد، جنایت، سرمایه‌داری تبهکار و خشونت به همراه مقاومتی به گستردگی جامعه در برابر مال‌اندوزی به همراه کارگر شهرها، مدیران حقوق کارگران را پایمال می‌کنند و ده‌هان از هزاران کارگر صنایع مجبور به ترک شغل‌های دولتی خود و پیوستن به بازار آزاد می‌شوند. در جریان خصوصی‌سازی پروره‌ها، سرمایه‌داران حزبی از طریق کلاهبرداری‌های مالی، معاملات پشت پرده، بهره‌برداری از ذخایر مالی و دولتی و دزدی آشکار با یکدیگر رقابت می‌کنند. رؤسای کارخانه‌ها، کارگران شان را زیر فشار قرار می‌دهند و مقامات دولتی، سرمایه‌داران را. آرائی‌های دولتی مثل مدارس و ارتش به سوی تجارتی شدن پیش می‌روند. درکشور، میلیون‌ها دهقان چینی به دلیل ضرورت‌های اقتصادی زندگی از زمین‌های شان دور افتاده‌اند. دولت از پرداخت پول حتی به قدر گذران زندگی کشاورزان در جهت بهره‌برداری از مزارع آنان، امتناع می‌کند و زمین‌های دهستان به دلیل کاشت بیش از حد یا خشکسالی ویران شده است.

شروع ساختاری تولید سرمایه‌داری، به سرعت در روسیه پدیدار شد از طرفی تودهی مردم، تمام تضمین‌های بقا را که توسط نظم روسیه‌ی پیشین پدیدار شده بود، از دست داده‌اند و از طرف دیگر صاحبان پول، مشتاق افزودن به دارایی شان هستند

توسط اقتصاددانان دانشگاه‌های آمریکا طرح ریزی شده، سرمایه‌داری را از طریق نبرد طبقاتی شدید خواهد زیاند. ■

پی‌نوشت:

۱- منبع: سایت اینترنتی www.rouzgar.com

۲- ناسی هولمستروم استاد فلسفه در دانشگاه راتجرز نیوآرک است و متخصص فلسفه‌ی اجتماعی بهویژه نظریه‌ی مارکسیسم و فمینیسم است. او همچنین در تألیف کتاب فروشی نیست؛ در دفاع از کالاهای همگانی، انتشارات وست ویو Westview، ۲۰۰۰، همکاری کرده است.

ریچارد اسمیت، تاریخ را در دانشگاه راتجرز نیوپراونشویگ فراگرفته و در زمینه‌ی موارد زیست محیطی و اجتماعی گذار چین به سرمایه‌داری برای مجله‌های نیوفلت ریویو، اکولوژیست و ... مقاله نوشته است.

پرداختن خواسته بازی

سمیر امین
قسمت اول

Samir Amin

ویرانگری‌های نخستین فصل
توسعه سرمایه‌داری جهانی
- با تأخیر- نیروهای
آزادی رخشی را به وجود آوردهند
که منطقه‌های فرمانروا
بر آنها را به پرسش کشیدند

امپریالیسم
مرحله‌ی بالاتر
سرمایه‌داری نیست،
بلکه از نخست
درون بود توسعه‌ی
آن است



کشورهایی که کارکرد آن را پذیرند و هوشمندانه در آن ادغام شوند؟ شناس لازم فراهم می‌آورد و به آنها امکان می‌دهد که به مرکزهای قدیم «برسند» خواهیم دید که آنها چنین توانی ندارند. بر عکس، شکل‌های جدید سلطه‌ای انحصاری مرکزها بر مجموع سیستم حامل ژرف قطب‌بندی فرایندهای نابرابری بین خلق‌ها است. منطق این نوع جهانی شدن چیزی جز منطق سازماندهی آپارتايد در مقیاس جهانی نیست.

جهانی شدن همانا امپریالیسم است

امپریالیسم مرحله‌ی بالاتر سرمایه‌داری نیسته بلکه از نخست درون‌بود توسعه‌ی آن است. فتح امپریالیستی سیاره توسط اروپایی‌ها و کوکان امریکای شمالی آنها که در دو دوره گسترش یافت می‌تواند در آغاز دوره‌ی سوم گسترش باشد.

۱- نخستین مرحله‌ی گسترش ویرانگر امپریالیسم پیرامون فتح امریکا در چارچوب سیستم مرکانتیلیستی اروپای آتلانتیک عصر سازمان یافت و به ویرانی تمدن‌های سرخ‌بوستان و اسپانیایی - مسیحی کردن آنها انجامید یا خیلی سرداسته ایالات متحده با نسل‌کشی کامل بنا نهاده شده. راسیسم بنیادی مستعمرهای (انگلوساکسون بیان می‌کند که این مدل در استرالیا، در تأسیانی نمونه‌ی یک نسل کثی تمام عیار تاریخ) و در زلاندنو باز تولید شد. زیرا اگر اسپانیایی‌های کاتولیک به نام مذهبی که می‌باشد به مردم مغلوب تحمل شود عمل می‌کردد انگلیسی‌های بروگستان ممکن ساخته است. «کشتار کافران» را بنا بر قراتشان از تورات توجیه می‌کردد. برگشی شرم‌آور سیاهان که با کشتار سرخ‌بوستان - با مقاومت‌شان ناگزیر شده بود، برای «بارورسازی» بخش‌های مفید قاره با مهارت دنبال شد. امروز هیچ‌کس از انگیزه‌های واقعی همه‌ی این دهشت‌ها شک ندارد، اما ز رابطه‌ی تکناتگ آنها با توسعه‌ی سرمایه‌ی مرکانتیلیستی بی خبر استه با وجود این، اروپایی‌های عصر، گفتمان‌های ایندیولوژیکی را که آنها توجه کرده‌اند پذیرفت‌اند. اعتراض‌ها مثل اعتراض لاسکاراس (میلیون امریکایی که از سرخ‌بوستان به دفاع برخاست) طنین زیادی در عصر پیدا نکرد.

ویرانگری‌های نخستین فصل توسعه سرمایه‌داری جهانی - با تأخیر - نیروهای ازادی بخشی را بوجود آورده که منطقه‌های فرمانرو با آنها را به پرسش کشیدند. نخستین انقلاب قاره در پایان قرن ۱۸ انقلاب برگان سن دومینیک (های تی امروز) بود که بیش از یک قرن دیرتر با انقلاب مکزیک در دهه ۱۹۱۰ این قرن و پنجم سال بعد با انقلاب کوبا دنبال شد و اگر من اینجا «انقلاب مشهور آمریکا» و انقلاب مستعمرهای اسپانیایی را که به سرعت در بی آن روی دادند دکر نمی‌کنم، از این روز است که اینجا مسئله عبارت از انتقال قدرت تصمیم‌ها در شهرهای بزرگ مستعمره‌ها برای انجام دادن همان چیز و دنبال کردن همان طرح با حدت بیشتر است، بی آنکه سودهای حاصله را «یمین اصلی» تقسیم کند.

۲- دو مین مرحله ویرانگری امپریالیستی با انقلاب صنعتی بنیان نهاده شد و با فرمانبردار کردن استعماری آسیا و افریقا نمودار گردید.

«گشودن بازارها» مثل بازار صرف تریک تحملی خشک‌مقدس‌های انگلیسی به چینی‌ها، و تصاحب منبع‌های طبیعی کره‌ی زمین، همان طور که هر کس امروز از آنها با خبر استه انجیزه‌های واقعی را تشکیل می‌دهند. البته، این بار هم، افکار عمومی اروپا و نیز جنسش کارگری انترنسیونال دوم این واقعیت راندیده گرفت و گفتمان جدید توجیه‌گر سرمایه را پذیرفت. مسئله این بار عبارت از «رسالت مشهور تمدن ساز» است. صدای روسنی که از آن عصر می‌شنویم بیشتر صدایها بورژوازی و قیح مثل صدای سسیل رودس است که فتح استعماری را برای پرهیز از انقلاب اجتماعی در انگلستان می‌ستاید. صدای معتبرین هم - از کمون پاریس تا بلشویک‌ها وجود دارد که طنین چنانی نداشته است. مرحله دوم ویرانگری امپریالیستی سرچشمه مسئله بسیار بزرگ است که بشریت هرگز با آن رو برو بوده است. قطب بندی عظیم، نسبت‌های نابرابری ۱ به ۲ خلق‌ها مقارن ۱۸۰۰ را در ارتباط با ۸۰٪ جمعیت سیاره به نسبت ۱ به ۶۰ امروز رساند بطوری که مرکزهای سود برند سیستم بیش از ۲۰٪ بشریت را در بر نمی‌گیرند. دستاوردهای شگرف تمدن سرمایه‌داری هم‌زمان محرك شدیدترین روابوی‌ها بین قدرت‌های امپریالیستی بود که هرگز سایقه نداشته است. تجاوز امپریالیستی باز نیروهایی را به صحنه آورد که با طرح آن به مقابله برخاستند.

ابهامی که در گفتمان مسلط بین مفهوم «اقتضاد بازار» و مفهوم سرمایه‌داری بر جای می‌ماند سرچشمه‌ی تضعیف نقد سیاست‌های مورد عمل است. «بازار» که بنا بر سرشت خود مبتنی بر رقابت استه «سرمایه‌داری» نیسته مضمون آن به دقت بنا بر محدودیت‌ها در رقابت تعریف شده مگر اینکه انحصار مالکیت خصوصی از جمله انحصار فروش آن را ایجاد کند. «بازار» و سرمایه‌داری دو مفهوم متمایز را تشکیل می‌دهند. سرمایه‌داری واقعاً موجود مخالف بازار خیالی است.

وانگهی، سرمایه‌داری که به طور انتزاعی به مثاله شیوه‌ی تولید نگریسته شده مبتنی بر بازار یکپارچه شده در سه بعدش (بازار فرآورده‌های کار اجتماعی، بازار سرمایه‌ها، بازار کار) است. اما سرمایه‌داری به مثاله سیستم جهانی واقعاً موجود که واقعی کار که سد مرز سیاسی دولت مانع آن استه علی‌رغم جهانی شدن اقتصاد، همواره بازار این واقعیت دم بربده استه به این دلیل سرمایه‌داری واقعاً موجود ناگزیر در مقیاس جهانی قطب‌بندی کننده است و در نتیجه توسعه نابرابری که بوجود می‌آورد به تضاد فراینده بسیار شدیدی تبدیل می‌شود که در چار چوب منطق سرمایه‌داری برطرف شدن نیست.

«مرکزها» محصول تاریخ هستند. تاریخ در بخشی از گستره‌ی سیستم سرمایه‌داری، شکل‌گیری هرثمنی بورژوازی ملی و دولتی را که دولت سرمایه‌داری ملی نام دارند ممکن ساخته است. بورژوازی و دولت بورژوازی اینجا جدای ناپدیدند و تنها ایدئولوژی «لیبرالی» می‌تواند بر خلاف واقعیت با انتزاع کردن دولت از اقتصاد سرمایه‌داری صحبت کند.

البته دولت بورژوازی هنگامی ملی است که بر روند انباشت در محدوده‌های اجبارهای خارجی فرمانروا باشد، اما این امر در شرایطی است که این اجبارهای برابر توافقی خاص دولت ملی در واکنش نشان دادن در برابر کش‌ها، حتی با شرکت در ساختمندان شان به شدت جنبه نسبی دارند.

در مورد «پیرامونی‌ها» باید گفت که آنها به سادگی منفی تعریف شهاند. این منطقه‌ها در سیستم سرمایه‌داری جهانی به وسیله مرکزها برپا نشده‌اند: با وجود این، این کشورها و منطقه‌ها در محدودی محلی بر روند انباشت فرمان روایی ندارند. پس این روند در اساس بنابر اجبارهای خارجی سامان یافته است. در این صورت، نمی‌توان «پیرامونی‌ها» را «راکد» دانست. با وجود این، توسعه آنها با توسعه‌ای که مرکزها در مرحله‌های پیاپی توسعه جهانی سرمایه‌داری از سرگزدانه‌اند شbahت ندارد. البته بورژوازی و سرمایه محلی به ضرورت در صحنه‌ی اجتماعی و سیاسی حضور دارند. روی این اصل نمی‌توان پیرامونی‌ها را با «جامعه‌های پیش سرمایه‌داری» مترادف دانست. البته، وجود صوری دولت با دولت سرمایه‌داری جهانی هم معنی نیست. از این رو، حتی اگر بورژوازی محلی به طور وسیع دستگاه دولت را کنترل کند، بر روند انباشت فرمانروایی ندارد.

بنابر تعریفه، همزیستی مرکزها و پیرامونی‌ها درون سیستم سرمایه‌داری جهانی، در هر مرحله از توسعه جهانی واقعیتی از نشانه عادی است. پس مسئله مبتنی بر این شناسایی نیسته مسئله این است که بدانیم آیا پیرامونی‌ها در حال «گذاره به تبلور مرکزهای جدید»‌اند. دقیق‌تر مسئله عبارت از آکاهی به این است که آیا نیروهایی که در سیستم جهانی عمل می‌کنند این جهت پیشرفت می‌کنند یا اینکه بر عکس اینجا مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. و این، از آن سو، دگرگونی‌هایی است که این نیروها از یک مرحله تا مرحله دیگر توسعه مجموع سیستم در معرض آن قرار دارند.

سرمایه‌داری واقعاً موجود در توسعه جهانی شده خود همواره مبتنی بر نابرابری خلق‌ها بوده است. این نابرابری محصول شرایط خاص این یا آن کشور، این یا آن مرحله نیست: نابرابری محصول منطق درون بود انباشت سرمایه است. از این رو، برتری نزدیکی مخصوص بنا بر سرشت خود از نابرابری بین افراد مانند نابرابری میان خلق‌ها، غافل است و در این شرایط گویا حامل دموکراسی خواهد بود. در واقعیت‌های تاکنوی، سرمایه‌داری واقعاً موجود بایه گذار نابرابری میان خلق‌ها و بر این اساس حامل راسیسم بنیادی است.

این گفتمان، در مرحله کوتني جهانی شدن نولیبرالی مدعی است که صفحه نابرابری خلق‌ها در حال ورق خوردن است. می‌گوید جهانی شدن جدید برای

می‌کنند؟ یا اینکه هماهنگ عمل می‌کنند؟ آیا اروپایی‌ها در این حالت زنده کردن دوباره امپریالیسم سیستم ۱۴۹۲ را که از راه نمایندگی اصلاح شده بر می‌گیرند و نظرهای سیاسی شان را در خط سیر نظرهای سیاسی و اشتگن قرار می‌دهند؟ در چه شرایطی ساختمن اروپایی مورد بحث می‌تواند در ساختمن جهانی شدن که به سیستم ۱۴۹۲ قاطعه‌پایان می‌دهد، جای گیرد.

۳- ما امروز با آغاز گسترش سومین موج ویرانگری جهان با توسعه‌ی امپریالیستی روپریویم که با فرپوشی سیستم شوروی و رژیم‌های ناسیونالیسم نوادای جهان سوم برانگیخته شده است. هدفهای سرمایه‌های مسلط همواره همان‌ها هستند کنترل توسعه‌ی بازارهای غارت منبع‌های طبیعی سیاره، استثمار مضاعف ذخیره‌های نیروی کار پیرامونی - هر چند که اینها در شرایط جدید در زمینه‌های معینی پس از متفاوت با شرایطی که مربوط به مرحله‌ی پیشین امپریالیسم است، عمل می‌کنند. گفتمن این‌تلویزیک که به متعدد کردن افکار عمومی مردم سه‌گانه اختصاص داده شده اصلاح گردید و این پس مبنی بر «وظیفه مداخله» است که دفاع از «موکراسی»، «حقوق مردم» و «باشروستی» آن را توجیه می‌کند. البته با اینکه ابزار سازی وقیحانه‌ی این گفتمن برای آسایی‌ها و آفریقا‌ها در حدی که تموهه‌های «دو وزنه - دو سنجه» آشکارند، واضح به نظر می‌اید افکار عمومی غرب با همان شور و حرارت گفتمن‌های مرحله‌های پیشین امپریالیسم به آن می‌گردوند.

از سوی دیگر، ایالات متحده در این جشن‌انداز استراتژی منظمی را گسترش می‌دهد که هدف آن تأمین هژمونی مطلق خود از راه همیشه کردن مجموع شریکان سه‌گانه با استفاده از قدرت نظامی اش است. تسلیم کامل دولت‌های اروپایی در پی‌پی دیدگاه‌های آمریکا در زمینه‌ی «مفهوم جدید استراتژیک» که توسط پیمان آتلانتیک شمالی بی‌درنگ پس از «پیروزی» در یوگسلاوی (۲۵-۲۳ آوریل ۱۹۹۹) به تصویب رسید گواه آن است، در این «مفهوم جدید» (پس از حاد و افراطی آنسوی آتلانتیک کلیتون) مأموریت‌های سازمان پیمان آتلانتیک شمالی در عمل برای سراسر آسیا و آفریقا توسعه داده شده و این (باتوجه به اینکه ایالات متحده حق دخالت در قاره‌ی آمریکا از زمان دکترین مونرو نه برای خود حفظ کرده) تأیید می‌کند که سازمان پیمان آتلانتیک شمالی یک اتحاد دفاعی نیسته بلکه این‌بار تعریض ایالات متحده است، همزمان این مأموریت‌ها در اصطلاح‌های دلخواه میهم تعریف شده‌اند و بر این اساس «تهدیدهای جدید» (چون تهیکاری بین‌المللی، «تزویریسم»، مسلح شدن

«خط‌نماک» کشورهای خارج از پیمان آتلانتیک شمالی و غیره) را در بر می‌گیرند. و این چیزی است که باید آشکارا هر تجاوز سودمند برای ایالات متحده را توجیه کنند. وانگهی، کلینتون از سخن گفتن درباره‌ی «دولت‌های نایاب» که باید علیه آنها بوارد آوردن ضربه (پیشگیرانه) مبادرت کرد بی‌بهره نبود. بی‌آنکه به دقت معلوم شود که منظور از «پست و نایاب» چیست؟ به علاوه، ناتوان خود را رجوع به سازمان ملل متحد برای تضمیم گیری در این مورددها معاف می‌داند در واقع این همان رفتاری است که دولت‌های فاشیستی نسبت به جامعه ملل داشتند (شایسته اصطلاح‌های مورد استفاده‌ی آنها عیان است).

این‌تلویزی امریکایی در این کار دقت دارد که کالاهای طرح امپریالیستی اش را با زبان توصیف‌نایابن «مأموریت تاریخی ایالات متحده» بیاراید. این سنت از «پدران بنیانگذار» باورمند به الهام خانای شان به ارت رسیده است. لیبرال‌های آمریکایی که در مفهوم سیاسی این اصطلاح خود را به عنوان «چپ» جامعه‌شان تلقی می‌کنند، در این این‌تلویزی سهیم‌اند. آنها همچنین هژمونی آمریکا را چونان الزام «نى خطر» منبع پیشرفت خودگاه و پرایتیک دموکراتیک معرفی می‌کنند که به ناجار کسانی از آن سود می‌برند که از دید آنها نه قربانیان این طرح بلکه سودبرندگان آن هستند. هژمونی

انقلاب‌های سوسیالیستی (روسیه و چین) برآمدی در پرایر تجاوز امپریالیستی بود. این انقلاب‌ها و انقلاب‌های رهایی بخش ملی همواره در پیرامون های قربانی توسعه‌ی امپریالیستی و شرایط قطب‌بندی کننده سرمایه‌داری واقعاً موجود روی داده است. پیروزی آنها طی نیم قرن پس از جنگ دوم جهانی این توهم را در ذهن‌ها القاء کرد که سرمایه‌داری ناجار به تطبیق خود با این وضعیت است و از این راه به متمدن کردن خود نایل آمد.

اهمیت مسئله امپریالیسم (و در پشت آن مسئله تضاد آن - ازدادی و توسعه) به سنگیتی کردن روی تاریخ سرمایه‌داری تا عصر ما ادامه می‌دهد. از این رو پیروزی جنگ‌های رهایی بخش که از فردای جنگ دوم جهانی استقلال سیاسی دولت‌های آسیایی و آفریقا‌ی را بی‌نهاد نه فقط به سیستم استعماری، بلکه با روش معینی به عصر توسعه‌ی اروپایی که در ۱۹۴۲ گشوده شد پایان داد. این توسعه از رشد سرمایه‌داری تاریخی طی چهار قرن و نیم (از ۱۵۰۰ تا ۱۹۵۰) به میزانی که این دو بعد از یک واقعیت شکل گرفته‌اند، جدای ناپیویزند. «سیستم جهانی» در فاصله‌ی پایان قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ با استقلال قاره‌ی امریکا شکاف برداشت، اما مسئله تهیه عبارت از ظاهر استه چون استقلال مورد بحث ته توسط مردم بومی و بزرگان وارد از مستعمه‌نشین‌ها (جز در های تی)، بلکه توسط خود مستعمه‌نشین‌ها بودست آمد و بدین طریق قاره‌ی آمریکا را به اروپایی دوم تبدیل کرد. استقلال بودست آمده به وسیله‌ی مردم آسیا و آفریقا معنی دیگری نداشت.

پس طبقه‌های رهبری کشورهای استعمارگر اروپا از این درگ بی‌پرهه نبودند که صفحه‌ی تاریخ در واقع اکنون ورق خورده است. آنها در یافتند که باید این‌سنتی شان که ترقی اقتصاد سرمایه‌داری داخلی را با کامپانی با توسعه امپریالیستی پیوند می‌داد، صرف‌نظر کنند. زیرا این پیشنهادها بیش قدرت‌های استعماری پیشین در جای نخست انگلیس، فرانسه و هلند نبود، بلکه همچنین پیشنهاد مرکزی‌های جدید تازه تأسیس قرن نوزده - المان، ایالات متحده و زاین نیز بود. بنابراین هم‌ستیزی‌های درون اروپایی و بین‌المللی در جای نخست هم‌ستیزی‌ها برای تقسیم دوباره‌ی استعماری امپریالیستی سیستم ۱۴۹۲ بود. وانگهی ایالات متحده قاره‌ی جدید را در همه چیز به طور انحصاری برای خود حفظ کرد.

ساختمن یک فضای بزرگ اروپایی توسعه‌یافته تروتمند که از تیروی فنی و علمی درجه‌ی نخست چون سنت‌های قومی نظامی برخوردار بود، به نظر می‌رسید بدیل محکمی را تشکیل می‌دهد که براساس آن پیشرفت جدید انباشت سرمایه‌داری می‌تواند «بلون مستعمره‌ها» یعنی براساس جهانی شدن نوع جدید متفاوت با جهانی شدن سیستم ۱۴۹۲ بررسی شود. مسئله‌ای که باقی می‌ماند این است که بدانیم این سیستم جهانی جدید در چه چیز می‌تواند با سیستم قدیم متفاوت باشد هر چند سیستم جدید با وجود پایه‌های جدید مثل سیستم قلیم همواره قطب‌بندی کننده است.

بدون شک این ساخت که نه فقط پایان نیافته، بلکه از مرحله بحرانی که آن را زیر سؤال می‌برد عبور می‌کند پیچیده باقی می‌ماند، اقدار روی واقعیت‌های ملی تاریخی سنگینی می‌کند که برای آنها هنوز فرمول‌هایی پیشنهاده که سازمان شان را با شکل‌بندی یگانگی سیاسی اروپا ممکن سازد. به علاوه پیشنهاد مربوط به مفصل‌بندی این فضای اقتصادی و سیاسی اروپا با سیستم جدید جهانی و همچنین با امر بنا کردن تا امروز میهم و حتی مه‌آسود باقی مانده است. آیا مسئله عبارت از یک فضای اقتصادی پنداشته برای رقیب بودن با فضای بزرگ دیگر، فضای آفریقه در اروپایی دوم توسط ایالات متحده است؟ چگونه این رقابت روی رابطه‌های اروپا و ایالات متحده با بقیه جهان اثر می‌گذارد؟ آیا رقیان مثل قدرت‌های امپریالیستی عصر پیشین با هم مقابله

کننده ماده‌های معدنی، درآمدهای نفتی) پیشنهاد کرد و آن را بنا بر تحلیل طبیعت هژمونی‌های متفاوت اجتماعی که محصول ازدای ملی است، تقویت کرد، پس بهدرستی خواهیم دید که «توسعه» مورد بحث اینجا چیزی جز کوشش برای جاده خود در توسعه‌ی جهانی سرمایه‌داری عصر نبود.

شاخص اختلافی که پیرامونی‌های فعل را از پیرامونی‌های حاشیه‌ای جدا می‌کند فقط شاخص رقابتی بودن تولیدهای صنعتی شان نیست بلکه همچنین شاخص سیاسی است، قدرت‌های سیاسی در پیرامونی‌های فعل و پشت آنها جامعه در مجموع آن (یعنی آنکه این، تضادهای اجتماعی را در درون جامعه نقی کند) یک طرح و یک استراتژی برای کاربرد آن دارند. این مورد گوایی برای چین، کره و درجه‌ی کمتر برای برخی کشورهای آسیای جنوب شرقی و برخی کشورهای امریکای لاتین است. این طرح‌های ملی رویارویی با طرح‌های امپریالیسم فرماتور اوی جهانی است و نتیجه‌ی این رویارویی چهان را می‌سازد. برعکس، پیرامونی‌های حاشیه‌ای طرح و استراتژی خاص ندارند (حتی هنگامی که بیانی جون بیان اسلام سیاسی مدعی آن است)، بدین ترتیب است که محفل‌های امپریالیستی («جای آنها می‌اندیشند» و ابتکار انتشاری «طرح‌ها») مربوط به این منطقه‌ها را در دست دارند (مثل CEE، ACP، طرح «خاورمیانه» ای ایالات متحده و اسراپل، طرح‌های مبهم مدیرانه‌ای اروپا) در واقع هیچ طرحی از خاستگاه ملی برای رویارویی با آنها وجود ندارد. از این رو، این کشورها سوزه‌های منفی جهانی شدن هستند. لایه‌بندی فزاینده بین این گروه از کشورها مفهوم «جهان سوم» را در هم توریده است و به استراتژی‌های جبهه مشترک عصر باندونگ (۱۹۵۹-۱۹۷۵) پایان داده است.

با این همه، در ارزش‌بایی‌های طبیعت و چشم‌اندازهای توسعه‌ی سرمایه‌داری در کشورهای چهان سوم سائق وحدت نظر وجود ندارد. برای برخی‌ها، کشورهای نوخاسته (تاژه استقلال یافته) بسیار بیوای که در راه «رسیلن» به مرکز هستند، دیگر «پیرامونی» نیستند حال آنکه در سلسله مرتبه‌های جهانی هنوز در سطح‌های بین‌لایی قرار دارند. برای برخی دیگر (از جمله من) این کشورها، کشورهای پیرامونی واقعی (با موقعیت ویژه) را تشکیل می‌دهند اختلاف مکانیک‌ها پیرامونی‌ها که از ۱۸۰۰ تا ۱۹۵۰ مترادف با نقلی اقتصادهای صنعتی شده - اقتصادهای صنعتی نشده بود، امروز مبتنی بر شاخص‌های جدید و متفاوت است که می‌توان آن را بر پایه تحلیل کنترل پنج انحصار که بوسیله‌ی کانون سه‌گانه عمل می‌کنند، مشخص کرد. جلوتر به آن خواهیم پرداخت.

به هر رو، حتی جایی که پیشرفت‌های صنعتی شدن بسیار نمایان استه پیرامونی‌ها همواره «ذخیره»‌های عظیمی را در بردارند؛ منظور آن است که نسبت‌ها متغیرند، اما همواره بخش بسیار مهمی از نیروی کار آنها در فعالیت‌های با بهره‌وری تاچیز به کار برده می‌شوند. دلیل آن این است که سیاست‌های مدرن‌سازی - یعنی کوشش‌های (رسیلن) به مرکزها - انتخاب‌های تکنولوژیک همواره مدرن را (برای کارا و حتی رقائی بودن) ایجاد می‌کند. این تکنولوژی‌ها در ارتباط با استفاده از منبع‌های نادر (سرمایه‌ها و تیروی کار ویژه) بسیار گران قیمت هستند. این پیچیدگی منظم هر بار که مدرن‌سازی یاد شده با تابعیتی فراینده در توزیع درآمد دمسار گردد، شدت می‌یابد. در چنین وضعیتی اختلاف میان مرکزها و پیرامونی‌ها بسیار زیاد است. در گروه‌های نخست، ذخیره موجود منفی، در اقلیت (متغیر بر حسب حالت‌های بحرانی، اما بدون شک، تقریباً همواره پایین ۲۰٪) باقی می‌ماند. در گروه‌های دوم این ذخیره‌ی منفی همواره در اکثریت است. یگانه استثناء‌ها اینجا کره و تایوان است که به دلیل‌های گوناگون از جمله عامل رُؤاستراتژیک که برای شان فوق العاده مساعد بود (برای ای بایست به آنها در مقابله با خطر «سرایت» کمونیسم چیزی کمک کند) از رشد

امريکاني، صلح همگانی، دموکراسی و پیشرفت مادي چونان اصطلاح‌های جلاني ناپذير گرد آمدماند. اما واقعیت نمایان، چیز دیگری را يابان می‌كند.

گروين باورنگردني افكار عمومي اروپا (افكار عمومي ایالات متحده که به خاطر مطرح نکردن هیچ پرسشی به قدر کافي ساده لوح است) و بهويه گروين افكار عمومي اکثريت چه آنها به طرح مورد بحث فاجعه‌اي است که نتیجه‌های آن فقط می‌توانند فاجعه‌بار باشند. بمباران رسانه‌ها - متمرکز روی منطقه‌های که به تصميم اميريكادر آنها مداخله شده - تا اندازه‌ای اين گروش را تهدار می‌سازند. اما فراتر از اينها غربي‌ها مقاعد شده‌اند که ایالات متحده و کشورهای اتحاديه اروپا («دموکراتیک») هستند و دولت‌های آنها که «از شر و بدی روی گردان اند» در برابر «دیکاتورها» هی خونریز شرق فقط ملاحظه کارند. اين اعتقاد چنان چشم‌انداز است که نیروي تعیین‌کننده مسافت سرمایه مسلط را زياد می‌برند. از اين رو، افكار عمومي در کشورهای اميريكاليستی خود را سزاوار هیچ سرزنشی نمي‌داند.

میراث قرن ۲: جنوب در برابر جهانی شدن جدید

۱- طی «دوره باندونگ» (۱۹۵۵-۱۹۷۵)، دولت‌های چهان سوم سیاست‌های توسعه‌ی ممایل به خود متمرکز (واقعي یا بالقوه) در مقیاس ملی تقریباً متصصر را دیقاً به منظور کاهش قطب‌بندی جهانی و «رسیلن به مرکزها» در پیش گرفتند. نتیجه‌ی کامپانی تابع این سیاست‌ها، تولید چهان سوم معاصر به شدت متفاوت بود که باید امروز آن را متمایز کرد.

کشورهای سرمایه‌داری آسیای شرقی (کره‌ی جنوبی، تایوان، هنگ‌کنگ و سنگاپور)، در بیانها سایر کشورهای جنوب شرقی آسیا (درجای نجاست مالزی و تایلند)، مثل چین ترخهای رسید شتاب‌داری را تبی کرده‌اند در صورتی که این ترخ رسید تقریباً در یقیه چهان از توان افتداد است. فراسوی بحرانی که از ۱۹۹۷ آنها افزو توکیت این کشورها از این پس در بین ساقمه‌هندگان فعال روی بازارهای جهانی محصول‌های صنعتی حساب می‌کنند. این پویای اقتصادی بطور کلی توان با تشید نه چنان زیاد تغییر شکل‌های اجتماعی (تفعلیات تفاوت‌ها و بحث درباره مورد به مورد) و اسپی‌بندی‌ی نه چندان زیاد (بنابر تشدید رابطه‌های درون منطقه‌ای خاص در آسیای شرقی در همان سطح اتحادیه اروپا) و دخالت موثر دولت است که نقش تعیین‌کننده‌ای را در کاربرد استراتژی‌های ملی توسعه که رو به خارج دارد، حفظ می‌کند.

کشورهای آمریکای لاتین و هند تیز از توانایی‌های صنعتی برجور دارند. امریکاچگی منطقه‌ای در آنجا کمتر آشکار است. (برای آمریکای لاتین، دخالت‌های دولت کمتر به هم پیوسته‌اند. تشدید تابع‌بندی‌های زیاد کنونی در این منطقه‌ها به قدری چشمگیر است که ترخهای رسید ناجیز باقی می‌مانند). کشورهای آفریقایی و دیالاهی عرب و اسلامی در مجموع در تقسیم کار بین‌المللی بشاید بسته باقی مانده‌اند. آنها همچنان در وضعیت صادر کنندگان محصول‌های ابتدایی قرار دارند، اعم از اینکه در عصر صنعتی وارد شده باشند یا صنعت‌های آنها سکنند، آسیب‌پذیر و غیرقابلی باشند، در این کشورهای بیوای تعادل‌های اجتماعی در شکل اصلی خود به صورت زیاد شدن حجم توده‌های فقیر و طرد شده تخلی می‌کند. کمترین نشانه‌ی پیشرفت در زمینه‌ی یکپارچگی منطقه‌ای (درون اقیرقایی یا درون عربی) وجود ندارد. رسید تقریباً صفر است. هر چند این گروه از کشورهای کشورهای (تروتمند) (صادر کنندگان نفت کم جمعیت) و کشورهای فقیر با سیاست قریب را در پرمی گیرند، اما کشوری در میان آنها وجود ندارد که در ساختن سیستم چهانی همچون عامل فعل شرکت کند. در این مفهوم آنها کاملاً در حاشیه قرار دارند. برای این کشورها می‌توان تحلیلی در اصطلاح‌های سه مدل توسعه (کشاورزی صادر

بی همتا نسبت به جاهای دیگر سود برده‌اند.

منطقه‌های کشورهای شده‌اند؟ آیا مسئله عبارت از یک پدیده‌ی بی‌سابقه تاریخی است؟ یا بر عکس، نمود یک گرایش دایمی توسعه‌ی سرمایه‌داری، یک جنبه‌ی مخالف در پس از جنگ دوم بنا بر تناسب نیروی کمتر مساعد برای پیرامونی‌ها در مجموعشان است؟ وضعیت استثنای این بود که «همبستگی» جهان سوم علی‌رغم گوناگونی کشورهای ترکیب‌کننده‌ی آن مبتنی بر مبارزه‌های ضد امپریالیستی، خواسته‌های مربوط به فرآورده‌های اولیه و رانده‌ی سیاسی‌اش در تحییل مدنی‌سازی - صنعتی شدن اش برخلاف مخالفت‌های غربی بوده است. این بعده است. این است که کامیابی‌های به دست آمده در این عرصه‌ها آنقدر نابرابر بوده‌اند که پیوستگی جهان سوم و همبستگی آن را متزلزل کرند.

برخی کشورهای حتی سراسر یک قاره (مثل آفریقا) (حاشیه‌ای «نام گرفته‌اند. این اصطلاح این را القاء می‌کند که آنها «خارج» از سیستم جهانی گردانیده‌اند. به طور سطحی در آن گنجانده شده‌اند. بنابراین «توسعه‌ی» آنها بنا بر بزرگ‌ترین یکپارچگی در جهانی شدن جریان دارد. در واقع همه‌ی منطقه‌ها، از جمله منطقه‌هایی که «حاشیه‌ای» گفته می‌شوند همه در سیستم جا دارند. البته آنها بر حالتمندی‌های بسیار متفاوت در این سیستم قرار دارند. اصطلاح «حاشیه‌ای» شدن مفهوم نادرستی است که مسئله حقیقی را پنهان نگاه می‌دارد. مسئله این نیست که درجه یکپارچگی منطقه‌های مختلف کدام است؟

آفریقا از ابتدا در عصر مکاتنیسم (از ۱۸۰۰ تا ۱۵۰۰) و بعداز دوره‌ی استعماری

(۱۹۰۰ - ۱۹۸۰) در جهانی شدن وارد شده است. نتیجه‌های این شیوه‌ی یکپارچگی در جهانی شدن برای آفریقا فاجعه بار بوده است. آفریقا دست کم در آغاز انقلاب کشاورزی یک قرن تأخیر داشته است. مازاد کاراضافی دهقانان و بهره‌برداری از طبیعت بدون سرمایه‌گذاری‌های مدنی‌سازی (ماشین‌ها، کودها)، بدون حتی پرداخت مزد واقعی کار (که باز تولیدش را در چارچوب خودکفایی سنتی تأمین می‌کرد) و بدون تضمین شرایط بازتولید ثروت با غارت خاک (جنگل‌ها) به دست آمده است. هم‌زمان این شیوه‌ی بهره‌برداری در تقسیم نایران بین المللی کار عصر که هر نوع شکل‌بنده بورژوازی محلی را نمی‌کند جای دارد. به نظر می‌رسد که این بورژوازی هر بار که خواست سبرآرد مقام‌های استعماری در برآفکندن و تخریب آن درنگ نکرند.

نتیجه‌این است که امروز اکثریت کشورهای موسوم به کمتر پیشرفته (PAM) آفریقایی هستند این «جهان چهارم» به گستردگی مشکل از جامعه‌هایی است که از شتاب ادغام شدن در مرحله‌ی پیش توسعه سرمایه‌داری ویران شده‌اند. بنگلاش، به عنوان کشور جانشین بنگال که از سیاست استعماری بریتانیا در هند شادمان بود نمونه‌ی خوبی در این باره است. ادغام آنها هیچ چیزی جز «مدنی‌سازی» فقر به وجود نیاورد. ساکنان حلبی آبادها جانشین دهقانان بی‌زمین شده‌اند. ضعف جنبش‌های ارادی بخش، سپس شکنندگی دولتها که نتیجه‌ی آن هستند ریشه در شکل‌گیری دوره‌ی استعماری دارند. این ضعفها، آن گونه که ایندیلوژی فرانمانروا مدعی آن است و به زحمت اینجا پیش داوری راسیستی توصیف‌گر آن را پنهان می‌کند محصول‌های میراث پیش استعماری نیستند. انتقادگران آفریقایی معاصر از فساد طبقه‌های متوسط و نامنضم بودن سیاست‌های شان این نکته مهم را زیاد می‌برند که این ویزگی‌ها به مستعمره شدن آنها در فاصله ۱۸۸۰ و ۱۹۶۰ شکل گرفته است.

-۲- به فرض که گرایش‌های مسلط جاری نیروی اصلی فعال فرمزروای تحول سیستم هم‌زمان در مجموع خود و در بخش‌های مختلف تشکیل دهنده‌اش بقی بماند، در این صورت، چگونه خواهد توانست رابطه‌هایی بین آنچه که من آن را به عنوان ارشت فعل کار (دست کم بالقوه مجموع زحمتکشان وارد در فعالیت‌های رقبتی در بازار جهانی) تعریف کرده‌ام و ذخیره منفی (سایرین یعنی نه فقط حاشیه‌های هاویکاران بلکه همچنین زحمتکشان شاغل در فعالیت‌های کم بهره‌ور محکوم به فقر عمومی) را تحویل دهدن؟

به عقیده‌ی برخی‌ها، کشورهای سه‌گانه تحولی را که عقیده‌ی نولیرالی شان آغاز نهاد دنبال خواهند کرد. برایه‌ی این واقعیت ارشت نیرومند ذخیره‌ی کار در قلمرو خود بازسازی خواهد شد. من می‌افزایم در این صورت‌هه این کشورهای برای حفظ موقعیت مسلط‌شان در مقیاس جهانی خود را به طور اساسی پیرامون پنج انحصار خود سازمان

می‌دهند. در کشورهای مورد بحث پیرامونی ما با یک ساختار دوگانه سروکار داریم که بنا بر همزیستی ارتش فعال (اینجا شاغل در تولیدهای «صنعتی پیش با افتاده») و ارتش ذخیره تعریف می‌شود. پس این تحول به ترتیب معینی دو مجموعه‌ی مرکز پیرامون‌ها را نزدیک می‌کند البته با وجود این، سلسه مراتب توسط پنج انحصار حفظ می‌شود.

درباره‌ی این موضوع و درباره‌ی آنچه که نیازمند بازبینی عمیق‌چه در ارتباط با خود مفهوم کار و چه در ارتباط با مفهوم همگونی بینی بر پایه سیستم تولید ملی و حتی اختلاف مرکزها و پیرامون‌ها استه زیاد نوشته شده. «بایان کار» اعلام شده در این مفهوم و «جامعه‌ی جدید» (موسوم به «شبکه‌ها» به عنوان طرح مشترک ترکیب‌درباره‌ی زندگی اجتماعی پیرامون تأثیر متقابل «طرح‌ها» و پیرامون یابن‌با آنچه که برخی‌ها آن را «جامعه‌ی طرح‌ها» در تقابل با جامعه‌ی صنعتی فوری می‌نامند مسئله‌های را تشکیل می‌دهند که بنا بر آینده‌شناسی بشریت (Futurologie) که جلوتر به آن خواهیم پرداخت در دستور روز قرار گرفته است. این تراهار همه‌ی شکل‌های بیان خود دیگر امکانی را بررسی نمی‌کند که جامعه‌ها بنا بر تعیین شکل مسلط رابطه‌های اجتماعی که نسبی بود، همگون شده بمانند. اقتصادها و جامعه‌شکه‌ها با شتاب‌های متفاوت همه‌جا، چه در مرکزها و چه در پیرامون خاک خود را تحلیل می‌کنند. ماینجا و آنچا «جهان نخست» ثروتمنده‌ها و مرفه‌ها را که از رفاه جامعه‌ی جدید طرح‌ها سود می‌برند و جهان «دوم» زحمتکشان به شدت استثمار شده و جهان «سوم» (یا «چهارم») طرد شده را می‌یابیم.

شاید بسیاری از خوش‌بینان درباره‌ی امیدهای سیاسی‌شان بگویند که هم کناری یک ارتش فعال و یک ارتش ذخیره در سرزمین‌های مرکزها و پیرامون‌ها شرابط نوزایی مبارزه‌های طبقاتی معقول، شایسته بینایی شدن و انتراسیونالیسم را به وجود آورده است.

ذخیره‌هایی که من در ارتباط با این تأمل بیان می‌کنم مربوط به دو بررسی است که اینجا آن را کوتاه بیان می‌کنم:

در مرکزها احتمالاً، بازسازی پایدار ارتش مهم ذخیره و متمن‌کردن خوبه در فعالیت‌ها برایه‌ی فعالیت‌های پنج انحصار ناممکن خواهد بود. زیرا سیستم سیاسی قدرت‌های سه‌گانه به آن مجال نمی‌دهد. بنابراین، انفحارهای شدید به این یا آن طریق، جنبش خارج از راه‌های ترسیم شده بنابر عقیده‌لیبرال (نو) (واقعیتی تحمل ناپذیر) را چه در چپ و در جهت سازش اجتماعی ترقی خواهنه‌جه جدی و چه در راست در جهت پیوپلیسم‌های ملی متمایل به فاشیسم منشعب می‌سازد.

حتی در پیرامون‌های بسیار پویا ناممکن خواهد بود که توسعه فعالیت‌های تولیدی مدنی بتواند ذخیره‌های عظیمی را که به دلیل‌های پیش گفته در فعالیت‌های با بهره‌وری ناچیز جا داده شده‌اند جذب کند. بنابراین، انفحارهای شدید به این یا آن می‌مانند: یعنی جامعه‌هایی که از همه‌ی تضادهای مهمنا شناسی از هم کناری قلمروهای بسته مدنی شده‌ی (باهمیت) که از اقیانوس اندک مدن احاطه شده عبور می‌کند این تضادها به نگاهداشتن آنها در موقعیت فرونشست که تابع پنج انحصار مرکزها هستند یاری می‌کند. این تر که می‌گوید فقط سوسیالیسم می‌تواند پاسخگوی مسئله‌های این جامعه‌ها باشد حقیقی بقی می‌ماند. (این تر توسط اتفاقی‌هایی که چینی بسط داده شد). اگر از سوسیالیسم نه یک فرمول کامل و فرضی قطعی، بلکه جنبشی رادرک می‌کنیم که همبستگی عمومی را منفصل بندی می‌کند و استراتژی‌های تهدی ای را به کار می‌بندد که انتقال تاریخی و سازمان‌یافته‌ی اقیانوس ذخیره‌ها را به سوی قلمروهای مدنی با سیله‌های متمدنانه تأمین می‌کند. این امر مستلزم نایپوستگی، یعنی تابع کردن رابطه‌های خارجی به منطق این مرحله‌ی ملی و تهدی ای گذار طولانی است.

اضافه‌ی می‌کنم که مفهوم «رقبتی بودن» در گفتمان مسلط که آن را به متابه یک مفهوم اقصاد‌خورد (یعنی بیش کوتاهی رئیس مؤسسه) مطرح می‌کند به این‌تال کشیده شده است. در صورتی که اینها سیستم‌های تولیدی (از جیت تاریخی ملی) هستند که کاری مجتمع‌شان را به مؤسسه‌هایی می‌دهند که توانایی رقبتی ویژه آنها را تشکیل می‌دهند.

براساس بررسی‌ها و تأمل‌هایی که اینجا پیشنهاد شده می‌بینیم که جهان فراسوی قدرت سه‌گانه مرکزی از سه لایه‌ی پیرامونی تشکیل شده است. ■

نازیسم

نگاهیان در نلهای نظام طبقاتی سرمایه‌داری

طوس طهماسبی

اشغال کرد.^۳ اما از سوی دیگر آلمان برخلاف دیگر قدرت‌های اروپایی فاقد مستعمره بود، محصور بودن آلمان در میان کشورهای اروپایی و دسترسی اندکش به راههای آبی رهبران ناسیونالیست و قدرت طلب این کشور نیرومند و تازه ب دوران رسیده را رنج می‌داد. شکست آلمان در جنگ اول ضربه بسیار سنگین بر غرور ملی و ارزوهای بزرگ نخبگان سیاسی و نظامی و همچنین بخش‌هایی از اقشار اجتماعی آلمان وارد کرد، براساس قرارداد ورسای که فاتحین جنگ مقاد آن را تنظیم کرده بودند آلمان محاکوم به پرداخت غرامت سنگین شد و ضمن جدایی بخش‌هایی از آلمان برای دسترسی کشور تازه تأسیس لهستان به راههای آبی دالانی در خاک آلمان به دانزیگ به آن کشور واگذار شد.^۴

و خاتمه اوضاع اقتصادی پس از جنگ و همچنین تأثیرات انقلاب روسیه سبب شکل‌گیری یک جریان نیرومند کارگری و مارکسیستی گردید. در سال ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ دو انقلاب سوسیالیستی ناکام روی داد که در مورد اول مدت کوتاهی در دو ایالت آلمان حکومت کمونیستی برقرار شد از آن زمان وحشت از انقلاب کمونیستی به یک عامل تعیین کننده در تصمیم‌گیری‌های طبقات بالا و متوسط در جامعه آلمان تبدیل شد. بحران اقتصادی و تورم شدید پس از جنگ طبقه متوسط و متوسط پایین را از تعادل روحی خارج کرده بود. شدت بحران تا آن اندازه بود که اسکناس‌های بیست میلیون مارکی چاپ شد و تمام پس اندازها یک شبیده شد. نازیسم در چنین شرایطی به عنوان یک جنبش کوچک وارد عرصه سیاسی شد. تفکرات مطالباتی که هویت این جنبش را تشکیل می‌داد عبارت بود از مخالفت آتشین با قرارداد ورسای به عنوان سند برگ آلمان، تأکید بر تفکرات برتری نژادی و اصالت زیست‌شناختی که از درون آن برتری نژاد آلمانی را به تمامی نژادها بیرون می‌کشید، مطرح کردن کمونیسم و جنبش کارگری به عنوان اصلی‌ترین خطر برای حیات آلمان و نظام اجتماعی و دعوت از همه آلمانی‌های وطن‌پرست برای تابودی کمونیست‌ها، عقاید افراطی ضد یهود و مطرح کردن یهودیان به عنوان قومی شوم و غاصب در جامعه آلمان و تهدید آنان به اخراج و تابودی، اعتقاد به تشکیل دولتی قدرتمند و بزرگ برای اعاده افتخارات ملی و تمایل به کنترل و نظارت بر بازار آزاد و سرمایه‌داری آلمان به متظاهر حفاظت از نظام اجتماعی و حدت ملی. لتو تروتسکی طراح انقلاب روسیه درباره زمینه‌های حمایت اجتماعی نازیسم و ماهیت این جنبش تحلیل قابل تأمل ارائه می‌دهد. او موقوفیت نازیها در جلب بخش بزرگی از طبقه متوسط و متوسط پایین یعنی خردبوزرگواری آلمان را تعیین کننده می‌داند. او نازیسم را جنبش و ایدئولوژی «خرده‌بورژوازی وحشی شده»^۵ ای می‌دید که سر از پانمی‌شناخت و همین موضوع

موضوع این نوشتار بحث پیرامون دو دیدگاه مغایلی است که در دهه‌های گذشته پیرامون نازیسم مطرح شده است. نتولیوال‌ها معتقدند که نازیسم یکی از شقوق سوسیالیسم و دارای وجود مشترک قابل توجه با جریان غالب سوسیالیستی در قرن بیستم است. از دیدگاه آنان کمونیسم و نازیسم هر دو پاسخ‌های جمع‌گرایانه و خصم‌هایی به تمدن سرمایه‌داری لیبرال هستند. این دو جنبش هر دو به ادغام فرد و منافع فردی در دولتی بزرگ باور دارند و به دنبال اعمال نظارت دولتی بر تمام جنبه‌های زندگی افراد جامعه هستند. نازیسم و کمونیسم هر دو کارکرد طبیعی نظام بازار را مختلف می‌کنند و قصد سازماندهی جامعه در کل و بر اساس ایده‌های خود را دارند. نتولیوال‌ها حتی بهوستیزی پیروان هیتلر را عمدتاً می‌پنند بر تنفس آلمانی‌ها و اتریشی‌ها از تصور کلیشه‌ای یهودی به عنوان یک سرمایه‌دار می‌دانند.^۶ به اعتقاد آنان تصادفی نیست که سیاست‌مدارانی مانند موسولینی یا متفکرانی چون رومبارت ابتدا از عقاید سوسیالیستی آغاز کرده و سپس به سوی اندیشه‌های فاشیستی و ناسیونالیسم افراطی گرایش پیدا کرده‌اند. مشروعیت یافتن چنین دیدگاهی نتایج مهمی در بی‌دارد؛ اول آنکه مجموعه جنایات و فجایع نازیسم تا اندازه زیادی از نتایج اندیشه‌های سوسیالیستی شناخته خواهد شد و تلاش برای مبارزه با نظام نابرابر سرمایه‌داری در ریف سوق دادن پسر به سوی بربیت قلمداد خواهد گردید و به همین دلیل روال سرمایه‌داری لیبرال حافظ و خامن تمدن و حقوق انسانی و همچنین نجات دهنده جهان از هیولای نازیسم شناخته خواهد شد. و دوم آنکه نقش مهم نازیسم و فاشیسم در سرکوبی کمونیسم و جلوگیری از استقرار آن در اروپای غربی بسیار کمرنگ جلوه خواهد کرد و بعد راست‌گرایانه نازیسم و فاشیسم چگونگی روابط این اندیشه‌ها با اشرافیت و سرمایه‌داری فراموش می‌شود.

برای نقد این دیدگاه یکی از راههای مناسب بررسی زمینه‌ها و بستر تاریخی ظهور نازیسم است چرا که دیدگاه مذکور بیشتر متوجه برخی جنبه‌های نظری نازیسم و همچنین آراء برخی از متفکران پیش از نازیسم است که ادعا می‌شود به نوعی ایدئولوگی‌های این اندیشه بوده‌اند و به زمینه‌های عینی و سیر و قایع شکل‌دهنده نازیسم توجه کمتری دارد. جنگ جهانی اول نتیجه تلاش‌های کشوری قدرتمند و پیشرفتی بود که احسان می‌کرد که قلمروی نفوذش در جهان بسیار کمتر از قدرت صنعتی و اقتصادی این کشور است فرایند صنعتی شدن در آلمان گرچه چند دهه دیرتر از انگلستان و فرانسه آغاز شد اما از سرعت و توانایی پیشرفتی پرخوردار بود. در آغاز قرن بیستم ظرفیت اقتصادی و صنعتی آلمان به میزانی حدود دو برابر انگلستان رسید و آلمان مقام قدرتمندترین دولت اروپایی را

از دیدگاه تروتسکی نازیسم را از همه احزاب ارتجاعی و خدناقلابی دیگر متمایز می‌ساخت. این احزاب معمولاً از رأس هرم اجتماعی وارد عمل می‌شدند اما نازیسم یک جنبش خدناقلابی از پایین و جنبشی عامیانه بود که از اعماق جامعه برپمی آمد. خردبورژوازی که در آن زمان از مقام و موقعیت اجتماعی خود برآشته بود با حسرت و کین به سرمایه‌داران بزرگی نگاه می‌کرد که در صحنه رقابت سخت درمانه و مغلوب آنها شده بود و از سوی دیگر با دیده‌ی تحقیر به کارگران می‌نگریست و به ظرفیت آنان برای سازماندهی سیاسی و سنتیکایی و به قدرتی که در دفاع مشترک از خود داشتند حسد می‌ورزید. مارکس زمانی به توصیف چیزی پرداخت که سبب شد خردبورژوازی فرانسه در ژوئن ۱۸۴۸ به نبردی خشمگینانه علیه کارگران شورشی در پاریس برخیزد. وی گفت: «مفاخره‌داران که می‌دیدند کارگران با ایجاد راهبندان در خیابان‌ها چگونه راهها را بر مفاخره‌های آنان بسته‌اند به راه افتادند و راهبندانها را برچیدند.» خردبورژوازی آلمان نیز که در آن زمان از نظر اقتصادی و روشکسته شده بود گنایه این امر را به گردن سوسیال دموکرات‌های درون دولت، مصالحه و امتیاز دادن به جنبش‌های کارگری توسط دولت و نبود یک حکومت قادرمند می‌انداخت. «این آدمهای خردہ‌با مشتهای خود را چنان علیه بازگانان بزرگ گره می‌کردند که گویی یک سوسیالیستند. اینان احترام بورژوازی خود، انزواج‌شان از مبارزه‌ی طبقاتی، غرور دیوانه‌وار ناسیونالیستی و تحقیر خود را نسبت به انترناسیونالیسم مارکسیستی به رخ کارگران می‌کشیدند. این روان‌نوجوی سیاسی میلیون‌ها انسان فقیر شده موجب قدرت و مایه حرکت نازیسم می‌شد.^۵ تروتسکی، هیتلر را مردی خردہ‌با در ابعادی عظیم، سرشار از سواسته‌های جنون‌آمیز، پیش‌داوری‌ها و خشم دیوانه‌وار می‌دید. بنا به گفته‌ی تروتسکی، هر خردبورژوازی وحشی شده‌ای نمی‌تواند هیتلر شود، اما در هر خردبورژوازی، چیزی از هیتلر وجود دارد.

از دیدگاه تروتسکی خردبورژوازی، که در آن شرایط تاریخی نمی‌توانست نقشی مستقل ایفا نماید سرانجام ناگزیر بود یا از قشرهای بالای بورژوازی پیروی کند یا از طبقه‌ی کارگر. «شورش خردبورژوازی علیه بازگانی بزرگ بی‌نتیجه بود، پیشه‌وران و مفاخره‌داران کوچک نمی‌توانستند بر الیگارشی‌های سرمایه‌داری اتحاصار طلب فائق آیند و بدین سبب نازیسم نیز نمی‌توانست هیچ‌یک از وعده‌های «سوسیالیستی» خود را عملی نماید. لذا اساساً خود را به عنوان قدرتی محافظه‌کار نشان می‌دهد، در صدد جاودانه کردن سرمایه‌داری برپی آید، طبقه کارگر را خرد می‌کند و زوال همان طبقه متوسط پایینی را شتاب می‌بخشد که او را به قدرت رسانده است. ولی در این میان طبقه متوسط پایین و زائدی لمپن پرولتاریاپی آن به جنبشی تدبیل آورد درمی‌آید و اتش پندارهایش را با رویاهای سیاست اجتماعی و سیاسی‌ای فروزان نگاه می‌دارد که هیتلر در آن غوطه‌ورشان ساخته است.⁶

پیش‌بینی تروتسکی در سال ۱۹۲۹ این بود که با پیروزی نازیسم سایه‌ی قرون تاریک به اروپا بازخواهد گشت و «هیتلر اگر پیروز شود نه تنها سرمایه‌داری را نگاه خواهد داشت بلکه بدان سیمای بربریت خواهد بخشید. خردبورژوازی برآشته نه تنها مارکسیسم حتی داروینیسم را هم رد می‌کند و در برابر عقل‌گرایی و ماده‌گرایی قرن هجدهم، نوزدهم و بیستم، افسانه‌های قرن دهم و بیازدهم یعنی راز نژاد و خون را قرار می‌دهد. این برتری نژادی فرضی آنان بایست باد در آستین طبقه‌ی متوسط پایین‌المنبی بیفکند و از بینوایی‌های هستی‌شان راهی خیالی به بیرون بگشاید. نازیسم در ضدیت خشمگینانه‌اش با مارکسیسم و مخالفت با نگرش اقتصادی تاریخ از ماتریالیسم اقتصادی تا حد ماتریالیسم جانوری تنزل می‌کند. نازیسم همه‌ی پس‌مانده‌های اندیشه‌های سیاسی بین‌المللی را گرد می‌آورد... تا گنجینه‌ی فکری و معنوی مسیح‌گری نوژرمنی را تشکیل دهد. نازیسم همه نیروهای بربریت را که در زیر غشای نازک جامعه متمدن طبقاتی کمین کرده‌اند بسیج می‌کند و متحد می‌سازد و ذخیره‌های بیکران تیرگی، نادانی و توحش را نشر می‌دهد.⁷ و در انتهای تروتسکی عمارتی تأمل برانگیز در توصیف نازیسم بیان می‌کند: «همه آنچه جامعه اگر سیر عادی خود را به سوی سوسیالیسم می‌بینمود به عنوان نجاست فرهنگ... بیرون می‌ریخت اکنون از حلقوم آن درمی‌آید: تمدن سرمایه‌داری بربریتی هضم‌نشده را قی می‌کند. چنین است فیزیولوژی نازیسم.⁸



جنگ جهانی اول
تبیحه تلاش‌های کشوری
قدرمند و پیشرفتنه بود
که احساس می‌کرد
که قلمروی نفوذش در جهان
بسیار کمتر از قدرت صنعتی
و اقتصادی
این کشور است

محورهای اساسی نقد دیدگاه نتولبرالی پیرامون نازیسم
اولین و اساسی‌ترین محور، بررسی خاستگاه‌ها و وجوده تشکیل دهنده ایدئولوژی نازیسم و مقایسه‌ی آن با اندیشه‌های سوسیالیستی و کمونیستی است. اندیشه برتری نژادی و اصلت زیست‌شناسی نازیسم در

حکومت خود مالکیت‌های بزرگ و عمدۀ را سلب نکردند. سرمایه‌داران بزرگ آلمانی از ابتدا تا انتهای حکومت هیتلر به کسب و کار خود مشغول بودند و ضمن حمایت از حکومت وی، ایجاد کننده‌ی اصلی دستگاه بزرگ نظامی آلمان نازی بودند سرمایه‌داران آلمان از سیاست‌های راهبردی هیتلر نظری چند برابر کردن هزینه‌های نظامی، اشغال کشورهای همسایه، تخلیه منابع آنان و غارت اموال یهودیان سودهای فراوان برندن. هنگام سقوط هیتلر ساختار سرمایه‌داری آلمان دست‌نخورده باقی مانده بود و بر همین مبنای آلمان غربی به سرعت نظام اقتصادی و صنعتی پرورونقی ایجاد کرد.

شعارهای شبه سوسیالیستی نازیها در آستانه‌ی دهه ۳۰ برای آنان به منزله‌ی یک تاکتیک ضروری بود تا زیپکارچه شدن طبقه کارگر و همچنین طبقه متوسط پایین در پشت سر احزاب چپ جلوگیری کنند. نازیها با قبضات رنگ پرچم و برخی شعارهای احزاب چپ می‌خواستند حمایت اقتشار و طبقات پایین را جلب کنند در حالی که می‌دانستند بورژوازی و اشراف از این شعارها نمی‌هراسند. در واقع نازیها این شعارها را به عنوان یک واکسن ضدکمونیستی به کار برند.

نکته‌ی مهمی که در این زمینه ناید فراموش کرد تاثیر اساسی بحران اقتصاد جهانی در سال ۱۹۲۹ (رکود بزرگ) بر طرح شعارهای شبه سوسیالیستی از سوی نازیها و همچنین به قدرت رسیدن آنها است. پیش از بحران سال ۱۹۲۹ نازیها یک نیروی سیاسی حاشیه‌نشین بودند اما این بحران آنان را به یک نیروی مقتدر تبدیل کرد. بحران اقتصادی ۱۹۲۹، ۶ میلیون نفر را در آلمان بیکار کرد و نازیها با شعار دولت مقتدر و نظارت بر سرمایه‌داری در انتخابات پارلمانی ۱۹۳۰ شش میلیون و نیم رأی به دست آوردند در حالی که در انتخابات دو سال پیش تنها ۸۰۰ هزار رأی به دست آورده بودند.^۹ سیاست‌هایی که نازیها برای غلبه بر بحران اقتصادی به کار برند بسیار شبیه به همان سیاست‌هایی بود که چند سال قبل دولت‌های سرمایه‌داری غربی تحت عنوان اقتصاد گینزی و دولت‌های رفاه عمل کردند، مانند کنترل واردات، افزایش تعرفه‌های گمرکی و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی برای تنظیم عرضه و تقاضا.

در پایان امیدوارم این نقد کوتاه باب مباحثات و نتیجه‌گیری‌های بعدی را بگشاید. ■

هیچ یک از چارچوب‌های فکری که زیرعنوان سوسیالیسم یا کمونیسم می‌گنجند وجود ندارد و حتی جنبش‌های سوسیالیستی همواره موضعی بر ضد این اندیشه‌ها داشته‌اند. سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در تمامی تاریخ به اصل برابری همه اقوام بشر و حتی فراتر از آن اندیشه‌ی انترناشونالیستی و جهان‌وطنه اعتماد داشته‌اند که حتی اندیشه‌های ملایم ناسیونالیستی را برنمی‌تابد چه رسیده‌ی اندیشه‌ی اصلت قومیت. سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها انسانها را در چارچوبی فرامیلتی و فراقومیتی و براساس طبقه اقتصادی و اجتماعی آنها تقسیم می‌کنند که این چارچوب نیز برای انسانهاست و ابدی نیست و آنان می‌توانند جایگاه طبقاتی و اجتماعی خود را تغییر دهند چه از لحاظ معیارهای اقتصادی و اجتماعی و چه از لحاظ معیارهای ذهنی و فکری. یک روشنفکر سوسیالیست بورژوا هیچ مشکلی برای پیوستن به حزب طبقه کارگر ندارد.

برهمنی متوال اندیشه‌ی اعاده افتخارات تاریخی گذشته نمی‌تواند هیچ جایی در اندیشه سیاسی سوسیالیستی داشته باشد افتخار تاریخی را قشرها و افرادی می‌توانند داشته باشند که متعلق به طبقات مسلط و موفق اجتماع بوده‌اند یک کارگر سوسیالیست یا کمونیست یا کمونیست هنگامی که به گذشته تاریخی دور و دراز می‌نگرد چیزی جز ظلم و تاریکی و فقر و مرگ نمی‌باشد و محور بعدی نقش تاریخی نازیسم و فاشیسم در نابودی جریان‌های پرقدرت کمونیستی و سوسیالیستی و یا آنارشیستی (به‌طور کلی تمام جریانات چپ) در اروپا است. در دهه ۲۰ و ۳۰ در اروپای مرکزی و جنوبی جریانات نیرومند چپ در صحنه سیاسی حضور داشتند و برخلاف انگلستان و فرانسه و به‌طور کلی اروپای غربی، در این کشورها طبقه حاکم سنتی قادر به کنترل و سرکوب این جنبش‌ها نبود در شرایطی که هر روز گوشه‌ای از اروپای مرکزی و جنوبی از غریو یک انقلاب کمونیستی به خود می‌لرزید، جنبش‌های نازیستی و فاشیستی ظهور کردند. نسخه‌های کپی‌برداری شده آنها به سرعت در مجارستان تحت عنوان صلیب پیکاندار در رومانی با نام گارد آهنین و در اسپانیا با نام فالاگر و بلغارستان و ... تحت عنوان‌های دیگر ظهور کردند و به مبارزه‌ی سنگین با کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها پرداختند. این جنبش‌ها پیش از به قدرت رسیدن از طریق حملات خیابانی خشونت‌آمیز و ترور، تمام نیروی مبارزه جریان چپ را به خود مشغول کردند و سپس در شرایط بحران اجتماعی و هیجان افسارگی‌ساخته آن زمان اروپای مرکزی، طبقات اشراف و سرمایه‌دار این جنبش‌ها را مناسبترین و تنها وسیله ممکن برای سرکوب جنبش‌های سوسیالیستی تشخیص دادند. در مواردی این جنبش‌ها را مأمور تشکیل حکومت کردند (مانند انتصاب موسولینی از سوی پادشاه ایتالیا به نخست وزیری) و در مواردی نیز راه به قدرت رسیدن آنها را از طریق مبارزه پارلمانی فراهم کردند (نظیر مساعدت مارشال هیندنبورگ به هیتلر). سپس این حکومت‌های نازیستی و فاشیستی با خشونت تمام به نابودسازی احزاب چپ و اتحادیه‌های کارگری پرداختند. آنان با عده کردن انگیزه‌های ناسیونالیستی و قومی و اقتباس کرم مق برشی از شعارهای جناح چپ از پایین و به شکل بسیج توده‌های لومپن و از بالا به وسیله‌ی سازمان‌های امنیتی موفق شدند جریان چپ اروپای مرکزی و جنوبی را منهدم کنند، کاری که نیروهای سنتی اشراف و بورژوازی قادر به انجام آن نبودند. در دورانی پیش از دهه نازیسم و فاشیسم به عنوان سپری جنگنده میان اشراف و بورژوازی بزرگ از یکسو و جنبش‌های کمونیستی و سوسیالیستی در سوی دیگر عمل کردند و پتانسیل اجتماعی و سیاسی این جنبش‌ها را تقریباً از میان برداشتند. در این دو دهه صدها هزار عضو سازمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی (اگر نگوییم چند میلیون) به دست فاشیست‌ها کشته شدند و جریان چپ پس از نابودی نازیسم و فاشیسم با هیئتی خونین و کامل‌اً تحلیل رفته در مقابل دشمن اصلی خود آریستوکراسی و سرمایه‌داری لیبرال قرار گرفت.

و بالآخره محور سوم نقد، بررسی نسبت عقاید به اصطلاح سوسیالیستی نازیها با جنبش‌های چپ (اعم از سوسیالیسته کمونیست و ...) است. برخلاف آنچه نئولیبرال‌ها سعی در القاء آن دارند عقاید نازیها به هیچ عنوان از اعمال برخی نظارت‌های دولتی بر سرمایه‌داری فراتر نمی‌رفت. نازیها هیچ گاه در دوران

۱- نازیسم در زبان آلمانی مخفف لفظ ترکیبی: National sozialismus

است و معنی لغوی آن «سوسیالیزم ملی» می‌باشد.

۲- برای نمونه مراجعة کنید به عقاید فریدریش فون هایک در؛ فیلسوفان سیاسی

قرن بیستم؛ مایکل ایچ سناف، ترجمه خشایار دیمیمی، نشر کوچک، چاپ اول ۱۳۷۸

۳- برای آگاهی از سیر افزایش قدرت اقتصادی و صنعتی آلمان منبع زیر بسیار مفید است:

پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ؛ پل کنندی، ترجمه‌ی عبدالرضا غفارانی، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۰

۴- برای آگاهی از تغییرات مرزهای آلمان پس از ورسای تا جنگ جهانی دوم منبع زیر کاملاً گویا است؛

اطلس تاریخی جهان؛ کالین مک آیودی، ترجمه فریدون فاطمی، نشر مرکز، چاپ سوم ۱۳۶۹

۵- پیغمبر مطروح؛ ایزاك دویجر، ترجمه‌ی محمد وزیر، انتشارات خوارزمی، چاپ اول: ۱۳۷۸، صفحات ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱

۶- همان منبع؛ صفحه ۱۲۱۱

۷- همان منبع؛ صفحه ۱۲۳۱

۸- همان منبع؛ صفحه ۱۲۳۱

۹- عصر نهایت‌ها؛ اریک هابسیام، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، نشر آگه، چاپ اول ۱۳۸۰، صفحه ۱۶۷

جنیش معلمان (تشکل‌های معلمان)

مریم محبوب

در پی آزادی‌های حاصل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، احزاب، گروه‌های سیاسی، سندیکاهای سازمان‌های صنفی فعال شدند. از جمله کانون مستقل معلمان، کانون صنفی فرهنگیان، انجمن اسلامی معلمان، انجمن معلمان مسلمان و... معلمان پیشگام. کانون‌های کوچک دیگری هم پا نگرفته به محاق رفتند.

کوتاه‌زمانی پس از انقلاب، حکم اخراج بسیاری از معلمان صادر شد. این امر نیاز به تشکل‌های صنفی معلمان را محسوس تر کرد.

انجمن اسلامی معلمان به دلیل وابستگی به حکومت و وجه غالب سیاسی مذهبی و سکوت در مقابل بی‌توجهی مسئولان نسبت به منافع صنفی این طیف وسیع و زحمتکش کارکنان دولت، نتوانست اعتماد معلمان را جلب کند.

انجمن معلمان مسلمان نیز به سبب داشتن گرایش سیاسی خاص از فراگیری لازم برخوردار نبود. معلمان پیشگام نیز مشی خود را صنفی- سیاسی اعلام کرد و در عمل وجه سیاسی، وجه غالب آن را تشکیل می‌داد و لذا به نفوذ و گسترش قابل توجهی دست نیافت.

کانون مستقل معلمان برآمده از جنبش اعتصابی معلمان و شرکت آنان در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بود. در نواحی مختلف آموزش و پرورش تهران و پاره‌های از نقاط ایران در جریان انقلاب گروه‌هایی از معلمان ضمن شرکت در اعتصابات و مبارزات مردم، به ایجاد و تأسیس تشکل‌های معلمین پرداختند. از جمله در ناحیه‌ی شهری معلمان با برگزاری تجمع‌های متعدد نمایندگان خود را انتخاب کردند. در ناحیه‌ی ۱۳ آن زمان نیز در بخش‌هایی از انقلاب معلمان پس از پخش اعلامیه در مدرسه‌های راهنمایی خزانه گرد آمدند، در این اجتماع در شرایط حکومت نظامی بیش از ۲۰۰ نفر شرکت کردند. معلمان ناحیه ۶ سابق نیز پس از یک سلسله تجمع و حرکات اعتراضی مختلف، در دی ماه ۱۳۵۷ با اجتماع وسیع و از قبیل اعلام شده‌ای در یک مدرسه واقع در میدان غار سابق رسم‌آور شکیل کانون مستقل

هر کس حق آزادی تجمع و تشکل مسالمت‌آمیز را دارد.

۲) هیچ کس را نمی‌توان مجبور به تعلق به تشکلی کرد.

ماده ۲۰۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸-م.۱۳۲۷-ه.ش)

۱) هر کس حق کار کردن، انتخاب آزادانه شغل، برخورداری از شرایط منصفانه و رضایت‌بخش کار و حمایت در برابر بیکاری را دارد.

۲) هر کس برای حمایت از منافع خود حق تشکیل اتحادیه‌های صنفی و عضویت در آن‌ها را دارد.

(ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر)

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تمامی احزاب سیاسی، سندیکاهای و سازمان‌های صنفی سرکوب شدند.

نخستین اعتراض صنفی معلمان پس از کودتا برای افزایش حقوق در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ در بسیاری از شهرها از جمله در میدان بهارستان تهران در برابر مجلس شورای ملی برگزار شد.

دکتر خانعلی که در بهارستان برای معلمان سخنرانی می‌کرد، به ضرب گلوله پلیس کشته و جمعی مجرح شدند.

دانشجویان به اعتصاب معلمان پیوستند. در ۱۴ اردیبهشت معتبرضان در تظاهرات سی‌هزار نفری، خواهان استغای دولت و کیفر قاتل معلم شهید شدند.

در ۱۶ اردیبهشت دولت شریف‌امامی استغای داد و در ۲۳ اردیبهشت، پس از وعده افزایش حقوق، اعتصاب معلمان پایان یافت.

احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس را نمی‌توان از شرکت در آن‌ها منع کرد یا به شرکت در یکی از آن‌ها مجبور ساخت.

(اصل ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)

تشکیل اجتماعات و راه‌پیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شوط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است.

(اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)

هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان استغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید. (اصل ۲۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)

علمکن ناچیه ع را اعلام نمودند. حرکات مشابهی هرچند باشد و ضعف‌های متفاوت در بقیه نواحی آموزش و پرورش تهران صورت گرفته، این تشکل‌های جداگانه بعدها کانون مستقل معلمکن تهران و شهرستان‌ها را تشکیل دادند. کانون مشی خود را صنفی - سیاسی اعلام کرد و برای اولین بار در فروردین ۱۳۵۸، روز ۱۲ اردیبهشت یعنی شهادت خانعلی را روز معلم اعلام کرد. در همان سال در این روز آیت‌الله مطهری ترور شد و کانون صنفی فرهنگیان نیز خواستار اعلام این روز به عنوان روز معلم شد. سپس دولت وقت این روز را، روز معلم اعلام نمود.

کانون مستقل معلمکن که مواضع تند و انتقاد آمیز نسبت به حکومت داشت، برای فرهنگیان چپ و انقلابی - به ویژه اخراج شدگان - جاذب بیشتری داشت. کانون صنفی فرهنگیان که جنبه صنفی قوی‌تر و مواضع ملایم‌تری داشت، در سال ۱۳۵۸ توسط جمعی از فرهنگیان باسابقه پا گرفت و پیوستن گروهی از معلمکن جوان شخصی بیشتری به آن داد. کانون صنفی فرهنگیان با تصویب اساسنامه و انتخاب هیات مدیره در مجتمع عمومی، برای ثبت به وزارت کشور مراجعه کرد. هرچند طبق اصل ۲۶ قانون اساسی بدون مجوز وزارت کشور نیز

تشکلی قانونی محسوب می‌شد، مع الافس وزارت کشور هرگز به درخواست کانون پاسخی نداد. کانون صنفی فرهنگیان با پیگیری خواسته‌های قانونی فرهنگیان و انتقاد به عملکرد غیرقانونی در اخراج فرهنگیان و انتشار نشریه و بیانیه و ارائه طرح‌های کارشناسی شده برای تغییر نظام آموزشی و تلاش در ایجاد ارتباط و اتحاد با سایر کانون‌ها و انجمن‌های معلمکن در طول عمر کوتاه خود توانست ضرورت کار صنفی و اتحاد فرهنگیان را به اثبات رساند.

در دهه ۱۳۷۰ و در پی تغییر فضای سیاسی جامعه احزاب، گروه‌های سیاسی، تمامی انجمن‌ها و سازمان‌های صنفی و سندیکاها مستقل از تحرک و فعالیت بازماندند.

پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ و گشایش نسی فضای سیاسی، انجمن‌های صنفی و سازمان‌های غیردولتی (N.G.O) تازه‌ای به وجود آمدند. از جمله سازمان معلمکن تهران، خانه معلمکن، کانون صنفی معلمکن و انجمن اسلامی معلمکن، یگانه بازمانده دولتی - بی‌رقابت از گذشته هم چنان خانه معلمکن، مؤتلف انتخاباتی چکاد آزاداندیشان و تشکلی سیاسی و راست است.

سازمان معلمکن تهران، تشکلی نیمه‌دولتی است که هنوز از واکنشی امور معلم به خودش، واهمه دارد.

در اساسنامه سازمان معلمکن تهران آمده است:

ماده-۳ هدف: ایجاد زمینه مناسب جهت مشارکت واقعی فرهنگیان در ارتقاء شان و مزینت معلم در جامعه و دخالت مستقیم آنان در ایجاد آموزش و پرورش که منجر به آن طی بیانیه‌ای تحت عنوان «بیانیه تجمع اعتراضی نمایندگان تشکل‌های صنفی فرهنگیان سراسر کشور مقابل مجلس، اسفند ۱۳۸۲» چنین اعلام نمودند:

سازمان معلمکن تهران غیر از آشفتگی تشکیلاتی و روند تعریفی غیردمکراتیک شکل گیری ارکان سازمان، نقاط ضعف دیگری نیز دارد از جمله در ماده ۳۱ اساسنامه یکی از شرایط عضویت در سازمان مسلمان بودن است. اگر غیرمسلمانان یا اقلیت‌های دینی نمی‌توانند جزو کارکنان آموزش و پرورش باشند (که این خلاف اصول ۱۴، ۱۹ و ... قانون اساسی است) قید مسلمان بودن ضرورتی ندارد زیرا که همه کارکنان آموزش و پرورش مسلمان‌اند. و اگر غیرمسلمانان نیز جزو کارکنان آموزش و پرورش هستند به چه علت سازمانی که مدعی دفاع از حقوق معلمکن است، در حق گروهی از آنان تعییض روابط دارد؟ لزدیگر تشکل‌های جدید معلمکن کانون صنفی معلمکن است.

کانون صنفی معلمکن که خود را غیرسیاسی، مستقل و بگانه کانون صنفی معلمکن می‌داند در اسفند ۱۳۷۸ اعلام موجوبیت کرد. این کانون مدعی است که اولین کانون صنفی معلمکن در ایران است: «... این کار اصولاً کار تازه‌ای است که حتی در گذشته نیز سابقه مدون متفق نداشته است...»

همان گونه که پیش از این آمد «کانون صنفی فرهنگیان» - که

اتفاقاً در عنوان مشابه فراوانی با «کانون صنفی معلمکن» دارد - سابقه مدون و متفق داشته است و یکی از دلایلی که در تاریخچه تشکل‌های معلمکن به کانون صنفی فرهنگیان بیشتر پرداخته شد، روشن‌تر شدن اذهان مؤسسان کانون صنفی معلمکن است.

مؤسسان کانون صنفی معلمکن اظهار می‌دارند: «تنها یک قشر خاص با حکم رسمی آموزش و پرورش می‌تواند عضو شود...»

روزنامه فتح ۱۶ اسفند ۱۳۷۸

این به معنای آن است که هزاران معلمکن که برخلاف اصول ۲۲۰۸ و ... قانون اساسی، اخراج و بیکار شده یا می‌شوند، یا معلمکن حق التدریسی که سال هاست با حداقل دستمزد در انتظار حکم رسمی مانده‌اند، نمی‌توانند عضو چنین کانونی باشند. در حالی که این دو گروه از معلمکن بیشترین اجحاف در حقشان دوا داشته شده و به بیشترین حمایت نیاز دارند.

اینکه هر سازمان صنفی و نهاد غیردولتی از سیاست برائت می‌جویند البته قابل درک استه زیرا که تعابات فیالیت سیاسی بسیار بالاست. ولی نباید فراموش کرد که اولاً سیاسی بودن خلاف قانون نیست و ثانیاً هر تشکل مردمی مستقل برای احقاق حق اعضا خود ناگزیر با حکومت چالش خواهد داشت - به ویژه با حکومت‌های نامردم‌سالار - و هم از این رو خواه ناخواه سیاست به آن تحمل می‌شود.

هرچه دموکراسی در جامعه‌ای نهادینه‌تر و گسترده‌تر باشد، و هر چه حکومت‌ها بر ازای مردم بیشتر هستکی مانند سازمان‌های صنفی آن، از چالش‌های سیاسی فارغ‌تر شده و امور صنفی خود را بهتر سامان خواهند داد.

در سال‌های اخیر تشکل‌هایی چند به عرصه کارزار صنفی فرهنگیان روی آورده‌اند. اینان به طور مستقیم یا غیرمستقیم میراث دار مبارزات فرهنگیان در دوران‌های گذشته هستند. تشکل‌های جدید پس از چالش‌هایی با مسئولان مربوطه جهت احقاق حقوق فرهنگیان در روز شنبه ۸/۱۲/۹۰ نمایندگان خود را از شهرها و استان‌های مختلف گردانم آورده و از صبح در مقابل ساختمان مجلس به عنوان اعتراض تجمع کردند و به دنبال آن طی بیانیه‌ای تحت عنوان «بیانیه تجمع اعتراضی نمایندگان تشکل‌های صنفی فرهنگیان سراسر کشور مقابل مجلس، اسفند ۱۳۸۲» چنین اعلام نمودند:

«ضمیم پاییندی به بندی بیانیه پزد از روز شنبه ۸/۱۲/۹۰ به مدت یک هفته معلمکن با تحصین در دفتر مدرس و ا Wahdeh ای امور پسرانه سراسر کشور از رفت به کلاس خودکاری گشته.»

این بیانیه‌را، کانون صنفی معلمکن ایران، کانون صنفی معلمکن اردبیل، کانون فرهنگیان نجف‌آباد، کانون صنفی فرهنگیان استان زنجان، کانون صنفی استان اشترقیه، کانون صنفی معلمکن شیراز، کانون صنفی فرهنگیان یزد، کانون صنفی فرهنگیان اصفهان، کانون صنفی معلمکن کرمانشاه، کانون صنفی فرهنگیان استان مرکزی، انجمن صنفی ای امور کارکنان آموزش و پرورش هستند که این رشته کانون صنفی فرهنگیان استان شرقی، کانون صنفی رشته کارکنان آموزش و پرورش هستند که این رشته کانون صنفی فرهنگیان آذربایجان خوزستان و شوشتر، فرهنگیان شهرضا کانون صنفی مازندران امضا کردند. ■

رأی دیوان عدالت اداری کشور به شکایت سازمان تأمین اجتماعی درباره‌ی چگونگی اعمال قانون بیمه کاری در مورد کارگران با قراردادهای موقت کار، قانونی بود ولی عادلانه نبود. از سال ۱۳۷۴ که استمرار دارند متأسفانه با سئوالی زیرکانه و دوپهلو از یک سو و پاسخ حسابگرانه، میهم و مساعد دولت وقت از سوی دیگر معمول شد؛ تاکنون به صورت روزافزون بر تعداد کارگران قراردادی افزوده شده است؛ به نحوی که هم‌اکنون تقرباً نیمی از کارگران شاغل کشور در بخش‌های مختلف اداری - خدماتی و صنعتی با محض قراردادهای موقت کار دست به گریبان هستند.

«قراردادهای موقت» کار یعنی شمشیر اخته‌ی آویزان بالای سر کارگر. یعنی عدم امنیت شغلی، یعنی عدم سدی در مقابل هرگونه اعتراض و اعلام نارضایتی از شرایط کار از طرف کارگر، یعنی تعیتی بی‌چون‌وچراً کارگر از هرگونه شرایط ناهنجار و اعمال فشار و رفتارهای غیرعادلانه و غیرقانونی با کارگر، زیرا در صورت امتناع و اعتراض قرارداد کارش تمدید نخواهد شد؛ این کمترین مجازات قانونی برای کارگران و ظالمانه‌ترین رفتاری است که می‌تواند در مورد آن‌ها اعمال شود. این بخش کوچکی از عدالت اجتماعی‌ای بود که در آن دوران به همه‌ی مردم ایران و از جمله کارگران و عده‌های می‌شد. گفته شد رأی دیوان عدالت اداری کشور برای اعمال این بی‌عدالتی در مورد کارگران قانونی بود. به این رأی مبتنی بر ماده‌ی ۲ قانون بیمه بیکاری (مصوب ۱۳۶۹/۶/۲۶) مجلس شورای اسلامی و ۱۳۶۹/۷/۱۰ شورای نگهبان) است که می‌گوید: «بیکار از نظر این قانون بیمه‌شده‌ای است که بلون میل و اراده خود بیکار شده و آمده‌ی کار باشد.»

از آن‌جا که همه‌ی کارگران امضاکننده قرارداد موقت کار با توجه به تاریخ پایان قرارداد، در این‌موقع به کار از زمان پایان قرارداد کار و بیکارشدن خود مطلع بوده و آن را تایید و امضا نموده‌اند. می‌توان توجه کرفت امضاکننده قرارداد موقت کار با میل و اراده خود بیکار می‌شود و درنتیجه قانون بیمه بیکاری شامل حال او نمی‌شود؛ هرچند که در اینجا تکلیف آن ۳درصد حق بیمه بیکاری کسر شده که به صنلوق تأمین اجتماعی واریز شده معلوم نیست؛ بی‌عدالتی مبتنی بر قانون!؛ دور باطلی که هم‌اکنون ۵۰٪ و اگر وضع برهمین روال پیش برود درآینده اکثربت عظیم کارگران ایران در آن گرفتار و اسیر خواهد شد چنین است؛ از یکسو کارگران بیکارند و در جستجوی روزنامای برای پیداکردن شغلی که با حقوق و دستمزد حاصل از آن بتوانند حداقل بخششی از هزینه زندگی‌شان را تأمین کنند و از سوی دیگر همه مشاغل و گزینه‌هایی که در مقابل شان گذارده می‌شود در چارچوب قراردادهای موقت کار هستند. اگر از ابتدا تاریخ پایان قرارداد و بیکار شدن‌شان را طبق این قرارداد نپذیرند از هم‌اکنون بیکارند، براسلس باور دیرینه‌ی ما ایرانیان (!) «از این سنتون به آن ستون فرجی است» بیکاری فردا بهتر از بیکاری از همین امروز استه پس قرارداد امضا و مشغول کار می‌شوند. بقیه ماجرا احتیاج به توضیح ندارد. با کوچکترین نارضایتی کارفرما از کارگر (هرچند غیرقانونی) قرارداد کار تمدید نشده و بیکار خواهد شد. واضح است با این گونه قراردادهای کار کمترین میزان ارتقای شغلی افزایش حقوق، بهره‌وری و امنیت شغلی به کارگر تعلق می‌گیرد.

اولاً آشکال در نقص قانون بیمه بیکاری مصوب سال ۱۳۶۹ است که از همان ابتدا همه‌شمول نبود و متأسفانه از همان زمان تاکنون نیز، هیچ مسئول و دلسوی و همچنین هیچ تشکیل کارگری باوجود داشتن آن همه امکانات و مشاورین حقوقی به این ابراد و ابتر بودن قانون اشاره و اعتراضی نکرده است. ثانیاً و به همین اندازه مهم، سؤال و جواب حساب شده زیرکانه سال ۱۳۷۴ درباره تفسیر تبصره ۲ ماده ۷ قانون کارزیرینای اعمال یک سلسله‌ی وسیع و گسترده‌ی خلل و اجحاف کارفرمایان به کارگران شد.

۱- ماده ۲ قانون بیمه بیکاری کسی را بیکار و حائز شرایط دریافت مقری بیمه بیکاری می‌داند که اولاً بلون میل و اراده خود بیکار شده و ثانیاً قبل از بیکار شدن سایقه پرداخت حداقل عماه حق بیمه داشته باشد.



کارگران و قانون



رأي دیوان عدالت اداری کشور به شکایت سازمان تأمین اجتماعی قانونی بود ولی عادلانه نبود

کار با ماهیت دائم و مستمر، کارگر موقت استخدام نماید؟! فرض کنیم یک کارگر بی انضباط و خاطی در محیط کاری باماهیت دائم پیدا شود که محل نظم کار و ... باشد قانون کار فعلی در ماده ۲۷ و همچنین آئین نامه های انضباطی موجود در شرکت ها و مؤسسات تولیدی، خدماتی و صنعتی در حال حاضر هم به حد کافی نست کارفرما را برای اخراج بازگشایشاند. درست است که در ماده ۲۷ رأی مثبت نماینده کارگران برای اخراج کارگر خاطی الزامي است ولی کارفرما می تواند در صورت عدم رأی مثبت نماینده کارگران در کمیته های انضباطی، موضوع را به هیئت های تشخیص و حل اختلاف وزارت کار ارجاع نماید و در آن جا کارگر خاطی و حتی غیر خاطی را خارج کند. در عمل کارفرمایان با هزاران ترقند حتی بیون رأی مثبت نماینده کارگران در سوراهه، کارگران مورد غضب خود را پشت در کارخانه قرار داده و از ورود آن ها ممانعت به عمل می آورند و معمولاً در هیئت های تشخیص و حل اختلاف در نهایت حرف خود را به کرسی می نشانند، بهترین گواه و سند این ادعای امار آرای هیئت های تشخیص و حل اختلاف مبنی بر اخراج کارگران و حتی اخراج های دسته جمعی در چندسال اخیر است که در اذارات کار موجود می باشد. وقتی دست کارفرمایان برای اخراج کارگران خاطی این قدر باز است چه دلیل منطقی می تواند استخدام موقت کارگران برای کارهای دائمی را توجیه نماید؟ مگر اینکه کارفرمایان برده های مطابق را بخواهند که هر لحظه اراده نمودند آن ها را بیون هیچ در درسی اخراج کنند. تجربه عملی در بسیاری از کشورهای صنعتی نشان داده این گونه فشار همه جانه بر کارگران نهایتاً به نفع سیستم و نظام تولیدی هم نیست. معلوم نیست قانون گزار بر اساس چه توجیهی نفس موقت بودن قرارداد کار را برای کارهای دائمی بذریغه است و بدتر آنکه در پرسش و پاسخ سال ۱۳۷۴ دولت وقت این ابهام را به ضرر کارگران و درجه توجیه قراردادهای موقت کار بر طرف نمود و یا حداقل بر ابهام آن به ضرر کارگران افزود.

این معضل و مشکل، مشکلی غیرقابل حل نیسته کارگران کشورهای صنعتی و کشورهای (اعم از صنعتی پیشرفته و کمتر صنعتی شده) که حقوق و تشکل های اقتدار و طبقه های مختلف اجتماعی در آن ها به رسمیت شناخته می شود این معضل را ساله است حل کردند. با توجه به این که بحران اقتصادی و بیکاری ناشی از بحران، مشکل کل یک جامعه ای درگیر بحران استه^۲ تاوان و بار این بحران اساساً باید سرشنک شده و همه ای اقتار جامعه به نسبت های مختلف سهم خود را بعده گیرند. دولتها باید با تاختاذ سیاست هایی خاص، آسیب دیدگان از این بحران (کارگران بیکارشده) را مورد حمایت های فراگیر و جدی قرار دهند. می توان با راهکارهایی چون استفاده ای رایگان از خدمات عمومی مثل حمل و نقل درون شهری (مترو و اتو بوس)، آموزش و پرورش و تخصصیات عالی فرزندان، بهداشت و بهداشت ویمارستان ها و ... آسیب دیدگان این بحران را رحمایت کرد. کارگران به کمک تشکل های مستقل خود (اتحادیه ها، سندیکاهای و یا شوراهای واقعی) می توانند همه ای این مسائل و مشکلات قانونی را در قالب توافق های دسته جمعی (و لایه با لایه همندی از مشاوره هی حقوق دانان معتبر و معتقد به منافع کارگران) و همچنین پیگیری در راستای تغییر قوانین موجود به نفع و در راستای احقة حقوق کارگران حل و برطرف نمایند. ■

پانوشت:

- ۱- جدول رو برو
- ۲- بررسی علت و ریشه این بحران ها و راه حل های آن موضوع این مقاله نیست.

حداکثر مدت استفاده از مقررات جمعی با احتساب دوره های قبل	سایه پرداخت حق بیمه
۱۲ ماه	۶ ماه از ۶ ماه نهایت ۲۴ ماه
۱۸ ماه	۱۲ ماه از ۱۲ ماه نهایت ۲۵ ماه
۲۶ ماه	۱۸ ماه از ۱۲ ماه نهایت ۱۸۰ ماه
۳۶ ماه	۲۶ ماه از ۱۸ ماه نهایت ۲۴۰ ماه
۵۰ ماه	۳۶ ماه از ۲۴ ماه به بالا

اولین ایراد از همین جا شروع می شود. این قانون جمعیت عظیم جوانانی را که فارغ التحصیل شده و تازه وارد بازار کار می شوند [و بیشترین آن ها کاری هم بینا نمی کنند] بیکار نمی شناسد. شاید تعریف جدیدی از بیکاری باید ابداع گردد تا بین جوانان هم بتوانند شامل آن شوند. این جوانان جوینده کار تاکنون اشتغالی جز تحصیل نداشته اند که بیکار شدن شان از روی میل و اراده شان بوده یا نبوده باشد. ممکن است مطرح شود که این قانون مربوط به سازمان تأمین اجتماعی است که سرمایه ای آن توسط بیمه شدگان پرداخت می شود یعنی شامل بیمه شده های قبلی می شود. این ایراد تاحدی وارد است ولی صورت مسئله همچنان باقی است تکلیف جوانان جوینده کار که فاقد هر نوع پیشینه بیمه ای هستند چیست؟ چه کسی و چه از گانی مسئول تعیین و پرداخت مقررات بیکاران می باشد که هیچ گاه و تقصیر اراده های در بیکار بودن خود ندارند؟ برای جلوگیری از هرگونه ابهام لازم است دولت به عنوان مسئول اجرای قانون اساسی و وزارت کار به عنوان مسئول روابط کار و اشتغال، خلی رسمی و غافل تعریف خود را از (بیکار) و وظیفه خود را در مقابل افراد بیکار و جوینده کار اعلام نمایند. ارهه هر از گاهی یکسری گزارش و آمار در رابطه با ایجاد فرسته های شغلی فقط انسان را به افتتاح های روانه با هفتگی پروژه های عمرانی عظیم اشتغال زا ارز آور (!) دوران سازندگی پس از جنگ و سرنوشت تأسیس بار اکثر آن پروژه ها می اندزاد.

اشکال بعدی الزام حداقل ۶ ماه سابقه پرداخت حق بیمه قبل از بیکار شدن است. بسیارند کارگرانی که پس از مدت ها سرگردانی یک فرست شغلی باقی و مشغول کار می شوند ولی قبیل از رسین به مرز ۶ ماه مجدد شغل خود را دست می دهند و مقررات بیمه بیکاری به ایشان تعلق نمی گیرد. ایراد دیگر محدود بودن دوره ای پرداخت مقررات بیکاری است. بیمه شده می تله که بین ۱۰ الی ۱۵ سال سابقه پرداخت حق بیمه دارد در صورت حائز شرایط بودن، فقط متواند ۲۶ ماه ماه مقررات دریافت نماید. باید وجه داشت که اصولاً هیچ کارگری ابتدا به ساکن مایل نیست بیکار بودن و مقررات بیکاری دریافت کند به دو دلیل: پایین و ناممکن بودن میزان این مقررات و مهم تر به دلیل غیر و همیت کارگری که باعث می شود برای کارگر ایرانی و اصولاً کارگران همه جا های دیگر دنیا، بیکار بودن و دریافت مقررات خوشایند نبوده و موجب کسر شدن باشد.

متاسفانه در شرایط موجود کشور ما باید وجه به بالا بودن و همچنین رشد نرخ بیکاری، می تایم شناسی اشتغال مجدد بسیار کم است و لذا در صورت یافتن فرست شغلی و عدم اشتغال بیمه شده مورد مثال و سپری شدن دوره ای دریافت بیکار و متأهل به امان خدا رها شود. او که مسئول بیکار شدن و بیکار ماندن خود نیسته پس چرا باید به اتفاق خانواده اش تاوان این امر را پرداخت کند.

بگذریم از این که طبق این قانون و جنول ارائه شده بین کسی که ۱۰ سال و ۱ ماه و کسی که ۱۴ سال و ۱۱ ماه سابقه پرداخت حق بیمه دارند از نظر میزان و مدت دریافت مقررات بیکاری هیچ فرقی وجود ندارد. همین طور بین ۱۵ سال و ۱ ماه سابقه و ۱۹ سال و ۱۱ ماه و باز هم بگذریم از اینکه در صورت مساعد بودن همه شرایط باز هم از زمان شروع بیکاری کارگر تا هنگام دریافت اولین مقررات بیکاری با توجه به مقررات سخت و دست و پا بیکار شده مورد نظر می باشد. مهر میزان ۱۵ سال و ۱ ماه سابقه و ۱۹ سال و ۱۱ ماه و دست و پا بیکار شده می باشد. همین طور بین کارگر بیکار شده ۳ ماه باید سرگردان و بین کارگر تا هنگام دریافت اولین مقررات بیکاری با توجه به مقررات سخت و دست و پا بیکار شده می باشد. همین طور بین کارگر تا هنگام دریافت اولین مقررات بیکار شده ۲ دو میلین نقص و ایراد قانونی، تفسیر حساب شده و یک طرفه هی تصریه ۲ ماهه ۷ قانون کار است. همچنین دو پهلو و مبهم بودن خود این تبصره به متن قانون مراجعه کنیم:

فصل دوم: ماده ۷: «قرارداد کار عبارتست از قرارداد کتبی یا شفاهی که به موجب آن کارگر در مقابل دریافت حق السعی کاری را برای مدت موقت یا مدت غیر موقت برای کارفرما انجام می دهد.»

تبصره ۲: در کارهایی که طبیعت آنها جنبه مستمر می شود. در قرارداد ذکر نشود در قرارداد اشکال قانونی معرض مورد بحث مادر دو میلین جمله تبصره فوق است. مهم ترین اشکال قانونی که مدلی در قرارداد ذکر نشود... مگر اصولاً در کارهای که جنبه مستمر و دائمی دارند باید مدت قرارداد کار دکر شود که اگر نشود کارگر که خواهان کار دائم و امنیت شغلی است و اصولاً اصراری بر موقعت بودن کار و قرارداد مربوط به آن ندارد. در ادامه کار نیز در صورتی که با مشکل و مانع مواجه شود راه برای استغفار و باز خریدای اش باز است. کارفرما هم اگر ریگی به کفش ندارد چرا باید برای یک



۱-۱- تفاوت واژگان

مایلیم بین واژگان زیرتمیز قائل شوم. باز معنای آن‌ها در موضوع بسیار گسترده و در همان حال پیچیده‌ی جهانی متفاوت است. با موضوعی چنین گسترده در جغرافیای زمین و ژرف در تاریخ تحول جوامع پسری، نمی‌توان با تکوازگان مفهوم کار کرد.

۱-جهانی شدن (Globalization)

۲-جهانی بودگی (Globality)

۳-جهانی سازی یا جهانی کردن (Globalizing)

۴-جهانی‌گرایی (Globalism)

۵-جهانگیرشدن (Universalization)

۶-جهانگیر بودگی (Universality)

۷-جهانگیرسازی یا جهانگیر کردن (Universalizing) (با جهانگیری تفاوت دارد).

۸-جهانگیر‌گرایی (Universalism)

۹-بین‌الملل (International)

۱۰-بین‌الملل بودگی (Internationality)

۱۱-بین‌المللی سازی، بین‌المللی کردن (Internationalize)

۱۲-بین‌الملل گرایی یا انتربین‌سیتالیسم (Internationalism)

چهار واژه‌ی تختست به بحث جدید که بیشتر جهانی شدن نامیده می‌شود تعلق دارند. جهانی شدن به ادغام تقریباً کامل و حذف نسبتاً جدی اجزای موجود، یعنی دولت-ملتها و جوامع و اقتصادهای مستقل و به جای آن تشکیل یک کل جدید به نام جهان یکتا و یگانه دلالت دارد. چهار واژه‌ی بعدی به نفوذ پدیده‌های اصلی و اساسی به همه‌ی جهان اشاره دارند. در این معنا، قرار نیست اجزای جهان محو شوند بلکه تحول به این گونه است که پدیده‌هایی اساسی مانند ارتباطات یا اتباعیت سرمایه به درون این اجزا نفوذ می‌کنند. البته

در این صورت روشن است که دیگر این جهان نفوذپذیر با جهانی مرکب از اجزای بسیار جدای هم تفاوت دارد. از آنجاکه همه چیز البته تحول می‌یابد این تحول نیز به مثابه‌ی امری محظوظ تلقی می‌شود. اما این به معنای یکی شدن جهان یا تشکیل دهکده‌ی جهانی نیست. اما چهار واژه‌ی اخیر شامل روابط بین اجزاء، یعنی دولت-ملتها می‌شوند. با این چهار واژه در علم اقتصاد و سیاست آشنایی بیشتری داریم: اقتصاد بین‌الملل، بازارگانی‌های بین‌المللی، روابط بین‌الملل، قراردادهای بین‌المللی، سازمان‌های بین‌المللی. در این چهار واژه از اجزا زندگانی شدن نشانی از محو آن در میان نیست.

برای تعریف ذهنی می‌توانیم سازمان تجارت جهانی (World Trade Organization=WTO) را در نظر بگیریم. آیا این سازمان نشانه و نتیجه‌ی فرآیند جهانی شدن است (روشن است که نباید تنها بر نام آن که در بردارنده‌ی واژه‌ی "جهانی" است، تکیه کنیم). به عبارت دیگر این سازمان (که گاه در فارسی آن را سازمان جهانی تجارت می‌نامند) متعلق به یک جهان واحد است و امور آن را اداره می‌کند یا این که کماکان سازمانی است که روابط بین دولتها را سامان می‌دهد و واژه جهانی در آن چیزی نیست جز همان مفهوم بین‌الملل. در گذشته، قبل از سال ۱۹۹۴، به جای سازمان تجارت جهانی که خود محصول مذاکرات دور هشتم کات (مذاکرات چند ساله موسوم به دور اوروگوئه) است، سازمان تجارت بین‌الملل را داشته‌ایم (International Trade=Organization ITO) در آن زمان واقعاً یک سازمان بین‌المللی "روبه رو" بودیم. اما تلاش برای توضیح و توجیه از سوی نیروهایی چند در دو دهه‌ی اخیر در جهت تبدیل وضعیت بین‌المللی به وضعیت جهانی بوده است و به این سبب ماهیت و مقررات و نام سازمان نیز تغییر یافته است. اما آیا این نیروها در واقعیت نیز وضع را "جهانی" کرده‌اند، وضعیت واقعی همان "وضعیت جهانی شدن" است؟ من در این باره پاسخ منفی دارم.

سازمان تجارت جهانی پیش از آن که جهانی باشد بین‌المللی است. با این تفاوت که به ابزاری برای جهانگیری سرمایه و تجارت تبدیل شده است. نفوذ سرمایه مالی و گسترش تجارت جهانی که با ناموزونی و تمرکز شدید همراه بوده است در واقع حاصل جنبه‌های تازه‌ای از جهانگیر شدن سرمایه‌داری و سازمان تجارت

درجست وجوی معنای جهانی سازی



سازمان تجارت جهانی
پیش از آن که جهانی باشد
بین المللی است. با این تفاوت که
به ابزاری برای جهانگیری سرمایه
و تجارت تبدیل شده است



بیشترین گراییش
در تعریف جهانی شدن، گراییش اقتصادی
است. از این نظر، جهانی شدن
بر این پایه قرار دارد که منابع اقتصادی
بیش از این در چارچوب اقتصادهای ملی
کاربرد و کارآمدی ندارند

میلیون نفر از فقیرترین مردم جهان است. دریک کلام پس از جنگ سرد و رشد فرآیند جهانی شدن، تجارت جهانی با شتاب بسیار بالا و بی سابقه‌ای رشد یافته است اما سطح زندگی اقتصادی بخش‌های گستره و گسترش یابندهای از مردم کماکان سقوط می‌کند و فقر و محرومیت افزایش می‌یابد. در دوره‌ی ۲۵ تا ۳۰ ساله‌ی اخیر، یعنی از میانه‌ی دهه‌ی هفتاد تا سال ۲۰۰۲، اقتصادهای ملی و حمایتی تضعیف شدند و دفعات از اقتصاد ملی و روش جایگزینی واردات رنگ باخت و دوره‌ی اقتصاد نولیرالی آغاز شد. از آغاز دهه‌ی نود قرن بیست به ویژه از میانه‌ی این دهه به تدریج اقتصادهای متقدان اجتماعی و سیاسی، حتی طرفان روش نولیرالی و راست جدید و طراحان سیاست تعديل ساختاری- که زمینه‌ساز جهانی شدن به شمار می‌رفتند- به اثار داشتند و ویرانگر جهانی شدن بی‌بردن.

در دوره‌ی تعديل ساختاری- جهانی شدن، تقسیم کار بین المللی پیچیده‌تر و گستردگر شد. در واقع تقسیم کار جهانی دوره‌ی استعماری که به دوره‌ی نو استعماری و امپریالیستی استحاله یافته، جنبه‌ی تازه‌تری به خود گرفت و در واقع مراحل نو امپریالیستی را طی کرد. در این دوره تعادل اقتصادی به شدت به هم خورد و اخلال‌ها در اقتصاد کشورها به نفع ثبات نسبی کشورهای صنعتی پیشرفت- که بالاخره هم در سال‌های ۱۹۹۹ تا امروز به رکود در آمریکا منجر شد- شدیدتر و مهارناشدنی تر شدند.

تعادل اجتماعی و فرهنگی نیز به همان سان به هم خورد. آسیب‌های اجتماعی جنبه‌های تازه‌تر و عمیق‌تری به خود گرفت.

گروه‌های مافیالی در کشورهایی که تجربه‌های تعديل ساختاری و خصوصی‌سازی را از سرمی گذارندند قدرت یافتند و با دیگر این نظریه‌ای مارکسیستی را که هسته‌های اولیه تشکیل سرمایه‌داری و انباست اولیه با جنایت و چرک و خون به دنیا می‌ایند به اثبات رسانید. مواد مخدور، ادم‌فروش، فحشا، فاجاق، آدم‌کشی، ادم ربانی، کارکوکدان و نابهنجاری‌های در داور بالا گرفتند.

در این دوره در عین حال واحدهای اقتصادی قدرتمند و سرمایه‌داری انحصاری جهان بخش‌های بزرگتری از بازار جهانی را قبضه کردند. اما در همان حال که تلفیق و ادغام و چند جانبه‌ی واحدهای اقتصادی (Conglomeration) را تجربه کردند از درون با بحران‌ها و تضادها روبه‌رو شدند و با

یکدیگر به رقبات‌های خونین دست زدند. چند ملیتی‌ها دامنه‌ی کار خود را گسترش دادند و به تمرکز سرمایه و تولید و تکنولوژی دست زدند.

در این دوره جهان دوقطبه به جهان چند قطبی تبدیل شد اما ایدئولوژی لیبرالیسم تو سیطره یافت. کشور چین و کشورهای تازه صنعتی شروع به رشد کردند اما در این میان، به ویژه در مورد چین، تضادها با سرمایه‌داری آمریکایی طرفان جهانی شدن بالا گرفت. آمریکا چین را به واقع دشمن می‌بینارد. تصرف خاک افغانستان از سوی آمریکا که دلیل اصلی آن به کنترل اتمی چین، هند، روسیه پاکستان و احتمالاً ایران و ترکمنستان مربوط می‌شود، چین را در هدف اصلی استراتژیک خود دارد.

قدرت در تسلط بر مواد خام که از چند ده سال پیش جای خود را به قدرت تسلط بر فن‌شناسی داده بود به سمت قدرت رایانه‌ای و میکروالکترونیک حرکت کرد، گرچه تلاش برای تسلط بر منابع ضروری مانند نفت مس، طلا و همانند آن‌ها از حرکت باز نه ایستاد. جلب متخصصان به مراکز قدرت نیز تشدید گردید.

روندهای جهانی شدن در واقع عبارت از یک روند تحول همه جانبه و ریشه‌ای در متن و بطن همه یا اکثریت جوامع یا در میان لایه‌های اجتماعی که ناگزیر تحول را به همه‌ی جامعه سرتاسری می‌دهند بوده و نیست. این سرمایه‌داری مسلط و انحصاری یا ترقی‌آن‌حصاری و شرکت‌های فراملیتی هستند که در جست‌وجوی سود و انباسته این فرآیند را رهبری می‌کنند و دولت‌ها و نهادهای برگزیده‌ی خود را از یک سو به

جهانی ابزار ساخته شده‌ی آن در بی‌مذاکرات دور اوروپوئه است. بحث منقد و تحلیل جهانی شدن است. در این کار، جنبه‌های روش‌شناسی که اقتصاد متعارف جهانی به آن مجهر است نقد می‌شود تفاوت جهانی شدن با جهانگیر شدن بررسی می‌شود جهانی‌سازی و نیروهای عامل آن در مقابل جهانی شدن و سلیقه آن مورده تحلیل قرار می‌گیرد. ابهام‌ها و خطاهای ذهنی و باورهای نادرست که تحت تأثیر تحولات اخیر به اضافه‌ی تبلیغات گستردگی لیبرال دموکراسی و قدرتمندان غرب پیشرفت‌های صنعتی به خصوص آمریکا شکل گرفته‌اند نقد و بررسی می‌شوند و بالاخره روش‌ها و نظریه‌های جایگزین معرفی می‌گردد.

۱-۲- در راه یافتن تعریف

بیشترین گرایش در تعریف جهانی شدن، گرایش اقتصادی است. از این نظر، جهانی شدن بر این پایه قرارداد که منابع اقتصادی، بیش از این در چارچوب اقتصادهای ملی کاربرد و کارآمدی ندارند. بنابراین راهبرد توسعه‌ی درون‌زایه کلی باید کنار گذشته شود و کنار گذشته می‌شود. جهانی شدن برایه‌ی فن‌شناسی و ارتباطات مسلط و جهان روا می‌تواند این منابع را از حصار ملی بیرون آورد و در خدمت نظم نوین قرار دهد. دستگاه‌های اجرایی از یک سو فرامیلتی‌ها هستند و از دیگر سوسازمان‌های بین المللی با کارکرد جدید (مانند صنوف بین المللی پول، بانک‌جهانی و سازمان تجارت جهانی). این همه بنا به گفته‌ی نظریه‌پردازان بورزوای تحلیل یک‌سویه و یک‌جانبه نظم سرمایه‌دارانه است و هر کشوری آن را نباید واز آن عقب بماند خود مسئول فلاکت خویشتن است.

هیچ جایگزین اساسی‌ای وجود ندارد. مارکارت تاچر، نخست وزیر انگلستان در دهه‌ی هشتاد قرن بیست گفته بود: «جایگزینی برای نظم سرمایه‌دارانه وجود ندارد.»

آمارها به روشنی گواهی می‌دهند که:

- ارزش و مقدار کالاهای خدمات وارد شده در بازار گانی

بین المللی در فاصله ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰ به شدت افزایش یافته است. کل تجارت جهانی که در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار می‌رسد نسبت به چهل سال قبل در حدود ۳۵ برابر شده استه اما درآمد جهانی فقط ۷ برابر افزایش یافته است. بنابراین

جهانی شدن بیشتر به معنای واقعی افزایش تجارت بین الملل است و نه افزایش تولید. در دو دهه‌ی اخیر یعنی از سال ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۰۰ تجارت جهانی بیش از سه

برابر شده است اما در آمد جهانی فقط ۲۳ درصد رشد کرد.

- نسبت صادرات به تولید ناخالص داخلی در جهان پیشرفت (۲۴) کشور عضو OECD در فاصله ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰ از ۱۰٪ کمتر از ۲۰٪ درصد به حدود ۲۵ درصد بالغ شد.

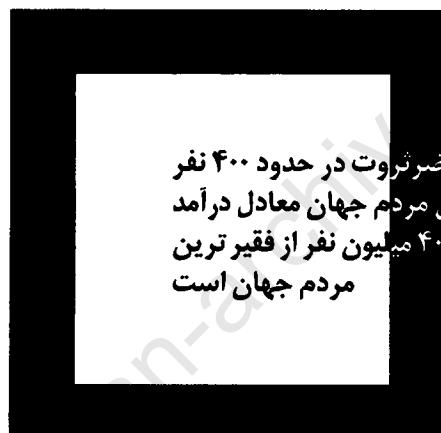
- در فاصله ۱۹۷۰ تا سال ۲۰۰۰ درآمد سرانه‌ی جهانی ۳/۲ برابر رشد کرد و درآمد سرانه‌ی کشورهای کم توسعه (حتی شامل صنعتی‌ها) سالانه ۴ درصد و در مجموع ۳/۲ برابر رشد کرد در حالی که نرخ رشد سرانه در دهه‌ی اول ۱۱ درصد بود.

- در فاصله سال ۱۹۷۰ تا سه چهارم از کشورهای کم توسعه نرخی رشد منفی را تجربه کردند اما رشد کشورهای صنعتی و از جمله آمریکا به ویژه در دهه‌ی ۹۰ اعجاء‌آمیز توصیف شده است.

- در حدود ۷۵ تا ۸۰ درصد از کل تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۰ (که در حدود ۳۵۰۰ میلیارد دلار) برآورد می‌شود به کشورهای پیشرفت‌های متعلق داشت که تنها در حدود ۱۵ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند.

- در دهه‌ی نود سهم تولید ناخالص داخلی ۲۰ درصد از ۷۰ کشورهای از ۸۵ درصد رسید، اما سهم ۲۰ درصد فقیرترین کشورهای ۲/۳ درصد به ۱/۴ درصد کاهش یافت.

- در حال حاضر ثروت در حدود ۴۰۰ نفر از غنی‌ترین مردم جهان معاذل درآمد ۴۰۰



اختیار قراردادن کالاهای ارزان برای نیروی کار و مصرف کننده‌ی آمریکایی) و چه از طریق سود تجارت. اما همین شرکت‌ها و نظریه پردازان وابسته به آنان هستند که افکار عمومی را نسبت به شناخت واقعیت جهانی شدن یا جهانی‌سازی آمریکایی به گمراهی می‌کشانند.

در حدود ۸۵ درصد از تولید شرکت‌های فرامیتی در محدوده‌ی جغرافیایی صنعتی پیشرفتی در جهان تولید می‌شود بنابراین گرچه خارج شدن آن کالاها از این محدوده اهمیت دارد به اندام‌های بیشتر تیز چسبندگی جغرافیایی (قضايا-مکانی) آنان پراهمیت است. شرکت‌های چند ملیتی که دارای تعریف مشخص هستند واقع‌آن چند ملیتی‌اند، بین ۱۵ تا ۲۰ درصد از کل تولید صنعتی جهان را در اختیار دارند. اما نیز می‌توان چنین هم که اغراق گویان می‌گویند میل به گریز به جهان کم توسعه ندارند. آنها مایل اند این جهان همچنان گشوده اتفاقی، قابل رویت سازگار و امن از نظر سرمایه‌ها و ناامن در چارچوب سیاست‌های تشریزی جهان باقی بمانند. اما سرمایه‌ها اگر چشم اندام عمومی سطح سود متوسط را مناسب دیدند به آنجا بروند. از این رو است که در حدود ۴ میلیارد از ۶ میلیارد جمعیت جهان از دسترسی به سرمایه‌های خارجی محروم‌اند. از این حیث نیز نابرابری‌ها در سطح جهان روبه گسترش است.

بررسی‌های کارشناسی سازمان‌های جهانی از ارقام متفاوت اما نزدیک به هم از وضعیت اقتصادی کشورهای جهان حکایت دارند. به طور خلاصه و سرچشم می‌توان یذیرفت که در آستانه‌ی قرن بیست و یکم ۷ درصد از کشورهای مورد بررسی در جهان نسبت به سال ۱۹۸۰ (آغاز ریگانو میکس) از حیث اقتصادی سقوط کرده‌اند. رقبات و روشستگی‌ها و نابهرهوری‌ها موجب بیکاری و کاهش دستمزد واقعی در کشورهای فقر شده است.

تمرکز و سلطه‌ی فن‌شناختی که به گونه‌ای ناموزون و شتابان در کشورهای صنعتی رشد یافته است، کاهش اشتغال را در بخش صنعتی این کشورها موجب شده است. دستمزد و به طور کلی هزینه‌ی نیروی کار بخش اندکی از هزینه تمام شده و قیمت بازاری کالاهایی چون پوشاك، الکترونیک، خودرو و وسائل بازي، وسایل ورزشی و جر آن را تشکیل می‌دهد. اما به دلیل تمرکز فن‌شناختی، در حالی که تولید در پایان قرن بیستم به حدود ۵/۵ برابر میانه این قرن رسید از شمار کارگران شاغل صنعتی کاسته شد. گریز سرمایه به خارج در این میان نقصی نداشته است و به رغم انتقال بخشی از سرمایه‌ها به جهان کم توسعه به دلیل مهاجرت داخلی، افزایش طبیعی جمعیت و بیکاری تکنولوژیکی و تمایل سرمایه‌های خارجی به بالانگه‌داشتن عرضه نیروی کار، در کشورهای کم توسعه نیز به طور کلی، به استثنای چند کشور آسیای شرقی که خود پا نوسان‌های فراوان هم روبه‌رو بوده‌اند، کاهش یافته است. در مجموع نابرابری‌های اجتماعی هم در کشورهای صنعتی و هم در کشورهای جنوب افزایش یافته است. ■

پی نوشت:

- تاب ویلیام، آیا جهانی شدن به معنای قدرت سرمایه است. به نقل از monthly Review ترجمه ف.م. هاشمی. مشارکت، ۱۹ دی ۱۳۷۸
- الن میک، پاسخی به سیونندان، ترجمه مهران مهاجر، در کتاب جامعه انفورماتیک و سرمایه‌داری، واقعیت و اسطوره، ویرایش و ترجمه خسرو پارسا، (تهران: نشر آگ، ۱۳۷۹).
- سیونندان، ای. سرمایه داری، "جهانی شدن و تغییرات دوران ساز: یک تبادل نظر"، ترجمه مهران مهاجر، در کتاب جامعه انفورماتیک همان‌جا.
- الن مک سینیزوود، بازگشت به مارکس، ترجمه مهرداد بهادری، ماهنامه فرهنگ توسعه، شماره ۲۷۶.

سمت تولید نظریه، فرهنگ و اینتلولوژی و از سوی دیگر به سلطه‌گری نظامی و سیاسی حرکت می‌دهند. این سرمایه‌داری است که فرآیند یکسان‌سازی جهان را از لحاظ فرهنگ و اقتصاد به پیش می‌برد. سرمایه‌داری با استفاده از بازارهای جهانی به تولید و مصرف خصلت جهانی می‌دهد. مبادرات همه‌جانبه و واستگی متقابل جهان شمول جای سیاست‌های ملی و خودبینندگی و رشد درون‌زارامی گیرد.

میان دونگرش به جهانی شدن تفاوت اساسی وجود دارد. نگرش اغراق امیز برآن است که اقتصادی‌ین‌الممل به اقتصاد جهانی تبدیل شده و آن نیز "حاصل جمع و برآیند فرآیند"‌های ملی است.^۱ اما نگرش دیگر برای سیاست‌های ملی و نقش‌های آن اهمیت قائل است و وجه عملده جهانی شدن را سیاسی می‌بیند. اما میان این دو قطبی دو نگرش دیگر نیز وجود دارد یکی که به قطب اول نزدیک است، جهانی شدن را عبارت از جریانی اجتماعی و فرهنگی در جهت یگانه‌سازی جهان با فرهنگ و اینتلولوژی غرب صنعتی می‌داند. اما دیگری برآن است که تغیرات جاری جهان می‌باشد. اما دیگری برآن است که تغیرات جاری جهان می‌باشد. میان دونگرش به جهانی شدن تفاوت اساسی وجود دارد. نگرش اغراق امیز برآن می‌باشد در چارچوب روتدهای درازمدت تاریخی ارزیابی شود و روند فعلی دنباله‌ی روند گذشته است با تفاوت‌هایی که همیشه دوره‌ها و زیر دوره‌های جدگانه را مشخص می‌کردند. به عبارت دیگر تحولات کنونی الزاماً به پیدا شی سیستم اقتصادی متمایز و جدید منجر نمی‌شود. به قول ان میک سینیزوود^۲ این تحول دوران ساز تیسته برخلاف نظر سیونندان که با موضع گیری چپ و مارکسیستی این روند را دوران ساز می‌داند.^۳

از نظر منقادان این گونه برخورد اغراق امیز درواقع برخوردي اتفاقی است که برای آگاهی‌ها، کنش‌ها و تحول دیالکتیکی همه‌جانبه، نقش یا نقش کافی قائل نیست.

برداشت‌های پندار گونه از فرآیند جهانی شدن البته قادر به توضیح آخرین تحولات در سال‌های ۲۰۰۰ و جنبه‌های متضال تحول جهانی در دو دهه اخیر نیست.

برخشناسی از جهانی شدن این گونه برخورد اغراق امیز درواقع برخوردي اتفاقی است که برای آگاهی‌ها، کنش‌ها و تحول دیالکتیکی همه‌جانبه، نقش یا نقش کافی قائل نیست.

برداشت‌های پندار گونه از جهانی شدن این گونه برخورد اغراق امیز درواقع برخوردي اتفاقی است که برای آگاهی‌ها، کنش‌ها و تحول دیالکتیکی همه‌جانبه، نقش یا نقش کافی قائل نیست.

برخشناسی از جهانی شدن این گونه برخورد اغراق امیز درواقع برخوردي اتفاقی است که برای آگاهی‌ها، کنش‌ها و تحول دیالکتیکی همه‌جانبه، نقش یا نقش کافی قائل نیست.

است زیرا این با خروج سرمایه بیکار می‌شوند. اما واقعیت چنین نیست و سرمایه‌گذاری‌ها لزوماً و عمدتاً به سمت جهان کم توسعه حرکت نمی‌کنند. به عنوان مثال پیش از سه چهارم از سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های چند ملیتی مقیم آمریکا راهی ازبایان غربی، کانادا یا کشورهایی که دستمزد نسبتاً بالا دارند می‌شوند و در بازارهای محلی همین کشورها متمرکز می‌گردند. پس از سال ۱۹۹۰، ایالات متحده به طور خالص واردکننده‌ی سرمایه و واردکننده‌ی عملده‌ی آن بوده است.

این روند از زمان ریگانو میکس (اقتصاد دوره ریگان) از اوایل دهه هشتاد و قرن بیست شروع شد. بخش اصلی شرکت‌های چند ملیتی جهانی در آمریکا متصرف کرند. کسری هنگفت تراز پرداخت‌های آمریکا به همین دلیل به اضافه‌ی این روند که آمریکا مصرف‌کننده‌ی آخرین مرحله است، Of Laster Resort (Consumer (پدید آمده است. آمریکا واردکننده‌ی شده است که با بدھکارکردن دائمی خود هزینه واردات را می‌بردازد و رهانیدن اقتصاد از این بدھی‌ها عامل و تیروی اصلی برای ایجاد تضاد و تنشی و مداخله‌های نظامی و سیاسی و جنگ‌افروزی این کشور است. همین کشور برای آنکه هزینه‌ی زندگی (یعنی وجود دستمزد) را ارزان تر و در نتیجه این باشد و سود را هنگفت تر کند تقریباً نیمی از صادرات کالاهای تولیدشده‌ی صنعتی جهان کم توسعه را می‌خرد. شرکت‌های آمریکایی از این رهگذر نیز سودهای بالای به دست می‌آورند چه از طریق ارزان کردن واقعی دستمزد (در



دو حزب تقسیم شد یکی حزب دموکراتیک چپ (PDS) و دیگری حزب کمونیست (بنیان دوباره). به دنبال این حوادث در ایتالیا دو جبهه تشکیل شد:

- ۱- جبهه راست به رهبری میلیونر معروف و صاحب ایستگاه‌ها و کانال‌های متعدد تلویزیونی و باشگاه‌های فوتbal «برلوسکونی» و با عضویت - فاشیست‌ها (به رهبری نوه دختری موسولینی) که بعدها دچار انشعاب شد)

- جناح راست حزب دموکرات مسیحی

- لیگ شمال (با گرایشات تجزیه طلبانه)

۲- جبهه چپ شامل:

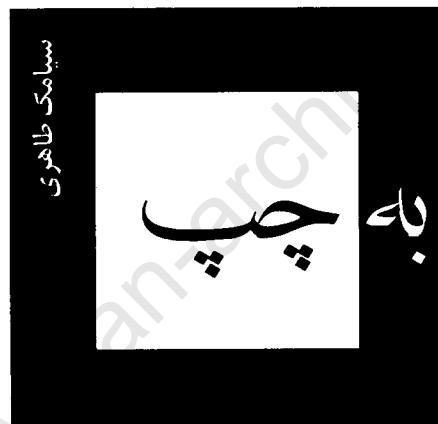
حزب کمونیست (بنیان دوباره)، حزب دموکراتیک چپه جناح چپ حزب دموکرات مسیحی، حزب سبزها (ظرفداران حفظ محیط زیست) در اولین انتخابات (۱۹۹۳)، جبهه راست قدرت را به دست گرفت، اما دولت جدید عمر چندان نیافت و در زیر بار مشکلات عظیمی که با آن مواجه بود تاب نیاورد. در انتخابات زودرس جبهه چپ قدرت را به دست گرفت، این دولت توانست بخشی از دشواری‌های ایتالیا را حل کند و با کم کردن کسری بودجه و بدھی‌های دولت، شرایط لازم را برای مشارکت ایتالیا در تشکیل پول واحد اروپایی آماده کند. به دنبال اختلافات بینا شده و خودداری حزب کمونیست از شرکت در دولت، انتخابات مجددی در ایتالیا برگزار شد که منجر به انتخاب دوباره‌ی جبهه چپ «درخت زیتون»^۲ شد. تنها تغییر، تقویت بیشتر و روزافزون وزن احزاب دموکراتیک چپ و کمونیست درون دولت بود. تخصیص وزیر نیز از حزب دموکراتیک چپ (کمونیست سابق) انتخاب شد. در انتخابات آوریل ۲۰۰۱ جبهه راست بار دیگر با کمک انحصار خبری که به وسیله تراستهای روزنامه‌ای و کanal‌های تلویزیونی برلوسکونی اداره می‌شد با اختلاف ناجیزی به قدرت رسید.

● فرانسه

احزاب مهم فرانسه عبارتند از حزب محافظه‌کار «تحادیه شهروندان» حزب گلیست، حزب سوسیالیسته حزب کمونیسته حزب سبزها، و نیز جبهه ملی (ناسیونالیست افراطی با تمایلات نژادپرستانه) نتیجه سه انتخابات آخر فرانسه تا پیش از سال دو هزار به این شکل بود:

در انتخابات ۱۹۹۴، ائتلاف دو حزب محافظه‌کار و گلیست قدرت را به دست گرفت. در مقابل، ائتلاف (سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، سبزها) به عنوان آلترا ناتیوی جدی خودنمایی کرد - رئیس جمهور سوسیالیست میتران - (تا ۲۰۰۲). از نکته‌های مهم دیگر این انتخابات مطرح شدن جدی جبهه ملی به رهبری لویوان بود. به دنبال آن در انتخابات ریاست جمهوری نیز محافظه‌کاران قدرت را به دست گرفتند.

انتخابات در آلمان، فرانسه، ایتالیا، اتریش، اسپانیا، هندوستان، بروزیل، آرژانتین، تظاهرات میلیونی در سرتاسر اروپا، آسیا، آمریکا، جنگ در عراق و افغانستان، چنین است چهره‌ی جهان در آغاز هزاره سوم. آیا از میان این همه حوادث درهم و گیج‌کننده و متناقض می‌توان سمت راستی را مشاهده کرد که جهان به سوی آن روان است. آن چه در بی می‌آید کوششی است در این جهت. در بخش اروپا ابتدا به چگونگی ساختار سیاسی مهم ترین کشورهای اروپایی از جنگ جهانی دوم به این سو و به خصوص سال‌های پس از ۱۹۹۰ پرداخته و سپس تحولات کلی در اروپا را بررسی می‌کنیم. پس از آن به تحولات در آسیا و آمریکای لاتین می‌پردازیم و در آن چند کشور نمونه را شاهد می‌آوریم.



جهان درگردش

● ایتالیا

بی‌ثباتی حکومت‌ها در ایتالیای پس از جنگ جهانی دوم، همیشه از سوی دیگر کشورهای اروپایی به عنوان ویژگی سیاسی ایتالیا شناخته می‌شد مبارزه ضد مافیا که دادستان معروف ایتالیایی باشد و حدت آن را بی‌گرفت و کشیده شدن پای احزاب سیاسی به آن، سرانجام به انحلال حزب سوسیالیست که برخلاف نامش سیاست‌های راست‌روانه‌ای را دنبال می‌کرد و نیز دوپاره شدن حزب دموکرات مسیحی منجر شد. دو جناح حزب دموکرات مسیحی (محافظه‌کار) یکی با گرایش چپ و دیگری با گرایش راست در عمل به دو حزب جداگانه بدل شدند. ایتالیا پس از جنگ جهانی دوم همواره به وسیله احزاب راست‌گرا اداره می‌شد. حزب کمونیست نیز به

در انتخابات بعد، چپ‌ها به قدرت رسیدند. اما برآرای جمهه مینهانی باز هم اضافه شد. در انتخابات اروپایی (۵ سال پیش) جبهه چپ برآرای خویش افزود سپس دو حزب محافظه‌کار (اتحادیه شهروندان و حزب گلیست) برای افزایش توان مقابله با چپ‌های دیگر ادغام شدند و توانستند انتخابات ریاست جمهوری را ببرند. (۲۰۰۲)

● انگلستان

انگلستان را شاید بتوان محافظه‌کارترین کشور اروپایی دانست. پیونددیرینه‌ای که این کشور با آمریکا دارد، باعث شده است تا این کشور از سوی بارهای از اروپاییان به دیده اسب تروای آمریکا در دل اروپا نگریسته شود. بعد از شیلی که پس از کودتای ژنرال پینوشه نقش آزمایشگاه نئولیبرالیسم را بازی کرد، بریتانیاییان کمیز دومین کشوری بود که به پیاده کردن توری‌های نئولیبرالی پرداخت.

ژنرال دوکل رئیس جمهور فرانسه تا زمان حیات خود اجازه‌ی ورود انگلستان به بازار مشترک (بعدها اتحادیه اروپا) را نداد و تنها پس از مرگ او بود که انگلستان به عنوان یکی از کشورهای عضو این اتحادیه پذیرفته شد.

در انتخابات اول، حزب محافظه‌کار به رهبری خانم تاچر (۱۹۸۹) مجدداً پیروز شد اما اولین آثار پایان تاچریسم نمایان شد. دومین انتخابات به کنار رفتن خانم تاچر از حزب محافظه‌کار و روی کار آمدن جان میجر (۱۹۹۳) انجامید. اما آرای این حزب باز هم کاهش یافت. زمانی که تونی بلر در «حزب کارگر» قدرت را در دست گرفت (۱۹۹۷) از شدت شعارهای چپ در حزب کاست (جناح راست حزب) او سرانجام توانست در انتخابات بعدی این حزب را به قدرت برساند.

● آلمان

انتخابات اول بلافضله پس از وحدت دو آلمان و فربوایشی آلمان شرقی برگزار شد (۱۹۹۰). در این انتخابات حزب دموکرات مسیحی (راست محافظه‌کار) پیروزی بزرگی به دست آورد و به همراه حزب لیبرال به حکومت ادامه داد. حزب سوسیال دموکرات شکست سختی خورد و حزب سبزها از راهیابی به پارلمان محروم شد. ضمناً سوسیالیست‌های دموکراتیک (کمونیست‌های سابق آلمان شرقی) به زحمت وارد پارلمان شدند. (با حدود ۳٪ آرای ۶۳٪)

در انتخابات دوم (۱۹۹۴) باز هم ائتلاف دموکرات مسیحی و لیبرال پیروز شدند، اما حزب سوسیال دموکرات توانست کرسی‌های بیشتری نسبت به انتخابات قبل به دست آورد. حزب سبزها نیز دوباره وارد پارلمان شد. سوسیالیست‌های دموکراتیک هم آرای خود را گسترش دادند (۴۸٪) سرانجام در انتخابات سوم (۱۹۹۸)، ائتلاف سبزها و سوسیال

دموکرات‌ها قدرت را به دست گرفتند. ضمن اینکه حزب سوسیالیست‌های دموکراتیک باز هم آرای خود را افزایش داد (۵۵٪) از ویزگی‌های سیاسی کشور آلمان، فدرال بودن آن است. به این ترتیب، در انتخابات سراسری، انتخابات ایالتی نیز از اهمیت خاصی برخوردار است حزب سوسیالیست‌های دموکراتیک (PDS) در انتخابات برلین در بخش شرقی آن با ۴۰٪ قدرتمندترین حزب این بخش از کشور شد و هم‌اکنون در حکومت شهر برلین شریک است.

تغییرات اروپا ۱- تا سال ۲۰۰۰

از میان رفتن مرزها، رایج شدن پول واحد اروپایی، همراه با آن سرعت گرفتن ادغام تراست‌های بزرگ اروپایی، موجب تمرکز سرمایه اروپایی و در نتیجه افزایش قدرت رقابت سرمایه اروپایی با سرمایه‌های آمریکایی و ژاپنی شد. از میان رفتن مرزها، ایجاد پارلمان اروپایی و پرچم اروپایی همه و همه به ضعیفتر شدن احساسات ناسیونالیستی در این کشورها و در نتیجه جایگزینی ناسیونالیسم اروپایی به جای آن، که به هر حال از ناسیونالیسم محلی ملایم‌تر است شد. این همه شرایط را برای احزاب چپ مناسب‌تر کرد.

۲- اروپا در هزاره‌ی سوم

برلوسکونی با ورود ایتالیا به جنگ عراق دچار مشکلات عظیمی شد. تظاهرات ضدجنگ در این کشور ابعاد بی‌سابقه‌ای یافت و حاصل آن شکست سه‌مگین انتخاباتی برلوسکونی بود. در فرانسه نیز راست‌گرایان در دو انتخابات محلی و اروپایی شکست سه‌مگین خوردند. در آلمان نیز سوسیال دموکرات‌ها شکست خوردند اما حزب سوسیالیست‌های دموکراتیک روند آرام قدرت‌گیری خود را ادامه داد و آرای خود را در کل آلمان به ۶۱٪ رساند. در ایالت براندنبورگ (در شرق آلمان) این حزب با ۳۰٪ حزب اول، حزب دموکرات مسیحی با ۲۴٪ دوم و حزب سوسیال دموکرات با ۴٪ سوم شدند. آلمان پس از جنگ جهانی دوم به عنوان دز مستحکم راست‌ها به حساب می‌آمد. شرکت عظیم توده‌های میلیونی در تظاهرات صلح در آلمان و دو شکست پی در پی حزب دموکرات مسیحی و رشد حزب سوسیالیست‌های دموکراتیک این کشور نشان داد که آلمان همچون ایتالیا دیگر دز مستحکم راست‌گرایان نیست. مبارزه ضدmafایی در ایتالیا و افسایی استفاده حزب دموکرات مسیحی آلمان از پول‌های سیاه که احتمالاً در ارتباط با مافیای آلمان و جهان بوده است، نشان داد که راست‌گرایان در همه‌جا به کمک شبکه‌های مخفوف چون نتوفاشیست و مافیا (به عنوان مثال در ایتالیا و آلمان) حکومت‌های پس از جنگ را اداره می‌کردند در فرانسه نیز توازن قدرت به هم خوردند است. شکست

حکومت به وجود آمده است. شهیدار صلح طلب لندن بدون حمایت هیج گروه سیاسی در انتخابات پیروز می شود و بلر که روزگاری او را راز حزب کارگر اخراج کرده بود ناگزیر شد محترمانه او را دوباره به عضویت حزب پذیرد.

قدرت دو جنبش صلح و ضد تولیپالیسم به متأله دو بال اندیشه چپ باعث اوج گیری این اندیشه در اروپا شده است.

● آلمان

پیروزی مجدد ائتلاف سوسیال- دموکرات و سبز در انتخابات سال ۲۰۰۲

● انگلستان

در سال ۲۰۰۱ حزب کارگر به رهبری تونی بلریار دیگر در انتخابات پیروز شد.

● آسیا

قاره‌ی کهن نیز چون دیگر نقاط جهان در التهاب به سر می‌برد. در کشورهای مختلف این قاره نیز جنبش‌های اجتماعی به آرامی ولی پیوسته در حال گسترش هستند. در هندوستان جنبش صلح و جنبش مخالفت با جهانی‌سازی پایه‌هایی مستحکم یافته است، برگزاری کنگره عظیم ضدجهانی‌سازی در هندوستان مؤبد این گفتاب است.

● هندوستان

هندوستان با جمعیت بالغ بی‌یک میلیارد نفر دومین کشور پرجمعیت جهان

پس از چین می‌باشد. در کشور که از سوی کشورهای اروپایی و آمریکایی عنوان بزرگترین دموکراسی جهان از آن نام برده

می‌شود. شکست فاحش حزب محافظه‌کار بهارانیا

جانانا و پیروزی خیره‌کننده‌ی حزب کنگره، حزب کمونیست و حزب مارکسیست لرزه دیگری بر

جهان در حال تغییر ما افکند. دو حزب کمونیست و مارکسیست هندوستان با کسب

۶۲ کرسی از ۵۴۵ کرسی مجلس مهر و نشان خود را بر هندوستان نوین زندن.

دو حزب کمونیست و مارکسیست از گذشته متفاوتی حرکت کردند. حزب کمونیست از

جمله احزایی بود که از شوروی حمایت می‌کرد و حزب مارکسیست گرایش چنی و مانوئیستی داشت

از حدود بیش از ۲۰ سال پیش آن دو همکاری‌هایی را با

یکدیگر اغاز کردند که این همکاری‌ها در طول زمان گسترش

هر چه بیشتر یافت. حزب کمونیست هند در اواسط دهه گذشته با

حزب کنگره در یک دولت ائتلافی شرکت داشت و حزب مارکسیست بدون

شرکت در این دولت در مواردی که سیاست‌های آن را مطابق برنامه‌های خود می‌یافتد از آن حمایت می‌کرد. انتخاب رهبر حزب مارکسیست به ریاست پارلمان

هند نشان از وزن و اعتبار این دو حزب در جامعه هندوستان دارد. به غیر از این دو

حزب، تعدادی از احزاب چپ و متنطقه‌ای و سراسری نیز در این انتخابات نشنس خوبی ایفا نمودند. راست‌ها که انتظار این شکست را نداشتند، خشم خود را به خانم سونما

گاندی شانه‌گیری کردند و با تخصیت وزیری او به دو دلیل ایتالیایی‌تبار و مسیحی بودن مخالفت کردند. حزب بهارانیا جانانا حزب مذهبی ناسیونالیست هوایخواه

فلسفه هندوئیزم است و از این جهت حزب راست‌گرای مذهبی شمرده می‌شود حال

آن که حزب کنگره یک حزب سکولار است، حزب جانانا به دلایل فوق روابط خوبی با اسرائیل داشت حال آن که حزب کنگره یعنی حزبی که هندوستان را به استقلال

رساند هیچ‌گاه نظر چندان خوشی به اسرائیل نداشته است و همواره از خواسته‌های فلسطینیان دفاع کرده است، پیروزی مشترک حزب کنگره و احزاب چپ‌بی‌گمان

گامی در جهت تغییر موازنۀ قدرت در آسیا خواهد بود.

● زاین

شکست حزب لیبرال دموکرات در انتخابات مجلس مشاوران سنای زاین از

راست‌گرایان در انتخابات اتریش را نیز باید در همین راستا ارزیابی کرد اما از همه مهم‌تر شکست از نار و حزب در انتخابات کشور اسپانیا بود. اینک روش می‌شود آنان که جنبش جهانی صلح را متمهم می‌کردند که از ایفای هر نقشی در جهان عاجز است و فقط می‌توانند تظاهرات به راه اندازد در ادعای خود محق نبودند اکنون اندیشه به عامل مادی ایجاد کننده تغییرات در اروپا تبدیل شده است، به قول فاستو برینتوی رهبر حزب چپ اروپایی «در سراسر اروپا یک اپوزیسیون قوی که مخالف جنگ و تولیپالیسم است وجود دارد. این دیگر کاملاً آشکار است که این سیاست با شکست مواجه شده است.»

● اسپانیا

شکست از نار و حزب راست‌گرایش لرزه دیگری بر اندام جهان انداخت. این شکست در شرایطی رخ داد که نظرخواهی‌ها از پیروزی از نار و حزب اش سخن می‌گفتند. هرچند پارهای از مفسران علت شکست را دروغ گویی حکومت از نار در رابطه با انفجارهای این کشور عنوان کردند. اما بی‌گمان نقش جنبش صلح را در تحولات این کشور نمی‌توان نادیده گرفت.

● اتریش

در اکثر سال‌های پس از جنگ در اتریش، ائتلافی از احزاب سوسیال دموکرات و محافظه‌کار قدرت را در دست داشتند و این ائتلاف دیرباره باعث شده بود نوعی تنبلی در حکومت رایج شود. در آخرین انتخابات با قدرت گیری حزب راست افراطی، ائتلافی از این حزب و حزب محافظه‌کار به وجود آمد. این شکست ضربه‌ای هشداردهنده به حزب سوسیال دموکرات این کشور شد که برگزاری ده‌ها تظاهرات و تجمع با همراهی حزب سبز و دیگر احزاب چپ از جمله تحرکات این حزب پس از شکست هشداردهنده بود که حاصل آن پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری این کشور بود.

بدین ترتیب هم‌اکنون دولتی راست‌گرا و رئیس جمهوری سوسیال دموکرات بر این کشور حکومت می‌کند.

نامزد راست‌گرای ریاست جمهوری اتریش شکست خورد و کاندیدای سوسیال دموکرات به قدرت رسید.

● فرانسه

در انتخابات شهرداری‌های فرانسه احزاب سوسیالیست و کمونیست پیروزی چشمگیری به دست آورند و در انتخابات اروپایی این پیروزی تکمیل شد. همه‌ی نظرسنجی‌ها و پیشگویی‌ها از پیروزی جبهه چپ در انتخابات بعدی این کشور سخن می‌گویند.

● ایتالیا

در انتخابات اروپا حزب برلوسکونی نخست وزیر راست‌گرای او شکست سنگینی خورد و بیش از ۴ میلیون رأی از دست داد. در انتخابات اروپایی این کشور چپ‌گرایان ۳۷ کرسی، راست‌گرایان ۳۶ کرسی و احزاب مستقل ۵ کرسی را به دست آورند.

هرچند منطق مبارزات پارلمانی بر گردش قدرت در بین احزاب و جریانات سیاسی است. امانگاهی کوتاه بر روند حواست بعاز جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که یک تغییر توازن قدرت بنیادی در اروپا به وقوع پیوسته است، آلمان و ایتالیا سالیان متعددی در چنگال راست‌گرایان قرار داشتند، در فرانسه نیز به جز دوره‌هایی کوتاه، همیشه نیروهای راست تعیین کننده بودند حال آن که در سالیان اخیر در هر سه کشور یک توازن نیرو (یا کمی سنگینی به نفع نیروهای چپ) به وجود آمده است. در انگلستان نزدیکترین متحد آمریکا یک طفیان عمومی علیه چنگ طلبی

پیروزی هوداران این طرح و کارلوس مسا خاتمه یافت. تاکنون شرکت‌های آمریکایی، انگلیسی، فرانسوی و ... گاز طبیعی بولیوی را استخراج می‌کردند. احتمالاً از این پس شرکت‌های خارجی به جای عقد قرارداد با بخش خصوصی با بخش دولتی قرارداد خواهند بست. البته عده‌ای از مردم و سندیکاهای خواهان استخراج منابع گازی به وسیله دولت هستند.

در این میان افسایی یک یادداشت ضد اطلاعاتی که توسط منابع بولیوی و شیلی و به شکل محترمانه نوشته شده بود از توطئه‌ای که به وسیله سازمان سیا و به عاملیت سازمان به اصطلاح امدادرسانی US AID علیه حکومت قانونی کارلوس مسا که در اکتبر ۲۰۰۳ به قدرت رسید پرده برداشت.

۳- برزیل و پیروزی حزب کارگران این کشور

برزیل کشوری است با مساحت بیشتر از بخش قاره‌ای ایالات متحده و جمعیت کمتر از نصف آن، متأسفانه توزیع زمین در این کشور به شدت ناعادلانه است بیش از ۴۵٪ کل زمین در اختیار ۱٪ مالکان است.

۱- جمعیت ثروتمند این کشور برابر ۵۰٪ جمعیت فقیر این کشور ثروتمند است. در سال ۱۹۵۵ اقتصاد بزریل مقام چهل و نهم را در جهان دارد و تا سال ۱۹۸۸ به مقام نهم ارتقا یافت. بزریل دارای منابع مادی و معنی بسیار غنی و بزرگترین منطقه صنعتی در جهان سوم و چهارمین کشور تولیدکننده مواد غذایی در جهان است. همه این موارد اهمیت و وزن بزریل در اقتصاد جهانی را نشان می‌دهد. این حزب در سال ۱۹۸۱ طی کنفرانس ملی تشکیل شد. در سال ۱۹۸۴ حزب کارگران به طور فعال در کارزار

انتخابات مستقیم رئیس جمهوری شرکت کرد و عملاً به رژیم نظامی پایان داد. در انتخابات نوامبر ۱۹۸۶ حزب کارگران در صد ارای خود را دو برابر کرد و به ۶/۵٪ رسانید و نفوذش را بسی فراتر از ۶٪ سنتی اش «ساتویولو» توسعه داد. در انتخابات شهرداری‌ها در سال ۱۹۸۸ توانست ریاست شهرداری چندین شهر بزرگ را به دست گیرد و سرانجام در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۹ لولا از ریویان چپ پوبولیست و سوسیال دموکرات خود پیش گرفت و پس از کاندیدای محافظه‌کاران که از حمایت بنگاه‌های عظیم رسانه‌ای برخوردار بود به مقام دوم رسید، و سرانجام در سال ۲۰۰۳ به قدرت رسید. او برای مراسم سوگند ریاست جمهوری اش از قبیل کاسترو و چاوز دعوت به عمل آورد که این مستله موجب خشم ایالات متحده آمریکا شد، این بزرگترین پیروزی در آمریکای لاتین برای چپ‌ها پس از پیروزی سال‌آدوار اندده در سال ۱۹۷۰ بود. به این ترتیب هم‌اکنون بزریل در کنار کوبا، ونزوئلا، و تا حدودی برب و وضعیت جدیدی را در آمریکای لاتین به وجود آورده است. لولا علیه سیاست‌های بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی موضع گیری دارد، به این ترتیب سراسر آمریکای لاتین بار دیگر در جوش و خوش است. ■

پانوشت:

۱- دو حزب با مخفف PDS یکی در ایتالیا و دیگری در آلمان وجود دارد.

۲- درخت زیتون ارم انتخاباتی جبهه‌ی چپ ایتالیا است.

۳- برای ورود به پارلمان آلمان حداقل ۵٪ آرا لازم است. اما اگر حزبی بتواند حداقل دو کاندید مستقیم به پارلمان بفرستد بقیه آراء او به حساب می‌آید و در این سال PDS دو نماینده مستقیم از بخش شرقی آلمان به پارلمان فرستاد که اولی گنورگ گیزی مسئول وقت حزب و دیگری اشیان های نویسنده محبوب آلمان شرقی بود.

۴- رجوع شود به مصاحیه فاستو بریتوتی «نقض نو» شماره صفر

سوی پیاره از مفسران جهان با شکست از تاریخ اسپانیا مقایسه شد. در ۱۸۱۵ نیز چون اسپانیا عامل عمدۀ در این شکست مخالفت مردم را پس با شرکت این کشور در جنگ عراق بود. رهبر حزب دموکراتیک مهمترین حزب ایوب‌سیون در خواست خروج نیروهای زاپنی از عراق را کرده است وی پس از پیروزی این حزب در انتخابات مجلس مشاوران گفت: حزب ما خواهان خروج نیروهای زاپنی از عراق و اصلاح مجدد قانون ییمه بازنشستگی است. البته دولت آقای کویزوومی این درخواست را تندیرفته است. حزب دموکراتیک با استفاده از این دو تم توانست ۵۰ کرسی در انتخابات مجلس مشاوران به دست آورد. در این انتخابات بر سر ۱۲۱ کرسی کارزار انتخاباتی در جریان بود. دوره‌ی نماینده‌گی مجلس ۱۸۱۵ شش سال است اما هر سه سال برای انتخاب نیمی از نماینده‌گان رأی گیری به عمل می‌آید. تعداد کل نماینده‌گان ۲۴۲ نفر است.

گره

پیروزی روموهیون این مدافعان سرسرخت وحدت دو کره را تیز باید گامی دیگر در راستای گسترش صلح و قدرت یابی نیروهای ترقی خواه در آمیا به حساب آورد. وی که به وسیله‌ی نیروهای محافظه‌کار از کار برکنار شده بود اینکه به کمک پیروزی خیره‌کننده‌ی حزبیش در انتخابات با قدرتی بیشتر به حکومت بازگشته است و دستگاه قضایی این کشور محبوط به قابله‌ی پیروزی شد. وحدت دو کره قدرت دیگری را در آسیا به وجود خواهد آورد.

آمریکای لاتین تغیرات در آمریکای لاتین ۱- ونزوئلا

کشوری است که از نظر ترکیبات جمعیت سفیدپستان خود ۳۳ درصد و مستبروها که ترکیبی از نژادهای سفیدپوست، سیاهپوست و سرخ پوست هستند ۶۱ درصد جمعیت آن را که کل‌البالغ بر ۲۵ میلیون نفر می‌شود را تشکیل می‌دهند، چاوز فردی از میان این گروه نژادی است که گروه فقریان ونزوئلا را تشکیل می‌دهند. سرهنگ هوگو چاوز افسر یک یگان چتریاز بود که در سال ۱۹۹۲ اقدام به کودتاپی کرد که با شکست مواجه شد.

و به زندان افتاد و پس از دو سال در سال ۱۹۹۴ آزاد شد و در سال ۱۹۹۸ در انتخابات ریاست جمهوری به قدرت رسید. او در سال ۱۹۹۹ قانون اساسی جدیدی را به همه‌پرسی گذاشت که با استقبال مردم روپرورد و در انتخابات سال ۲۰۰۰ ویاست جمهوری، چاوز اکثریت را به دست آورد. در این قانون اساسی جدید مجلس نماینده‌گان و مجلس سنا متصل و یک پارلمان جای آن را گرفت و بدین ترتیب از نفوذ طبقه شروع تند کاسته شد. در این قانون ماده‌ای است که اگر مخالفان حکومت قادر به جمع آوری امراضی ۲۰٪ اهالی واحد شرایط را دادن شوند در این کشور رفراندوم انجام می‌شود و همین قانون اکنون از طرف مخالفان مورد استفاده قرار گرفته است. او توانست ساختار شرکت نفت این کشور را که در دست ثروتمندان سفیدپوست قرار داشت تغییر داده و مدیران فاسد را برکنار کند. حکومت ونزوئلا اکنون در کنار کوبا خاری در چشم آمریکاست.

۲- پرو

شورش مردم پرو علیه طرح انتقال گاز این کشور به شیلی متجر به سقوط حکومت محافظه‌کار و روی کار آمدن کارلوس مسا شد، مسا طرحی ۵ ماده‌ای را به رفراندوم گذاشت که یه موجب آن نظر مردم درباره ۱-لغو قانون جاری در مورد منابع گاز؛ ۲- قرار گرفتن کنترل تمامی منابع نفت و گاز این کشور در دست دولت؛ ۴- چگونگی استراتئی دولتی استفاده از گاز به عنوان یک منبع استراتئیک و ۵- نحوه استفاده از گاز استخراجی این کشور، سوال شده بود. این رفراندوم با



فرزام رامند

پیروزی آگاهانه و نزوئلابی

گروه فعال دیپلماسی نوامپریالیستی ایالات متحده به سرکردگی نمادین جورج بوش اما به رهبری اصلی نومحافظه کاران شناخته شده و کمتر شناخته شده دلت، سیا و سنا از مدت ها پیش مداخله های پرهزینه و بیچیده ای سیاسی و جاسوسی را در ونزوئلا به راه انداختند تا دولت هوگو چاوز استقلال طلب، سوسیالیست و ملی گرا را ساقط کنند. سرمایه داری آمریکا روی نفت و نزوئلا خیلی حساب می کند زیرا هزینه حمل آن به این کشور پایین است و کشور تولید کننده نیز به اصطلاح در نخبیرگاه خصوصی ایالات متحده، یعنی آمریکای لاتین قرار دارد. مداخله ها چندین بار به اعتراض سازی ها، ترورها و انداختن تقصیر به گردن دولت، اخلال های اقتصادی و سیاسی و بالآخره زمینه سازی کودتا منجر شدند. اما همگی شکست خوردند. مردم و نزوئلا با آن که از فقری عمیق رنج می برند و اکثریت آنان داغ لعنت استعمار نفتی را بر چهره دارند، اما به آن مرحله از آگاهی دست یافته بودند که فریب شیطنت ها و چهره های بزرگ کرده آینده ای اقتصادی یک «جامعه ای باز آمریکاگرا» را نخورند. به رغم آنکه توطنه گران توانستند بر روی بخش اقلیتی از کارگران به طور منظم و مداوم کار و آنان را الغوا کنند اما اکثریت کارگران، دهقانان، روشنگران، کارمندان و کارشناسان از خود شجاعت، مقاومت و خردمندی درخوری نشان داده اند. آمریکا که در جریان مقاومت چاوز در برابر توطنه های نفتی و قیمت شکنی ها، به توان درونی و مردمی او و نیز به امکان بالقوه و نزوئلا برای تبدیل شدن به پایگاه توسعه های مستقل و دموکراتیسم ناامیریکایی بی برده بود، از نخستین روز های انتخاب چاوز در ۱۹۹۸ با کمک سرمایه داران وابسته، کارگرستیزان و ژنرال های غارتگر دست به تشکیل گروه های نشوافاشیستی و حمله ور زد. هوگو چاوز وقتی قیمت نفت در ۱۹۹۹ رو به افزایش گذاشت و دولت کلینتون برای توقف آن به تکاپو افتاده بود و از کشورهای اوپک درخواست همکاری می کرد گفت: آقای کلینتون موقعی که قیمت نفت سقوط کرده و مردم فقیر در آتش محرومیت می سخوند هیچ نگرانی و پیشنهاد همکاری را مطرح نمی کرد اما حال وارد معركه شده است. دولت نومحافظه کار آمریکا به ویژه پس از موفقیت موضع گیری نفتی چاوز و بعد از انتقاد او از آمریکا به خاطر بمیاران سال ۲۰۰۱ افغانستان، خشم خود را هر چه سازمان یافته تر کرد.

چاوز از سال ۱۹۹۹ تا انکا به آراء و یاری مردمی، اختیارات ویژه ای برای مقابله با فشار، اعمال سیاست مستقل نفتی و اتخاذ سیاست های رشد و توسعه خوداتکا و معطوف به حذف فقر و ناکارآمدی، به دست آورده بود. آمریکا نامید از کودتا و به کار بردن توان موجود در باب ارتجاج و سلطه، به تمهید افتاد که چاوز را غیردموکراتیک بداند و خون دولت او را بر بنیاد احکام ریاکارانه ای دموکراسی خواهی خود، مباح بشمارد. مقابله ها به چندین بار رودررویی سیاسی و تحمل هرج و مرچ انجامید، اما هربار چاوز برندۀ می شد. بُرد چاوز فقط در بقای او در رهبری ونزوئلا نبود بلکه این بُرد بیشتر از آن رو بود که هر بار آگاهی ها و مقاومت درونی بیشتری را به بار می آورد. نومحافظه کاران تجاوزگر آمریکا این بار تمام نیروی خود را روی خال سیاه رفرازندوم چاوز - که آن را نادموکراتیک می نامیدند - گذاشتند و به این امید بستند که فقیران، ناراضیان و محرومی که چیزی جز حاصل نکیت زایی نواستعمار گران آمریکایی و شرکای بومی آنها بودند، ستایب زده به امید آجیل و وعده های شهر فرنگ خیالی دموکراسی آمریکایی به میدان بیایند. در اینجا نومحافظه کاران همان قدر اشتباه محاسبه داشتند که درباره ای افکار عمومی آمریکاییان خوب، که زیر تابش مداوم اشعه تبلیغات نغز سرمایه هستند. افکار عمومی مردم آمریکا نشان داد که اکثریت بزرگ

آنان در مورد ونزوئلا از سیاست‌های دولت جورج بوش نفرت دارند. در انتخابات اوت گذشته (۲۰۰۴) چاوز با چیزی نزدیک به دو سوم آرا به پیروزی رسید. کارتر به همراه نمایندگان بی‌طرف بین‌المللی بر روند انتخابات نظارت کردند. کسانی که در انتخابات شرکت نکردند، بر اساس برآوردها، اگر شرکت کرده بودند بیش از ۶۰ درصدشان به چاوز رأی می‌دادند. با گذشت زمان دولت‌ها در روی آوردن به دولت مستقل ملی و عدالت خواه که مبتنی بر آرای مردم بود، اقبال بیشتری نشان می‌دادند و این را نیز برآوردهای آماری و تحلیل‌گران انتخابات به اثبات رساندند. مردم ونزوئلا بر دستگاه‌های مخوف و پیچیده سیا و ارتش آمریکا فائق‌آمدند. سرمایه‌های به کار رفته دود شد و دود آن به چشم نو محافظه کاران رفت. آمریکایی‌های خوب با خشم و نارضایتی خود، این را تأیید کردند.

دولت بوش، فرماندهی دلالان نفتی و ژنرال‌های فاسد با نهادی زبونی و به دور از موازین اخلاقی شروع به متهم کردن دولت به تقلب انتخاباتی کردند. واقعاً که دولت بوش مفتضحانه رسوا شده است. اما همه‌ی همه و این مهم است- ناظران انتخاباتی و تحلیل‌گران هم صحت انتخابات و هم عزم راسخ و دوام پشتیبان از دولت استقلال طلب را مورد تأیید قرار دادند. میزان مشارکت مردم و شمار آرای چاوز بسیار بالاتر از دور پیشین بود. سوگیری‌های دموکراتیک، عدالت‌خواهانه و مستقل از سلطه‌گری و در عین حال صلح‌جویانه دولت، که توانست در قلوب بخش مهمی از مردم بی‌طرف مانده آمریکا نیز نفوذ کند، کار خود را کرد.

در لحظه پیروزی، چاوز از روی تراس ساختمان ریاست جمهوری خطاب به مردم به وجود آمده جمله‌ای را گفت که نشان از روحیه استقلال‌خواهی، صلح‌طلبانه و دموکراتیک او در برابر دولت تجاوز‌گر آمریکایی دارد. او گفت: «خوشبختانه از این پس واسنگین به حکومت و مردم ونزوئلا احترام خواهد گذاشت.» با آنکه چاوز بارهادر گذشته آمریکا را، به درستی، به توطئه متهم می‌کرد ادای چنین جمله‌ای چیزی نیست جز ارزوی مبتنی بر اقتدار مردمی. دولت آمریکا که در کودتای سال ۲۰۰۲ در همان ساعات نخست کودتاچیان را به رسمیت شناخته و بانگ رسوایی دیگری را در آن سال برای مردم جهان و آمریکا بلند کرده بود، بعدها زیر فشار افکار عمومی داخلی مجبور به پذیرش شکست شد، این بار هاج و واج و بهت‌زده مانده است. یک محقق سیاست جهان می‌گفت: «بُهْت اوت ۲۰۰۴ کم از سپتامبر ۲۰۰۱ نبود گیریم که دومی با سر و صدا همراه شد.

به نظر می‌رسد مهمترین تکالیف برای دفاع از دموکراتیسم و حقوق انسانی در جریان‌های سیاسی ونزوئلا در آغاز قرن بیست و یکم به عهده سه گروه از مردم جهان است که باید در برابر رهبران سلطه‌جویی، قد برافرازند. نخست صلح دوستان آگاه آمریکایی که مایل نیستند به خاطر مداخله‌های بی‌شمانه و سودجویی‌های زیاده‌خواهانه فرامی‌تی‌ها، آمریکایی‌لاین را از مرحله دموکراتیسم به مرحله جنگ مقاومت بکشانند. و دوم، رهبران آزادیخواه ضدسلطه‌گری و جهانی‌سازی که باید حمایت واقعی و گسترده‌ی اجتماعی از دستاوردهای مردمی در ونزوئلا را رهبری کنند و به وحدت ملی این کشور با کشورهایی چون کوبا یاری برسانند. و بالآخره این وظیفه رهبران ونزوئلاست که برای توسعه دموکراسی واقعی، به بالا کشاندن اقشار محروم و گسترش آگاهی‌ها، لحظه‌ای را از دست ندهند و وفادارترین باران صدیق صلح، آزادی و پای‌بندی به اراده مردم باشند؛ و این را ناسازگار با مقاومت در برابر سلطه‌گران خارجی و شرکای بومی آنان ندانند، زیرا رمز پایداری و مبارزه برای رشد و آزادی در ونزوئلا- تنها پافشاری بر اصول و روش‌های دولت پیروزمند نیست بلکه همچنین در به کارگیری توان گسترده‌ی مردمی است. ■





دکتر کاظم معتمد نژاد



مانوئل کستلز:

جامعه‌ی اطلاعاتی



تمهیدی برای عبور از بحران ادواری سرمایه‌داری

«جامعه‌ی جهانی اطلاعاتی» مبحثی است که پس از سال‌ها هنوز برای ما جدید است. جدید است به لحاظ عدم شناخت کافی از سایه روش‌ها و زوایای پنهان و آشکار آن. همچنین، جدید است به لحاظ عدم شناخت مزايا و مضرات این مقوله، نسبت با کشورها، به خصوص کشورهای در حال توسعه و یا عقب نگه داشته شده، و باز هم به خصوص با کشور خودمان ایران.

«نقد نو» که افزایش آگاهی مخاطب را در صدر وظایف خود قرار داده و می‌کوشد یکی از اهداف خود را که ایجاد شناخت علمی از پدیده‌های مختلف ارتباطات و اطلاعات است، در حد توان جامه‌ی عمل پیشاند، در این جهت با دکتر کاظم معتمدنژاد استاد دانشگاه، محقق، نویسنده و یکی از مؤسسان دانشکده علوم ارتباطات و مؤسس مرکز پژوهش‌های ارتباطات، گفت‌وگویی کرده‌ایم که آن را می‌خوانید:



گفت‌وگویی: نادر نژاد

آقای دکتر معتمدنژاد، برای شروع بفرمایید که به نظر شما واژه‌ی «جامعه‌ی اطلاعاتی» صحیح است و یا «جامعه‌ی اطلاعات»؟

باتوجه به اینکه ماین اصطلاحات را ز غرب گرفته‌ایم و همان طور که غربی‌ها خودشان اینداستریال سوسایتی (Industrial society) گفته‌اند و نمی‌گویند سوسایتی و یا اینداستری سوسایتی (Industry society)، در مورد اطلاعات و ارتباطات هم باید این چنین باشد. ولی برای اینفورمیشن (Information) تا به حال یعنی تا چند سال پیش نمی‌بشد گفت اینفورمیشنال. به همین جهت آنچه که آنها در انگلیسی و فرانسه گفته‌اند، مهم است. انگلیسی‌ها می‌گویند؛ اینفورمیشن سوسایتی (Information society) و فرانسوی‌ها که زبانشان به ما خیلی نزدیک‌تر است، درست عین ما می‌گویند، سوسایته دو آنفورماسیون (Socite de Information) اگر ما بخواهیم این را دقیقاً به فارسی ترجمه کنیم، خواهیم گفت جامعه‌ی اطلاعات (در فرانسه). ولی هم در انگلیسی و هم در فرانسه تا چند سال پیش برای (Information , Communication)، مثل اینداستری، که اینداستریال دارد اینفورمیشنال نگفته‌اند، کامپیونیکشنال هم نگفته‌اند، ولی اخیراً این واژه‌ها به کار می‌برند، از جمله و مخصوصاً آقای مانوئل کستلر که یک متخصص بر جسته‌ی جامعه‌ی اطلاعاتی است و کتاب ^۳ جلدی عصر اطلاعات را نوشته است، اینفورمیشنال سوسایتی (society informational) را به کار می‌برد که دقیقاً می‌شود «جامعه‌ی اطلاعاتی» و همواره از این اصطلاح دفاع می‌کند. برای اینکه انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها به خودشان اجازه داده‌اند که این نوآوری را داشته باشند و این اصطلاح را مثل اینداستریال بگذارند اینفورمیشنال و کامپیونیکشنال و به همین جهت، چون آقای مانوئل کستلر، با آن تسلطی که به جنبه‌های علمی مسئله دارد، این موضوع را گفته است، دقیقاً دیگر اینفورمیشن سوسایتی به کار نمی‌برد، بلکه در ترکیب‌های مختلفی چون اینفورمیشنال سوسایتی و اینفورمیشنال اکونومی (Economy) اینفورمیشنال، همه‌جا اینفورمیشنال به کار می‌برد. دیگر هیچ تردیدی نمی‌توان داشت که این ترجمه‌ی فارسی ما، یعنی «جامعه‌ی اطلاعاتی» درست است. قبل‌اً که در انگلیسی و فرانسه، اینفورمیشنال را مثل اینداستریال، اینفورمیشنال و کامپیونیکشنال را بگویند، پس این تردید کاملاً از بین می‌رود که مانند اینداستریال، اینها را هم باید به شکل‌های اینفورمیشنال و کامپیونیکشنال به کار برد.

در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، تحت تأثیر بحران اقتصادی دچار رکود شده و در نتیجه اشتغال کم شد آنها فکر کردند که اکثر بتوانند تکنولوژی‌های نوین اطلاعات و ارتباطات را بیشتر مورد استفاده قرار دهند، خواهند توانست با این محله‌ی جدید اقتصاد سرمایه‌داری مقابله کنند

آقای دکتر معتمدنژاد، لطفاً جامعه‌ی اطلاعاتی را تعریف کنید و تاریخ پیدایش و روند پیشرفت آن را توضیح دهید.

پیش از اینکه به تعریف برسیم، باید سابقه‌ی ترویج این اصطلاح را مورد بررسی قرار بدهیم. در واقع این اصطلاح در دهه‌ی ۱۹۶۰ در ایالات متحده امریکا مورد توجه قرار گرفت و عدای از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان آمریکایی در این مورد کار کردند. به عنوان مثال می‌شود گفت که یک استاد اقتصاد آمریکایی به نام «فریتز مک لپ»، استاد دانشگاه پرینستون، در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ کتابی تهیه کرد در مورد چگونگی تولید و توزیع معرفت‌ها و در این بررسی به این نتیجه رسید که اقتصاد آمریکا در حال رشد به سوی اقتصاد معرفت‌مدار یا دانش‌مدار (Knowledge based economy) است.

ممکن است اقتصاد معرفت‌مدار و یا دانش‌مدار را توضیح بدهید؟

وی نتیجه گرفت که اگر فعالیت‌های اشتغال در آمریکا را بررسی کنیم و اگر تولید ناخالص ملی را در نظر بگیریم، می‌بینیم که الان داریم به جایی می‌رسیم که کم کم در حدود ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی و حدود ۵۰ درصد اشتغال در ایالات متحده آمریکا از فعالیت‌ها و کارهای سرچشم‌می‌گیرند که جنبه‌ی معرفتی دارند. مثل آموزش و پژوهش، مثل کار دانشگاه‌ها، مثل فعالیت مطبوعات و رادیو و تلویزیون، فعالیت بانک‌ها، حتی شرکت‌های بیمه، شرکت‌های هواپیمایی. می‌توان به طور خیلی عام این فعالیت‌ها را در نظر گرفت و اقتصاد معرفت‌مدار را مورد توجه قرار داد و این نخستین کوششی است که در دانشگاه‌های آمریکا صورت گرفت و کم کم مسائل جامعه‌ی اطلاعاتی مطرح شد.

ظاهراً در این زمان بحث جامعه‌ی پساصنعتی هم در همین ارتباط مطرح می‌شود.

بله. در این میان جامعه‌شناسان هم وارد می‌شوند. مثل آقای دانیل بل معروف آمریکایی که کتاب‌های متعددی در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ تهیه کرده است. او در کتاب‌های خود، مخصوصاً در کتابی که در مورد جامعه‌ی پساصنعتی آینده نوشته همان مشخصاتی را که آقای مکلپ هم عنوان کرده بود، مورد توجه قرار داد و گفت که جامعه‌ی آمریکا و بعضی از کشورهای دیگر غربی به سوی نقطه‌ای می‌روند که مرحله‌ی صنعتی شدن را پشتسر گذاشته‌اند وارد مرحله‌ی جدیدی شده‌اند که آن زمان اسمش را گذاشت (*Postindustrial society*) (جامعه‌ی پساصنعتی). او این موضوع را آخر دهه‌ی ۱۹۶۰ عنوان کرد و به این نتیجه رسید که در آینده از طریق گسترش اشتغال و کارهای جدیدی که پیش می‌آید، مخصوصاً با افزایش فعالیت‌های اطلاعاتی، ارتباطی و خدماتی که در این زمینه‌ها هست، می‌شود با بحران‌های اقتصادی مقابله کرد و مشکل اشتغال را که ایالات متحده آمریکا در مقایسه با بسیاری از کشورها با آن روبرو بود، می‌شود حل کرد. در همین زمینه است که نشستهایی هم در اروپا با همکاری متفکرانی مثل رمون آرون فرانسوی که از استادان جامعه‌شناس و از اندیشمندان محافظه‌کار به شمار می‌آید، تشکیل می‌شود. آقای دانیل بل با همکاری رمون آرون در فرانسه، ایتالیا و آلمان با همکاری کسانی دیگر، راجع به آینده جهان در این جامعه‌ی پساصنعتی به بحث و بررسی پرداختند. در این میان، بعضی از سازمان‌های اطلاعاتی امنیتی ارتباطی آمریکا هم از این کوشش‌ها حمایت کردند. بدنبال این کوشش‌ها، از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ توجه به جامعه‌ی پساصنعتی سبب شد که به جامعه‌ی اطلاعاتی توجه شود. همین آقای دانیل بل از جمله این جامعه‌ی گذاری اصطلاح جامعه‌ی اطلاعاتی را جانشین اصطلاح جامعه‌ی پساصنعتی کرد.

آقای مانوئل کستلن، استاد جامعه‌شناس اسپانیایی تبار آمریکایی، که در سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۷۰ در فرانسه زندگی می‌کرد، در مقدمه‌ی کتاب اخیرش به نام عصر اطلاعات که به فارسی هم ترجمه شده، یادآوری می‌کند که این عصر اطلاعات و ایجاد جامعه‌ی اطلاعاتی، شرایطی را برای ایالات متحده آمریکا فراهم کرد که بتواند با یک دوره بحران جدید سرمایه‌داری به خوبی مقابله کند.

چطور؟

زیرا، در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، تحت تأثیر بحران اقتصادی که به قول غربی‌ها از تحریم نفتی صورت گرفته بود، به جایی رسیدند که دچار رکود شدند و در نتیجه اشتغال کم شد. آنها فکر کردند که اگر شرایطی ایجاد شود که بتوانند تکنولوژی‌های نوین اطلاعات و ارتباطات را بیشتر مورد استفاده قرار دهند، خواهدند توانست با این مرحله‌ی جدید اقتصاد سرمایه‌داری مقابله کنند. به همین سببیه می‌بینیم که ابتدا در همین دهه‌ی ۱۹۷۰، از یک سو، ساخت کامپیوترهای شخصی یعنی PC‌ها افزایش پیدا می‌کند، زیرا بازار خوبی در آمریکا و اروپا دارد و این بازار در سراسر کشورهای دنیا ایجاد می‌شود و از طرف دیگر، به موازی آن، از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، ایالات متحده آمریکا کوشش می‌کند که از طریق اتحادیه‌ی بین‌المللی ارتباطات دور (ITU)، توجه جهانیان را به استفاده بیشتر از تلفن جلب کند.

عکس العمل کشورهای دیگر، یعنی کشورهای عقب نگه‌داشته شده و یاد حال توسعه، به این امر چه بود؟
در طول دو دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ایالات متحده آمریکا در یونسکو با خواسته‌های جدید کشورهای در حال توسعه روبرو بود که تمایل داشتند با عدم تعادل اطلاعات در سطح جهانی مقابله کنند. نایابری ارتباطات را از میان برداشتند و به نظم نوین جهانی اطلاعات و ارتباطات برسند. در این موقعیتی که یونسکو چالش‌های خاصی در برای کشورهای سرمایه‌داری ایجاد کرده بود و به سوی این

پیشرفت و در حال توسعه وجود دارد، تأمین این زیرساختها بسیار مشکل است و نیاز به سرمایه‌گذاری دارد که کشورهای فقیر قادر توان آن هستند. از سوی دیگر، چون توجه کشورهای سرمایه‌داری بیشتر به فروش تکنولوژی است، آنها از دسترسی به اطلاعات و ارتباطات صحبت می‌کنند، از اکسیس (Access) صحبت می‌کنند. درحالی‌که آنچه مهم است، استفاده از اطلاعات و ارتباطات (Use) است. وقتی که ما تعداد کامپیوترها را در کشور زیاد کنیم، ولی مردم از یک طرف نتوانند کامپیوتر خریداری کنند و مخارج اینترنت را پردازند و به خصوص از سوی دیگر اکثریت فقط سواد خواندن و نوشتن داشته باشند، تحصیلات عالی نداشته باشند، و زبان انگلیسی ندانند، در عمل نمی‌توانند به کاربرد اینترنت پردازند و بیشتر همان دسترسی به تکنولوژی و خرید کامپیوترها برای ادارات دولتی و مؤسسات خصوصی و حتی برای خانه‌ها هدف قرار می‌گیرد و منافع مؤسسات سرمایه‌داری را تأمین می‌کند. درحالی‌که باید زمینه‌ها را فراهم کرد. از یک طرف، وضع اقتصادی را باید بهبود بخشید و آموزش را گسترش داد، آن هم نه تنها آموزش ابتدایی و متوسطه، بلکه آموزش‌هایی را که ایجاد مهارت می‌کنند. مخصوصاً آموزش‌های دانشگاهی را.

به این ترتیب باید به جای رسید که بتوان هم شرایط مادی و هم شرایط فرهنگی و معنوی توسعه‌ی تکنولوژی را فراهم کرد. در غیر این صورت، آن شکاف عمیق همچنان باقی خواهد ماند و حتی بیشتر هم خواهد شد.

هدف‌های طراحان اصلی جامعه‌ی اطلاعاتی یعنی آمریکایی‌ها کدام‌ها هستند؟ همچنین، درباره این نظر کارشناسان که معتقدند استیلای امواج کابلی از اهداف واقعی سیاست خارجی آمریکاست و در جامعه‌ی اطلاعاتی جهانی فناوری اطلاعات همچنان تحت کنترل ایالات متحده خواهد بود، نظر شما چیست؟

منافع اقتصادی در اینجا نقش مهمی دارند و برای اینکه منافع اقتصادی توجیه شوند، نظریه‌های مختلف اقتصادی، جامعه‌شناسی و فرهنگی مطرح می‌شوند و شرایطی ایجاد می‌شود که جامعه‌ی اطلاعاتی به عنوان یک اصطلاح پرجاذبه طرف توجه قرار بگیرد و این اصطلاحی است که مثل اصطلاحاتی که قبل‌ا وجود داشته، به طور محسوس و ملموس قابل لمس نیست.

همچنان که توسعه را نمی‌شود دقیقاً تعریف کرد و تعریف‌های مختلف درباره آن هست و آن مرحله‌ی نهایی توسعه مشخص نیست. همان‌طور که در مورد نوسازی مشخص نیست که کشورها به کجا خواهند رسید. شرایط و اوضاع احوال کشورها فرق می‌کند. یعنی تاریخ کشورها با هم متفاوت است، همچنین، هویت ملت‌ها با هم متفاوت است. به همین ترتیب، اگر در مورد اصطلاحات دیگر مثل ارشد بررسی کنیم به همین وضع می‌رسیم. می‌شود پرسید که منظور از رشد چیست و باز طریق رشد به کجا می‌توان رسید.

همه‌ی اینها واژه‌های مهمی هستند که بیشتر جنبه‌ی گفتمانی دارند و برای دلگرم کردن به کار می‌روند. بعد گروه‌ها و اجتماعات را تحت تأثیر قرار می‌دهند و در سایه‌ی این واژه‌ها و اصطلاحات و زیر چتر آنها هدف‌های اقتصادی و سیاسی تأمین می‌شوند. همین وضع در مورد جهانی‌سازی (Globalization) هم است.

این جهانی‌سازی باز مثل مدرنیزاسیون عیناً همان وجه را به لحاظ دستوری دارد. یعنی وجه امری و فاعلی دارد. همچنان که ما مدرنیزیشن را در ایران نوسازی ترجمه کرداییم، جهانی‌سازی را هم باید به صورت فاعلی ترجمه کنیم و همان جهانی‌سازی بگذاریم و نه جهانی شدن. جهانی‌سازی هم دقیقاً معلوم نیست که چیست.

همان‌طور که توسعه معلوم نبود، رشد معلوم نبود و نوسازی معلوم نبود. جامعه‌ی اطلاعاتی هم از این قبیل اصطلاحات است. اصطلاحی است که ظاهرش بسیار پرجاذبه است. می‌گویند این جامعه، جامعه‌ای است مبتنی بر آکاهی؛ این جامعه با وسائل ارتباطی جمعی و سایر امکانات ارتباطی توسعه پیدا خواهد

شاید حدود دو برابر ایالات متحده آمریکا در چن تلفن ثابت هست. در این میان، تلفن سیار و به اصطلاح موبایل هم ایجاد شد و در همه‌ی کشورهای روسیه و توسعه گذاشت و همراه آن استفاده از ماهواره‌ها، بهخصوص برای پخش آگهی‌های تجاری و فروش فیلم‌های سینمایی و سریال‌ها افزایش پیدا کرد.

به این ترتیب، تمام کشورهای به اصطلاح در حال توسعه تحت تأثیر ایده‌ها و خواسته‌های سرمایه‌داری کشورهای پیشرفت و تولید و توزیع کننده این محتويات هستند، قرار می‌گیرند.

بله و طبیعتاً صرف نظر از اهداف سیاسی و فرهنگی، از لحاظ اقتصادی، همه اینها به نفع کشورهای سرمایه‌داری تمام می‌شود، چرا که توزیع کننده تمام محتويات این ارتباطات در دنیا هستند. به همین ترتیب، نوارهای ویدیو است که تهیه می‌شوند، یا محتويات اینترنتی و سایت‌هایی هستند که راه می‌افتند و همه چیز را در واقع به دنیا صادر می‌کنند. آقای مانوئل کستلز معتقد است اگر مجموعه‌ی اینها را در نظر بگیریم، معلوم می‌شود که تمام این کوشش‌ها صرف شدن که بر بحران اقتصادی تا حدود زیادی غلبه شود و سرمایه‌داری بتواند با افزایش تولید در این زمینه‌ها و مخصوصاً همان‌طور که اشاره شد، بحران اقتصادی خود را مهار کند. به موازات این فعالیت‌ها، یعنی کوشش‌هایی که آمریکا در اتحادیه‌ی بین‌المللی ارتباطات دور صورت داد و بانک جهانی مداخله کرد، خصوصی‌سازی ارتباطات دور هم در ایالات متحده آمریکا، مقدمه‌ای شد بر خصوصی‌سازی رادیو و تلویزیون و همه‌ی امکانات اطلاعاتی در دنیا.

در ۱۹۸۲، آمریکا شرکت معروف AT&T را که خصوصی بود و انحصار ارتباطات دور در آمریکا را در دست داشته، طبق رأی دادگاه به ۷ کمپانی کوچک تبدیل کرد و در نتیجه نوعی مقررات زدایی صورت گرفت و این مدل مدیریت ارتباطات دور، که در رادیو تلویزیون ایالات متحده آمریکا معمول بود، (چون در آمریکا برخلاف کشورهای اروپایی از ابتداء ارتباطات دور رادیو و تلویزیون در اختیار بخش خصوصی بود و دولت آمریکا بر آن نظرات داشت)، به اروپا و آسیا منتقل شد و سراسر دنیا را فراگرفت. به طوری که از سال ۱۹۹۶ به بعد سازمان جهانی تجارت که ایجاد شد، یکی از شرایط ورود کشورها را به سازمان خصوصی‌سازی ارتباطات دور در نظر گرفت و به همین ترتیب تمام کشورهای دنیا بجبور شدن که تلفن و همه‌ی امکانات ارتباطات دور رادیو تلویزیون خود را خصوصی کنند و شرایط طوری شد که سراسر دنیا به یک بازار بزرگ تبدیل شد.

با خصوصی‌سازی ارتباطات دور در سراسر دنیا، یک بازار بزرگ جهانی که هدف‌های خاص جهانی‌سازی را تأمین می‌کند، پدید آمد و به این ترتیب می‌توان گفت که ایجاد جامعه‌ی اطلاعاتی در مناطق مختلف و در سطح جهانی با هدف‌های جهانی‌سازی موردنظر کاملاً اتفاق دارد و به گسترش جهانی‌سازی و تعمیم آن به سراسر دنیا کمک می‌کند.

جامعه‌ی اطلاعاتی به عنوان الگوی جدید توسعه چه مضرات و چه منافعی به لحاظ توسعه دارد؟

همان‌طور که در دهه‌های گذشته هم مطرح بود، گفته می‌شود که حالا که امکانات ارتباطی جدید پدید آمده می‌شود راه توسعه را کوتاه کرد و خیلی سریع تر به توسعه رسید. چرا که این امکانات جدید ارتباطی سبب شده‌اند که راحت‌تر بتوان به هدف‌های توسعه دست یافته و به این منظور لازم است که زیرساخت‌های ارتباطی تأمین شوندو تکنولوژی‌های نوین ارتباطات مورده برداشت قرار گیرند. اینجا یک مسئله پیش می‌آید که اگر چه این حرف درست است و ارتباطات دور و سایر امکانات ارتباطی جزء ساختارهای اصلی پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به شمار می‌روند و از سوی دیگر خودشان زمینه‌ی پیشرفت هستند و مابار دیگر هم با توسعه‌ی ارتباطات سروکار داریم و هم با ارتباطات توسعه، ولی در عین حال نباید از نظر دور داشت که به سبب شکاف فاحشی که بین کشورهای

کرد و مردم از امکانات کافی برای بهره‌برداری از این امکانات بهره‌مند خواهند بود و به سوی جامعه‌ی معرفتی یا ناولیج سوسایتی (Knowledge society) خواهند رفت. به این ترتیب، یک نوع جاذبه، یک نوع حساسیت و یک نوع شیفتگی نسبت به جامعه‌ی اطلاعاتی ایجاد می‌شود. در حالی که معلوم نیست دقیقاً جامعه‌ی اطلاعاتی چیست.

با وجود این ممکن است یک تعریف کلی و رایج از جامعه‌ی اطلاعاتی بدھید و مثالی از تفاوت‌های ملت‌ها و کشورهای مختلف در این ارتباط بزنید؟

بین مثلاً سوئد و نروژ که ۸۵ درصد کاربرد اینترنت را در اختیار دارند و بورکینافاسو که صفر است، می‌بینید که چه تفاوتی وجود دارد. در واقع تفاوت از زمین تا آسمان است. چگونه می‌توان جامعه‌ی اطلاعاتی ملی، منطقه‌ای و جهانی را ایجاد کرد؟ بنابراین، بیشتر متأسفانه از این جنبه جامعه‌ی اطلاعاتی قاعده‌ای اقتصاد صنعتی گذشته و اقتصاد کشاورزی پیش از آن خواهد داشت. جامعه‌ای خواهد بود که همه‌ی مردم از امکانات آموزش همگانی، آموزش عالی، مشارکت در فرهنگ و غیره بهره‌مند باشند. در آن باید حقوق پسر تأمین بشود، ازادی‌های بیشادی گسترش پیدا کنند. ازادی مطبوعات، اطلاعات و ارتباطات تأمین بشود. همه‌ی اینها جنبه‌ی ارمانی دارند اما این ارمان‌ها بخواهد بیهوده واقعیت بررسید خیلی فعالیت‌ها و کوشش‌ها باید انجام بگیرد. در سوابط کوئی دنیا رسیدن به نتایج مثبت اینها بسیار طول خواهد کشید. در شرایط کنونی که متأسفانه کشورهای عقب‌مانده فقری هستند، عقب‌ماندگی و شکاف روز به روز بیشتر می‌شود و به همین جهت اقدامات جهانی هم که در سطح جهانی صورت می‌گیرد مثل برگزاری همین اجلاس اخیر جامعه‌ی اطلاعاتی، بیشتر نوعی از کشورهای مختلف دنیا مشغول می‌کند و در عمل می‌بینیم به علت اینکه کشورهای در حال توسعه راتأین کنند. همچنین، امکان تربیت نیروی انسانی لازم را برای امداده‌سازی علمی و فرهنگی مردم برای بهره‌گیری از امکانات ارتباطی جدید ندارند. پس مستله‌ای است بسیار غامض و پیچیده و برای آن باید به مطالعه‌ی بیشتر پرداخت و کافی نیست که فقط اخلاقهار نظرهای سلیقه‌ای و شخصی یکنند.

ممکن است واژه امپریالیسم اطلاعاتی را باز کنید و اطلاق امپریالیسم در این مورد را توضیح دهید؟

اصطلاح امپریالیسم اطلاعاتی در دهه‌ی ۱۹۷۰ ایجاد شد که کشورهای در حال توسعه در کنفرانس یونسکو موضوع عدم تعادل اطلاعات را در سطح جهانی مطرح کردند. در سال ۱۹۷۰، نماینده‌ی هند در یونسکو در یک سخنرانی خطاب به کشورهای غربی خاطرشناس ساخت که این ازادی اطلاعات که شما می‌گویید، و در ماده ۱۹ اعلامیه‌ی جهانی حقوق پسر پیش‌بین شده؛ این ازادی و جریان ازاد اطلاعات که در سطح جهانی از آن ناشی می‌شود، واقعی نیست. برای اینکه ما در هند ۵۰۰ برابر خبرهایی که ارسال می‌کنیم، خبر دریافت می‌کنیم. همین جایک فاصله و شکاف یک به ۵۰۰ وجود دارد، پس چگونه می‌توان از جریان ازاد اطلاع‌رسانی صحبت کرد؟ ما باید به جریان ازاد و معادل اطلاعات برسیم.

باید شرایطی ایجاد کنیم که کشورهای در حال توسعه خودشان بتوانند اخبار مورد نیاز خودشان را تأمین کنند و خبرهای جهانی به آنها تحمیل نشود تا بتوانند درباره سرنوشت خودشان تصمیم بگیرند و استقلال خود را حفظ کنند. این سرآغاز مبارزه‌ای شد برای نیل به آن برنامه‌ی معروف نظم جهانی نوین اطلاعات و

نداوند هم.
نداوند. بنابراین،
منتظر از امپریالیسم
اطلاعاتی، آن شرایط خاص سلطه‌ای است که کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و مخصوصاً خبرگزاری‌های بین‌المللی آنها بر جریان اخبار در سراسر دنیا اعمال گردند و این نوعی سلطه است نظیر امپریالیسم نامیده می‌شود، که

در اینجا صفت اطلاعاتی
به آن داده‌اند.

برخی از کارشناسان معتقدند که امپریالیسم اطلاعاتی شامل انتقال ارزش‌ها از چند کشور قدرتمند در اروپا و ایالات متحده به حدود ۱۶۰ کشور ضعیف و محروم افريقا، آسیا و امریکای لاتین است و این راهم به زبان و هم به نفع دریافت کنندگان آن می‌دانند. نظر شما چیست؟

در این تردید نیست که هرچه امکانات ارتباطی و اطلاعاتی گسترش پیدا کند محتویات اطلاعات و ارتباطات هم افزایش پیدا می‌کند. بنابراین، چون تکنولوژی‌ها در اختیار کشورهای سرمایه‌داری است و محتویات بیان‌ها از طریق تکنولوژی منتقل می‌شود، این طبیعی است که ارزش‌ها و فرهنگ‌های خاص کشورهای سرمایه‌داری در تمام جهان رسوخ کند و به همین جهت است که می‌گویند این غیربومی و غیرخودی شده است. هرچند که بدون تردید بسیاری جنبه‌های مثبت هم در این روند وجود دارد، جنبه‌های مثبت فراوانی مثل توسعه‌ی علمی، توسعه‌ی فرهنگی، توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی و ترویج ارزش‌های والای انسانی، مثل حقوق بشر،

ازادی‌های پیمایدی و غیره.

هرچند این جنبه‌های مثبت هست، ولی جنبه‌های منفی را هم نباید از نظر دور داشت، برای اینکه این گسترش امکانات ارتباطی و اطلاعاتی، وابستگی اقتصادی را بیشتر می‌کند، مصرف را رواج می‌دهد و این مصرفی شدن جوامع از یک طرف، و ترویج شیوه‌های خاص زندگی کشورهای سرمایه‌داری، مخصوصاً ایالات متحده آمریکا را از طرف دیگر، ایجاد می‌شود.

بینند لباس جین همه جا توسعه پیدا کرده است. همین طور فست فود (fast food) یا غذای حاضری و سریابی، مثل همبرگر و مک‌دونالد و غیره. همه‌ی اینها باعث می‌شود که شیوه‌های زندگی در دنیا یکسان شود. در نتیجه همچنان که مک‌دونالدر تمام کشورهای دنیا شعبه دارد، سایر مؤسسات تولیدی و خدماتی آمریکا و کشورهای غربی هم در دنیا به تدریج جا باز خواهند کرد. شیوه‌ی لباس یوشیدن، شیوه‌ی زندگی کردن و غیره می‌شود مثل کشورهای

نسبت جهانی سازی اقتصاد با جامعه‌ی اطلاعاتی چهانی چیست؟
همان طور که اشاره شد، اصل‌اُبر مبنای بحث مطالعات اقتصادی، جامعه‌ی اطلاعاتی طرف توجه قرار گرفت. این را هم اضافه کنم که در سال ۱۹۷۷ یک استاد دیگر آمریکایی فرانسوی تبار به نام *Mark Porat*، یک کتاب ۹ جلدی به سفارش وزارت بازارگانی آمریکا تهیه کرد به عنوان «اقتصاد اطلاعات». و در آن آنچه را که آقای مکلپ در سال ۱۹۶۲ مطرح کرده بود تکمیل کرد و این طور نتیجه‌گیری کرد که ایالات متحده آمریکا در شرف تبدیل شدن به یک جامعه‌ی مبنی بر اقتصاد اطلاعات است و باید با این شرایط خودمان را منطبق کنیم و زمینه‌های اقتصاد اطلاعاتی را گسترش بدیم و به دنبال انتشار این کتاب بود که توجه بیشتر به مسئله‌ی اینفورمیشن سوسایتی پیش آمد.

خود آقای پرات که این تحقیق را انجام داد و در ۹ جلد منتشر کرد، در مقالاتی که بعداً نوشته، همه جا از جامعه‌ی اطلاعاتی بر مبنای تحقیق مربوط از اقتصاد اطلاعات در ایالات متحده آمریکا و کشورهای دیگر صحبت می‌کند. به این ترتیب در دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ *الگوسازی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی* برای جامعه‌ی اطلاعاتی پیدی آمد و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در دنیا رواج پیدا کرد. در سال ۱۹۷۰ زایمنی‌ها اصطلاح جامعه‌ی اطلاعاتی را به کار برندند. فرانسوی‌ها در سال ۱۹۷۸ با تحقیقی که راجع به اطلاعات‌سازی جامعه، یعنی کامپیوترا کردن جامعه انجام دادند، به آنچارسیدند که به زودی ما وارد جامعه‌ی انفورماتیک خواهیم شد.

عنی آنها هم اصطلاح اطلاعات را به کار نبرندند، انفورماتیک را به کار برندند و گفتند که ما وارد جامعه‌ی اطلاعاتی می‌شویم و جامعه‌ی اطلاعاتی شرایطی را باید خودمان را با آن هماهنگ بسازیم به همین سبب است که اتحادیه‌ی اروپایی هم از همان اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ به فک افتاد که برنامه‌های خاصی را برای جامعه‌ی اطلاعاتی اینده‌ی پیش‌بینی کند که این برنامه‌ها همچنان ادامه دارد.

عدم توازن جهانی میان کشورهای مرکز، یعنی کشورهای صنعتی جهان و کشورهای پیرامون، یعنی کشورهای فقیر و به اصطلاح جهان سوم را، چه به لحاظ محصولات رسانه‌ای و چه به لحاظ جریان اطلاعاتی، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در این زمینه باید یک موضوع را یادآوری کنیم. در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰، به دنبال تحقیقاتی که یونسکو درباره وضع وسائل ارتباط جمعی، یعنی رادیو، تلویزیون، سینما و مطبوعات، در دنیا انجام داد، به این نتیجه رسید که باید حداقل برای هر ۱۰۰ نفر جمعیت در کشورها ۱۰ نسخه روزنامه روزانه وجود داشته باشد، برای هر ۱۰۰ نفر ۵ گیرنده رادیو، برای هر ۱۰۰ نفر ۲ صندلی در سالن سینما و ۲ گیرنده تلویزیون.

این حداقل توسعه‌یافته‌گی وسائل ارتباط جمعی را مشخص کرد که متأسفانه جز در زمینه‌ی رادیو و تا حدودی تلویزیون، در آن دو زمینه‌ی دیگر که قدیمی‌تر هستند، یعنی مطبوعات و سینما، اکثر کشورهای در حال توسعه پیشرفت نکردنند. حتی خیلی از کشورها پیشرفت‌شان کمتر هم شد. مثلاً خود ما متأسفانه تعداد

پیشرفته‌ی عربی و همان طور که در آغاز صحبت
گفتم، دنیا سراسر از نظر اقتصادی تبدیل
می‌شود به یک بازار بزرگ.

وقتی کشورهای عقب‌مانده فقط مصرف‌کننده هستند، ناچارند که روز
به روز عقب‌تر بروند و به این ترتیب

تعادل دنیا به هم می‌خورد و به همین

سبب است که این همه مهاجرت از کشورهای در حال توسعه به کشورهای پیشرفته می‌کنند و زندگی‌های سنتی برایشان غیرقابل تحمل می‌شود.

آن جاذبه‌های فریب‌نده زندگی جدید باعث می‌شود که اینها از خانه و زندگی‌شان صرف نظر کنند، هویت خود را از دست بدهند و بروند در کشورهای پیشرفته و در آنجا به صورت یک اقلیت- متأسفانه مورد تنقر و مورد تحقیر- به زندگی خود ادامه ندهند.

ایا کشورهای دارای کنترل بر اطلاعات، نسبت به دیگر کشورها نفوذ اقتصادی و سیاسی خواهند داشت؟ اگر پاسخ مثبت است، پیامدهای این نفوذ چیست؟

این کشورهای صاحب تکنولوژی، همان کشورهای استعمارگر سابق هستند که بعد از جنگ جهانی دوم شیوه‌های نفوذ و سلطه‌ی خودشان را تغییر دادند و با قبول استقلال کشورهای مستعمره سابق، نفوذ و سلطه‌ی خودشان را به طور غیرمستقیم ادامه می‌دهند. تکنولوژی‌های اطلاعات و ارتباطات هم متعلق به آنها است، از آنجا سرچشمه گرفته، توسعه پیدا کرده و به دنیا صادر شده است.

نسبت کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافرته و یا به قولی جهان
چهارم با «اعلامیه اصول» اجلس رنچیست؟

اعلامیه اصول اجلس جهانی سران دول جامعه اطلاعاتی قبل از هر چیز به هدفهای توسعه اعلامیه هزاره درباره مسائل حاد کشورهای جهان سوم توجه دارد. می‌دانید که اعلامیه سران کشورهای جهان تحت عنوان اعلامیه هزاره که به مناسب آغاز هزاره سوم قرن بیست و یکم در ۸ سپتامبر سال ۲۰۰۰ در نیویورک تشکیل شد، هدفهای را مشخص کرده که معروف است به هدفهای توسعه اعلامیه هزاره. در آنجا توجه زیادی نسبت به کشورهایی هست که شما می‌گویند کشورهای جهان چهارم.

در اس هدفها، ریشه‌کنی فقر است و مقابله با گرسنگی حاد و سپس مقابله با مرگ‌ومیر کودکان، حمایت از زنان، زنان باردار، کمک به گسترش آموزش همگانی در دنیا، ایجاد امکانات پرشکی برای مقابله با یماری‌های فراگیر، یعنی ایدمی‌ها و غیره. بنابراین، می‌شود گفت که یکی از هدفهای اصلی اجلس جهانی سران که در اعلامیه اصول و همچنین در برنامه‌ی عمل معنکش شده، این است که به این جوامعی که معروف هستند به جهان چهارم بیشتر پرداخته شود و قرار هم شده است

سالان‌های سینمای مان نسبت به گذشته کمتر شده است. در حالی که گفته بودند که این حداقل هاتا اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ تأمین خواهد شد. ولی این تحقق پیدا نکرد. ضمناً در همین دهه‌ی ۱۹۸۰ مثل همان معیارهایی که برای چهار و سیله‌ی ارتباط جمعی مقرر کرده بودند، برای تلفن هم گفته شد که باید ضرب نفوذ تلفن افزایش پیدا کند. یعنی نسبت خطوط تلفن برای هر ۱۰۰ نفر جمعیت افزایش پیدا کند. ولی الان اگر برسی کنیم، می‌بینیم که اختلاف بسیار فاحش است. در کشوری مثل ایالات متحده آمریکا تقریباً همه‌ی خانوارهای همچو افراد تلفن دارند. معیار از آن سطح تلفن برای ۱۰۰ نفر گذشته است و بیش از ۱۰۰ تلفن برای ۱۰۰ نفر وجود دارد. کانادا به همین حد رسیده است و کشورهای دیگر غربی هم در سطح بالایی هستند.

در حالی که کشورهای عقب‌مانده‌ای مثل کشورهای قاره آفریقا تا چند سال پیش، تا این اندازه تولید تلفن نداشتند و خیلی از کشورها الان فاصله‌شان نسبت به کشورهای پیشرفته‌ای مثل امریکا، فاصله‌ای یک به ۱۰۰ است. ما با تمام کوشش‌هایی که در ایران کرده‌ایم، توانسته‌ایم الان ضرب تلفن را برسانیم به حدود ۲۰ پس در چین شرایطی تازمانی که امکانات تأمین نشوند، متاسفانه‌این نابسامانی‌ها وجود خواهد داشت.

ولی آقای دکتر تامین امکانات خود مقوله بسیار اساسی و پیچیده است که جای صحبت جداگانه‌ای به نظرم دارد.

بله، اول باید شرایط اقتصادی را فراهم کرد. این بحث بسیار پیچیده است. مثلاً اکثر کشورهای آفریقایی در وضعی هستند که به لحاظ اقتصادی مخارج افزایش تلفن را نمی‌توانند تأمین کنند. همان‌طور که نمی‌توانند به مطبوعات کمک کنند و به توسعه‌ی صنعت سیستمای پردازند. بیشتر کشورهای در حال توسعه به خاطر نیاز سیاسی که دارند از رادیو و تلویزیون حمایت می‌کنند و این باعث می‌شود که امکانات لازم برای توسعه‌ی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این کشورها فراهم نشود.

نقش رسانه‌ها در جامعه اطلاعاتی چیست؟

نقش رسانه‌ها در جامعه اطلاعاتی بسیار پراهمیت است. برای اینکه از طریق وسائل ارتباطی این هدفهای موردنظر برای ایجاد جامعه اطلاعاتی در جامعه رسوخ می‌کند و شما را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بنابراین، نقش اول رسانه‌ها این است که به نحوی اطلاعات و تبلیغات را درباره‌ی جامعه اطلاعاتی گسترش بدهد. از سوی دیگر، در کنار اینها با استفاده از تبلیغات بازرگانی و امکانات دیگر شرایطی ایجاد کند که علاقه به ایجاد چنین جامعه‌ی جدیدی افزایش پیدا کند. در کشورهایی که راجع به کاربرد وسائل ارتباط جمعی، سیاست‌های ملی ارتباطی و اطلاعاتی دقیقی ندارند، متاسفانه ممکن است که فعالیت‌های وسائل ارتباط جمعی در راه تأمین مصالح و منافع عمومی کار نکنند. به همین جهت، به جای آن که به ایجاد جامعه اطلاعاتی سالم، همگانی و بروح‌دار از آزادی و عدالت کمک کنند، ممکن است به سوی جامعه‌ای بروند که فقط ظواهر را در نظر بگیرد.

بنابراین باید راجع به نقش وسائل ارتباط جمعی و رسانه‌ها در پیشبرد هدفهای جامعه اطلاعاتی خیلی حساس بود. مخصوصاً که در اعلامیه اصول اجلس جهانی سران دول جامعه اطلاعاتی این موضوع یکی از هدفهای دهگانه قرار گرفته است. اگر چه کشورهای غربی خیلی مایل نبودند که به این موضوع بها داده شود. ولی کشورهای در حال توسعه سعی کرددند که نقش وسائل ارتباط جمعی را در کمک به ایجاد جامعه اطلاعاتی افزایش و آن را مورد تأکید قرار بدهند. بنابراین، ما در کشورهای در حال توسعه برای استفاده از وسائل ارتباط جمعی در زمینه‌ی جامعه اطلاعاتی مستولیت‌های خیلی بزرگی داریم. ما باید یک جامعه اطلاعاتی واقعی را هدف قرار بدهیم، نه جامعه اطلاعاتی وارداتی را.

که تا سال ۲۰۱۵ قسمت اعظم این هدفهای حقیقی نسبت‌های را تعین کرده‌اند و اگر چه عنوان آن ریشه‌کنی فقر است، نمی‌شود که فقر را به کلی ریشه‌کن کرد، ولی همین که نسبت‌ها را پتوانند کم کنند، موقوفیت قابل توجهی خواهد بود.

به این ترتیب، چون همه‌ی کشورها این اعلامیه و برنامه عمل را پذیرفته‌اند، پس موظف هستند که آنچه را که در آنجا بر طبق اعلامیه هزاره مشخص شده است و در این اعلامیه اصول و برنامه‌ی عمل اجلس رنچیست، در این مورد تأکید قرار گرفته است، در کشورهای مختلف به اجرا گذاشتند. در این میان طبیعتاً نقش خاصی هم، تحت عنوان روش‌های توبیخ اطلاعات و ارتباطات، برای وسائل ارتباط جمعی، پیش‌بینی شده است که اینها به توبیخ خودشان کمک می‌کنند برای اینکه آن هدفها تأمین بشوند. باید با فقر مقابله شود، با می‌سودادی مقابله بشود، با نبودن پهداش است و برای اینکه توسعه‌ی پایدار بتواند پیشرفت کند، وسائل ارتباط جمعی و سایر امکانات ارتباطی باید کمک کنند و در آنجا هم مورد پیش‌بینی قرار گرفته است.

با توجه به وضعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و کلیت ساختار نظامهای حاکم بر کشورهای به اصطلاح عقب نگهداشته شده، به خصوص کشورهایی مثل هائیتی و غیره که به حاشیه رانده شده‌اند، پروسه عمل به طور مشخص در این کشورها چگونه خواهد بود و ایا آنها

امسال در تونس تشکیل شد، کل کمک‌هایی که به این صندوق شده بود به ۵۰۰ هزار دلار نمی‌رسید و در جریان این گردهمایی، کمک‌ها اضافه شد و کمی از یک میلیون دلار بالاتر رفت.

برویم سر مبحث «شکاف دیجیتالی». آقای دکتر، لطفاً شکاف دیجیتالی را تعریف و نسبت کشور ما را با این مقوله روشن کنید.

منتظر از شکاف دیجیتال در واقع تفاوت سطحی است که بین کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال توسعه و کشورهای عقب‌مانده وجود دارد. به طوری که در آستانه‌ی تشکیل اجلاس جهانی اطلاعاتی در ژنو، اتحادیه‌ی بنی‌المولی ارتباطات دور آماری را منتشر کرد که در آن نمایه و ایندکس ارزشیابی را طراحی کرده بود که وضع کشورهای را در دسترسی به اطلاعات دیجیتال مشخص می‌کند.

در این نمایه مشخص شد کشورهای پیشرفته از لحاظ اقتصادی و علمی و صنعتی و غیره به خاطر امکاناتی که همیشه داشته‌اند، در رأس قرار دارند و کشورهای فقیر آفریقایی در پایین هستند. آنجا در بالاترین رتبه‌ها کشورهای اسکاندیناوی هستند که از ۱۰۰ امتیاز بین ۸۵ تا ۸۹ امتیاز ۴۳ آورده و تعدادی از کشورهای آفریقایی کمتر از یک امتیاز. در نتیجه ما در این نمایه جزو کشورهای متوسط معرفی شدیم. در آنجا ۴ دسته کشورها از هم تفکیک شده‌اند. کشورهایی که در سطح عالی قرار دارند، کشورهایی که در سطح بالا هستند و کشورهایی که در ردیف سوم یا متوسط هستند که ما پاسیم. یعنی تقسیم‌بندی به این شکل بود: بسیار بالا (High)، بالا (Top)، متوسط (Medium) و گروه چهارم (پایین) که شامل بعضی از کشورهای پیشرفته‌ای آفریقایی، آسیایی و امریکایی لاتین می‌شود.

در آنجا مشخص می‌شود که چه تفاوت‌هایی بین کشورهای پیشرفته و کشورهای عقب‌مانده وجود دارد. امتیاز ما ۴۳ است، ترکیه از ما جلوتر است، هند و مصر از ما عقب‌ترند. ولی خوب باید کوشش کنیم که خود را به ردیف دوم یعنی بالا برسانیم.

ولی عملاً این ممکن نخواهد بود و احتمالاً فقط در حد طرح می‌ماند. من فکر می‌کنم که ما چون امکانات اقتصادی داریم، می‌توانیم این کار را بکنیم.

البته، در صورتی که سیستم توان این کار را داشته باشد. مثلاً برنامه‌ریزی، مدیریت درست... سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی...

آن چنین روندی به نظر شما در کشور ما موجود دارد؟ در حال حاضر این روند وجود دارد، ولی این روند پویا نیست. باید تحرک بیشتری داشته باشد تا بتواند این هدف‌ها را تحقق بیخشند. ■
ادامه دارد

www.FARHANGETOWSEE.COM

سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی

نقشه

سال اول - شماره ۱ - مهر ۸۲

۶۷

اصل‌توان تحقق اهداف تعیین شده را طی این چند سال مقرر، عمل‌آورند؟ همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد، تا زمانی که کمک کشورهای ثروتمند نباشد، این کشورها نمی‌توانند موفق باشند. البته، می‌توان یادآوری کرد که در خیلی از کشورهای در حال توسعه، به علت ضعف مدیریت و عدم توجه به منافع و مصالح عمومی، گاهی هم که امکانات مالی فراهم است، آن امکانات مالی برای تحقق این اهداف به کار گرفته نمی‌شوند.

یعنی عمل‌آحتمال این تحقق بسیار کم خواهد بود؟ احتمال اینکه آن هدف‌ها تحقق بینا کند، کم خواهد بود. ولی همین که توجه جلب می‌شود و کشورها کوشش خواهند کرد که این هدف‌ها تأمین شوند خودش یک موقوفیت نسبی است.

بله. ولی عمل‌آ و به طور مشخص برای این کشورها چه خواهد کرد؟

مثل همان زمینه‌ی کلی توسعه، ایجاد زیرساخت‌های لازم برای توسعه خواهد بود و عمل‌آ اگر کشورهای بزرگ ثروتمند و مؤسسات اقتصادی بزرگ دنیا که متفاung فراوانی سبب می‌کنند، کم نکنند، اینها نمی‌توانند توفیق بینا کنند. به طور نسبی ممکن است موقوفیت‌های نسبی به دست بیاورند. ولی آنچه مورد نظر کلی اعلامیه

0101010
0101010
0101010
10101010

اصول است، تأمین نخواهد شد.

آقای دکتر باز هم مشخص تو و عینی تو این کمک‌ها را تشریح کنید؟ همان‌طور که می‌دانید، حستلوکی تأسیس شده است برای اینکه بتوانند بودجه‌ای را تأمین کنند که برای مقابله با عقب‌ماندگی‌های گوناگون - به ویژه در زمینه‌ی اطلاعات و ارتباطات - لازم است.

این صندوق به وسیله‌ی کشورهای صنعتی پیشرفته پشتیبانی خواهد شد و یا تمام کشورهای شرکت کننده در اجلاس ژنو به این صندوق کمک خواهند کرد؟ قاعده‌ای همه‌ی کشورها باید مداخله داشته باشند. اما کشورهای ثروتمند صنعتی باشد نقش مهم‌تری ایفا کنند. هنوز مدیریت این صندوق خیلی دقیق مشخص نشده است. فقط ضرورت و موجودیت آن اعلام شده است و در اجلاس تونس قاعده‌ای مشخص می‌شود که به چه ترتیب اداره خواهد شد. در ماه‌های اخیر پیش از برگزاری نخستین گردهمایی تدارکاتی مرحله دوم (اجلاس جهانی سران درباره جامعه اطلاعاتی) (تونس: نوامبر ۲۰۰۵) که در روزهای ۲۴ تا ۲۶ ژوئن

۱- در پشت رود که ماهها پس از زلزله نادیده گرفته شده بود و هیچ گونه توجهی به ساکنانش نشده بود با یاری سبب و با بی گیری و یادآوری به دستگاه‌های مسئول آب و برق محل تأمین شد و سپس با اعزام نماینده‌ی سبب (ملیکا بوترابی) دست‌شویی‌ها و توالی‌ها و تجهیزات بهداشتی برای هر خانوار به طور جداگانه مستقر شد. در این مردم مؤسسه‌ی خیریه‌ی مررسی کوپریز ما را یاری داد. البته در کنار نصب تجهیزات بهداشتی نیازهای پوشک ساکنان، مقداری کمک‌افلام غذایی دارو، شامپوی ضد شیش و... در حد امکان سبب در اختیار ساکنان پشت‌رود گذاشته شد.

۲- در حدود پنجاه نفر از زنان سرپرست خانوار (و چند محصل دختر) در کارخانه‌ی بسته‌بندی خرما که از سوی سبب با استفاده از طریقت خالی مانده‌ی کارخانه‌ای موجود و مشغول به کار، راه‌اندازی شده بود به کار مشغول شده‌اند. کمک برای این کار توسط مؤسسه‌ی خیریه‌ی (اسکفام) در اختیار قرار گرفت. خوشحالیم که حاصل کار و تلاش این بانوان به صورت دست‌مزد و پرداختی‌های جانبی در اختیار خود آنان قرار می‌گیرد. در این طرح کار کودکان زیر ۱۵ سال ممنوع اعلام شد و کودکان کار که باید به خانواده باری می‌رسانند دریافتی لازم را به ازای بازی و سرگرمی و شرکت در کلاس‌های مهارت‌آموزی دریافت خواهند داشت.

۳- گروه روان‌شناسی مادر کمپ فعال شده است و ضمن انجام فعالیت‌های مشاوره‌ای به امر تحقیق کاربردی در زمینه‌های ذی‌ربط که مورد استفاده سایر هم‌میهنهان مان می‌باشد اقدام می‌کند سرپرست این گزارش را داد که شاخص‌های نشان‌دهنده افسردگی (دیپرسیون) در میان خانم‌هایی که در طرح بسته‌بندی خرما کار می‌کنند به طور جدی کاهش یافته است. این امر در میان خانم‌هایی که به کمک سبب در خانه‌های خود به تولید نان محلی مشغول شده‌اند نیز صدق می‌کند.

۴- کمک‌های مالی به ما ادامه دارد گرچه با توجه به نیازهای میرم برای احداث ساختمان ناکافی است از میان این کمک‌ها به چند مورد زیر اشاره می‌کنیم:

- ایرانیان مقیم هایدلبرگ در حدود ۱۷۷ میلیون ریال وجه نقد به حساب سبب واریز کرده‌اند (به نمایندگی خانم دکتر فریبا شفاقی)

- شرکتی المانی مبلغی در حدود ۵۴ میلیون ریال وجه نقد به حساب سبب واریز کرده است (به نمایندگی خانم دکتر فریبا شفاقی)

- شماری از ایرانیان به ویژه کادر پزشکی شهر فرانکفورت مبلغ ۳۲ میلیون ریال به حساب سبب واریز کرده‌اند (به نمایندگی خانم دکتر فروغ زند).

- کمک‌های محلی و مرکزی از داخل و خارج ادامه دارد هم‌چنین شماری از مؤسسه‌ای انسان‌دوست و خیرهای از جمله دوستان یاد شده در همین بند خواستار شده‌اند تا کمک‌های مستمر بیشتری در اختیار سبب قرار دهند آن‌ها از سبب خواستند در صورت تمایل به اطلاع ایشان برسانند (همراه با فیلم و اسلاید و عکس) تاطرح‌های پیشنهادی خود را که برای کودکان و نوجوانان و سرپرستان آسیب‌دیده به اجرا در می‌آورد در صورت تصویب آن‌ها بر کمک‌های خود بیفزایند. این طرح‌ها از سوی کارشناسان آموزشی و روان‌شناسان و نیز گروه

با درود و سپاس به حضور هم‌میهنهان و جهانیان بشردوست، افتخار داریم به آگاهی شما برسانیم: گرمای داغ و طاقت‌فرسا (خرماپزان) به را پشت سر گذاشتیم. زندگی در به سخت است نه می‌توان به امکانات کافی دست یافت و نه می‌توان کافی با سرپرستی مسئولان همیشه حاضر ما در به کودکان و نوجوانان زیر پوشش به یکدیگر خو کرده‌ایم. ما از چشمان آن‌ها نور دوست داشتن در می‌یابیم اما این را نیز دانسته‌ایم که هر چه زمان می‌گذرد زندگی روزهای خشن خود را به آن‌ها بیش تر نشان می‌دهد و رضایت از یاران سبب با نارضایی از رنج و محرومیت در هم می‌آمیزد. امید آن است که این آمیزه، چنان که تاکنون بوده است، انگیزه‌ای گردد برای عزم پایدار در ساختن زندگی از زمان صدور بیانیه‌ی شماره‌ی ۷ تاکنون اقدام‌های زیر انجام گرفته است:



بیانیه‌ی شماره‌ی ۸
۱۳۸۳/۶/۱۳





عملیات در دست بررسی است که با تصویب هیئت مدیره در اختیار علاقهمندان قرار خواهد گرفت.

۵- دو قطعه زمین سیب در یکی از بهترین نقاط شهر از سوی آقای سینا ظهیری و نیز متولی اوقافی آن آقای احمد خراسانی در اختیار سیب قرار گرفته است. یک قطعه‌ی ۸۰۰ متری و دو قطعه‌ی ۱۵۰۰ متری (یکی نخلستان و دیگری پایر که به صورت قطعه‌ای مناسب ۳۰۰۰ متر مربعی تجمعی شده است. این دو

قطعه زمین در کنار هم و با فاصله‌ی یک کوچه قرار دارند).

۶- بر روی قطعه‌ی ۸۰۰ متر مربعی ساختمان ۱۵۸ متر مربعی آموزشی مرکب از یک سالن و چهار کلاس درس، دفتر، آسیز خانه بنا شده است ضمناً یک خوابگاه ۷۳ متر مربعی نیز بر روی همین زمین در دست احداث است که تا پایان شهريور به بهره‌برداری خواهد رسید.

۷- تجهیزات سرمایش و گرمایش به ویژه وسائل خواب در دسترس است

همچنین وسائل کمک آموزشی، تلویزیون، کامپیوتر، میز و صندلی، لوازم تحریر و نیز ابزارهای آموزشی کارگاه‌های مانند قالی بافی، خیاطی و جزء آن تهیه یا اهدا شده است که البته کافی نیستند اما کمک‌ها ادامه دارد.

۸- دیوارکشی‌های اطراف زمین تا اندازه‌ای انجام شده و بقیه در دست احداث است.

۹- بر روی زمین ۳۰۰۰ متر مربعی قرار است به زودی تأسیسات زیر بنا شود:

- تعبیه‌ی وسائل بازی و سرگرمی در نخلستان، زمین‌های ورزشی در قطعه‌ی پایر، بنایی حدود ۶۰۰ متر مربع در دو طبقه ساختمان سازی شامل کتابخانه، دفتر، سالن آمفی تئاتر و چندمنظوره و نیز کلاس‌های درس در طبقه‌ی دوم.

- ایجاد بناهای جانبی در قسمت مناسب زمین.

۱۰- انجمن مهندسان معمار و شهرساز و عدای گروه کاری طرح معماری سازه، محاسبات و اجرای این بنا را از طریق مسابقه در میان اعضای خود دریافت و در اختیار سیب قرار می‌دهند. و بر اجرای آن نظارت می‌کنند.

۱۱- پیشنهاد اضافی سیب این بوده است که این بنا و دیوارهای اطراف زمین به نوعی به، ارگ فروریخته، زندگی مردم، خرما، زلزله، تلاش بازسازی و امثال آن را برای کودکان و نوجوانان در یک دری حیات بخش تداعی کند. تاکنون

بحث و گفت‌وگو و پیشنهادهای زیادی از سوی معماران شایسته به ما مطرح شده است. هیئت مدیره‌ی سیب امکانات را بررسی می‌کند. امکان مالی برای شروع ساختمان سازی در اختیار سیب قرار دارد و برای پایان بردن این بنا و تجهیزات آن برای بهره‌برداری که قرار است خانه‌ی فرهنگ و دوستی برای کودکان و نوجوانان باشد. چشم به راه کمک‌های بعدی شما هستیم.

۱۲- اعضا هیئت مدیره‌ی سیب و هیئت امناء فعلی که برای سازمان دهی، عضوگیری، اصلاح اساس نامه و سازگار کردن آن با شرایط کاری بیشتر در آینده فعالیت می‌کنند به طور مداوم و به نوبت در به حضور می‌یابند.

۱۳- قرار است در تاریخ ۱۶ مهر سال جاری مراسم افتتاحیه‌ی ساختمان‌های موجود که (بهره‌برداری از آن آغاز شده است) و برای اعلام شروع ساخت ساختمان بزرگ مراسmi در به حضور اعضا سیب و عدای

از علاقهمندان و باری رسانان برگزار شود باران سیب و گروه عملیات و ستاد هیچ یک نخواستند که در این مراسم مورد قدردانی قرار گیرند. بنابراین در این مراسم همه‌ی اعضا سیب از باری دهنگان قدردانی خواهند کرد. بزرگان شعر و ادب و فعالیت‌های اجتماعی انسان دوستانه به ما وعدی حضور داده‌اند.

۱۴- کودکان و نوجوانان تحت پوشش سیب چند روزی به همراه دیگر کودکان و نوجوانان در تهران حضور داشتند و در اردیو تابستانی شرکت کردند، هیئت مدیره‌ی سیب اوقاتی را با آنان گذراندند.

به آگاهی باری دهنگان شریف می‌رسانیم که بخشی از آن چه انجام شده و می‌شود در واقع از وظایف و تکالیف قضیعی دولت است که از توانایی مالی کافی نیز برخوردار است متأسفانه آن چه ما به چشم می‌بینیم و طاقت تحمل آن را نداریم خطاهای بالاتکلیفی‌ها، سوء مدیریت‌هایی است که نتیجه‌ی آن زندگی اسفبار برای مردم به است. از این رو به دلایل انسانی و به خاطر فشار و درخواست مردمی که با مادر تماس اند ناگزیریم فعالیت‌های باری رسانی و عمرانی را بیش از حد وظایف خود ادامه دهیم ما شاهد زندگی سخت مردمی هستیم که اعضا مازنگی خود را وقف آنان کرده‌اند در حد توان خود در رسانه‌ها، سخنرانی‌ها و همایش‌ها در چارچوب موازین و امکانات قابل تحقق و امن صدای خود و صدای مردم به را به گوش هم‌وطنان و جهانیان هم‌دل می‌رسانیم باشد که بی بگیرند. ■

دست شما را می‌شاریم
زندگ و سریلن و خانه ابد باشید
ستاد باری به (سیب)

نشانی: تهران - صندوق پستی: ۱۷۹۹ / ۱۵۸۱۵
www.hcn.se
تلفن / دورنگار: ۸۰۲۵۳۱
Tel/Fax: +98-21-8802531
نشانی الکترونیک:
E-mail: setadsib@yahoo.com

نبرد دار و ندار

حسین حضرتی

به بهانه انتشار مجموعه داستان های کارگری «کار زار»

آن که دارد فقر می زاید، آن که ندارد ثروت. قلم به کشاکش نبرد میان آن دو می پردازد. بر روی سطحی نقش می زند که کتبیه اش جز دل مردم نیست. مجموعه داستان های کارگری «کار زار» برخاسته از کارزار آن که دارد و آن که ندارد. به کوشش و درایت آفای روح اله مهدی پور عمرانی داستان های «به گزیده کارگری» در یک مجموعه گردآوری شده. کاری تحسین برانگیز در این وادی برهوت داستان های کارگری. نویسنده گان نوشته اند و جان از کالبد بر صفحه دمیده اند و به جای گذاره اند تا ما برقچینیم و بنگریم؛ تا نگاه به حال بیندازیم و به فردایمان.

اکنون جا دارد که معتقدان، نویسنده گان و فرزانگان کیفیت و کمیت مجموعه را به نقد و بررسی بگذارند تا این «زانر» جانی که در جهان باشد که از تو بیافرینند و آفریده شوند. به خوبی می شنوند و تأمل دموکراتیک امریت جایی ندارد. همه می گویند و می شنوند و می تأمل نمی توان نویسنده را در موضوعی خاص مجبوس کرد. ذهن حساس می کنند. بنابراین در هر جایی که اندیشه باشد به ویژه در نوک قلم نمی توان موضوعی که بخواهد پرمی کشید. پروانه و زندگی در نویسنده به هر موضوعی از است که گستردگی ادبی آن کل جامعه را در برمی گیرد و ناگفته بپیاس است. از انواع ادبی حباب؟ هر چز. اما درباره این «زانر» جای تأمل و تعمق است. اما هر چیز در آمدن داستان های کارگری خود دلیل بودن است. ویژگی های اکنون بسیار کتاب موجود است. معتقدان، نویسنده گان و اندیشمندان به

یکی از این انواع «ادبیات سوسيالیستی» است که گستردگی ادبی مجموعه ای هستند زنجیروار در کتاب یکدیگر تا جهان را از زوایایی گوناگون بنگردند و

اما نگاه ویژه و شاخصی به این «زانر» در آثارشان دیده نشده است. به نگارش در آمدن داشته باشد. و در گلیت، این «زانر» صنفی دیگر «رئالیسم اجتماعی». اما هر یک از این انواع دیگر مرزبندی داشته باشد. و در نظام مزدیگری و نظام

خد طبقه است که این نوع ادبی را تولید و به ساختار آن استحکام می بخشد تا با انواع دیگر مرزبندی داشته باشد. ادبیاتی برخاسته از نظام مزدیگری و نظام

نیست و تنها و تنها سیاسی صرف نیست. ادبیاتی است با زوایایی گستردگی است. قالب های دیگر زیبایی و اصالت خودشان را دارند. بکالایی، این «زانر» در تقسیمه بندی ادبی تنها بخشی از مجموعه ادبیات و انواع آن است. قالب های دیگر زیبایی و اصالت خودشان را دارند.

کمیت این «زانر» ادبی در کشور ما این ضرورت را به وجود آورده که با نگاهی تئوریک به آن نگاهی تئوریک به آن نگاهی تئوریک به هنر نشان دهد. عدم یکی یعنی کاستی.

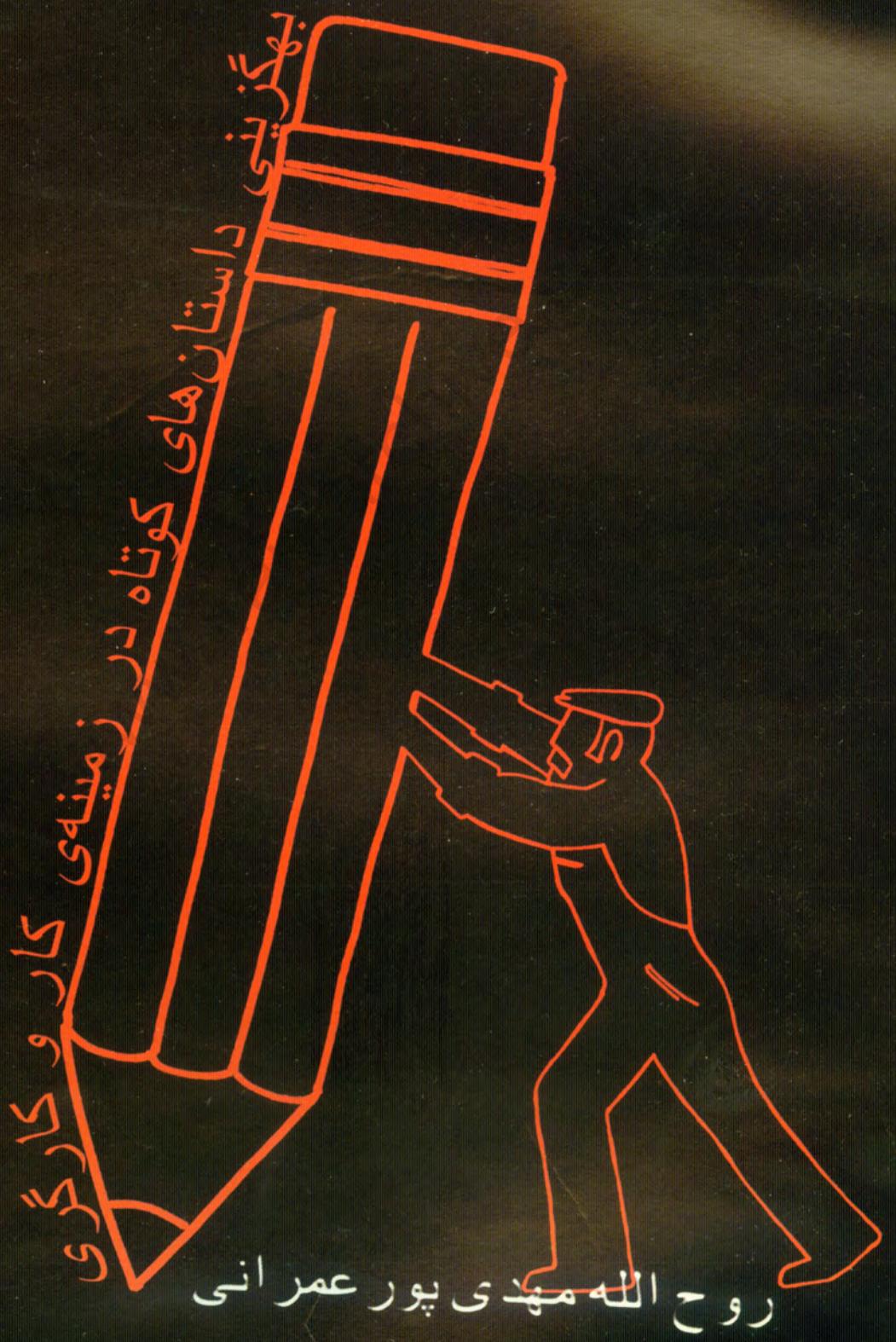
کمیت این «زانر» ادبی این نوع ادبی را به بررسی این نوع ادبی با آثاری از نویسنده گان و داستان نویسان مختلف اختصاص داد. و اکنون با شماره ۴ و ۵، سال (۱۲) بخش ویژه اش را به بررسی این نوع ادبی پور عمرانی این شرایط فراهم شده تا خواندن آن داستان ها در انتشار مجموعه به گزینی دست یافت. در کتاب «کار زار» روح اله مهدی پور عمرانی، نویسنده در ۵۰ داستان از ۵۲ صفحه منتشر شده است. با آثاری از صادق یک مجموعه به نگرش دقیقی دست یافت.

هدایت، غلامحسین ساعدی، احمد محمد، نسیم خاکسار، فرخنده آفای، قسی قاضی نور، علی اشرف درویشیان، منصور یاقوتی و ... داستان هایی از گذشته تاکنون، خود گردآورنده نیز در مقدمه کتاب به تعریف ادبیات و «زانر» ادبیات کارگری پرداخته. این نویسنده داستان هارا از نشریات فرهنگی، ادبی، اجتماعی و کتاب های داستانی انتخاب کرده و چه بسا داستان های کوتاه از زحمات ایشان در عرصه ادبیات است. از گردآورنده

«کار زار» تاکنون چند اثر منتشر و به بازار کتاب عرضه شده است از آن جمله نقد و بررسی داستان های نیما یوشیج، غلامحسین ساعدی، صادق چوبک، کتاب «ترانه های زندگی» که شعرهای «کار زار» و چند مجموعه داستان کوتاه از زحمات ایشان در عرصه ادبیات است.

مجموعه «کار زار» با پایه و هم‌دلی «تجمن فرهنگی حمایتی کارگران» و همکاری «نشر اکنون» می‌پرس شد. باشد که با نگاه به مجموعه داستان های «کار زار» نگاهی به گذشته و حال داشته باشیم که گذشته پرتو راه آینده است و حال ما تاریخی از زندگی ما. ■

کار زار



نشر آگه منتشر کرد:



مهران مهاجر
محمد نبیوی

واژگان ادبیات و گفتمان ادبی

انگلیسی - فارسی
فارسی - انگلیسی

English - Persian
Persian - English

A Lexicon of
Literature
and Literary Discourse

Mehran Mohajer
Mohammad Nabavi

هزای بیش از ۵۰۰ واژه و اصطلاح انگلیسی
و بیش از ۱۶۰ واژه و اصطلاح فارسی در دو بخش
انگلیسی - فارسی و فارسی - انگلیسی
شامل واژه ها و اصطلاحات به کار رفته در نقد ادبی،
نظریه های ادبی، صنایع ادبی و حوزه های مربوطه
متنده فلسفه، زبان شناسی، جامعه شناسی،
روان کاوی، روان شناسی، سینما و تئاتر

۲) مایش میزان بسامد و رواج
معادل های فارسی اصطلاحات انگلیسی

۳) مایش سبیر تاریخی معادل سازی و معادل یابی
برای اصطلاحات به کار رفته در منابع
پژوهی این فرهنگ

نقدنو - مجله
کتاب اختران
۰۱۲۵۵۵

کتاب اختران